

انتشارات دانشگاه تهران

۱۶۳۶

چاپ دوم

منش نیک گوش نیک کنش نیک

مجموعهٔ اوستا

ویسپرد

(آفرین پیغمبر زرتشت ـ آتش ـ هفت کشور ـ سوگندنامه)

گزارش

ابراهیم پورداود

بکوشش

دکتر بهرام فره‌وشی



انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۶۳۶

شمارهٔ مسلسل ۲۰۴۴

چاپ دوم

تهران ۲۵۳۷ شاهنشاهی

منش نیک   گوش نیک   کنش نیک

مجموعهٔ اوستا



(آفرین پیغمبر زرتشت - آتش - هفت کشور - سوگندنامه)

گزارش

ابراهیم پورداود

بکوشش

دکتر بهرام فره‌وشی

چاپ اول ۲۵۲۳

ناشر

مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

چاپ و صحافی این کتاب در فروردین ماه ۲۵۳۷ شاهنشاهی
در چاپخانهٔ مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران به پایان رسید

بها : ۱۲۰ : ریال

نامه‌های دیگر پورداود

مجموعهٔ گزارش اوستا

۱ ـ گاثاها — پنج سرود زرتشت با متن اوستایی و با ترجمهٔ گفتارهای آن به انگلیسی بدستیاری دینشاه ایرانی، بمبئی خردادماه ۱۳۰۵ خورشیدی

۲ ـ یشتها — بخش نخست از هرمزد یشت تا رشن یشت با متن اوستایی، بمبئی فروردین‌ماه ۱۳۰۷

۳ ـ یشتها — بخش دوم از فروردین یشت تا زامیاد یشت (۲۰۰ جلد آن با متن اوستایی است) بمبئی فروردین‌ماه ۱۳۱۰

۴ ـ خرده اوستا — هوشبام ـ پنج نیایش ـ پنجگاه ـ دوسیروزه ـ چهارآفرینگان بمبئی مهرماه ۱۳۱۰

۵ ـ یسنا — بخش نخست از هات ۱ تا هات ۲۷ . بمبئی، بهمن‌ماه ۱۳۱۲

۶ ـ یسنا — بخش دوم با گفتاری در بارهٔ آتش ـ چیچست ـ سولان ـ سهند ـ آذرخش ـ نفت ـ آذرفرنبغ ـ آذربرزین مهر ـ آذرگشسپ ـ تخت سلیمان ـ شبون و مویه

۷ ـ گاثاها — دومین گزارش. پخش نخست با متن اوستایی، بمبئی آبانماه ۱۳۲۹

۸ ـ یادداشتهای گاثاها — بخش دوم ، دربارهٔ واژه‌های گاثاها ، تهران ، مهرماه ۱۳۳۶

۹ ـ ویسپرد — با آفرین پیغمبر زرتشت ، آتش ، هفت کشور ، سوگندنامه . تهران ، اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۳

۱۰ ـ وندیداد — زیر چاپ است

○ ○ ○

۱۱ ـ ایرانشاه — تاریخچهٔ مهاجرت ایرانیان (پارسیان کنونی) بهند با ۷۵ تصویر، بمبئی ۱۳۴٤ قمری هجری

۱۲ ـ خرمشاه — گفتارهایی است در بارهٔ آیین وکارنامه و زبان ایران باستان ، بمبئی ۱۳۰۵ خورشیدی

۱۳ ـ سوشیانس — رساله‌ایست دربارهٔ موعود مزدیسنا، بمبئی ۱۳٤۶ قمری . این کتاب با تجدید نظرواضافات در یك جلد بزرگ‌باردیگر بچاپ خواهد رسید .

۱۴ ـ پوراندخت نامه — دیوان شعر پورداود با ترجمهٔ انگلیسی دینشاه ایرانی، بمبئی شهریورماه ۱۳۰۶ خورشیدی

۱۵ ـ یزدگرد شهریار — منظومه‌ایست‌در دویست شعر (بیادگار جشن‌سال هزارم‌فردوسی) بمبئی ۱۹۳۳ میلادی

۱۶ ـ گفت وشنود پارسی — برای دبیرستانهای هند، بمبئی اسفندماه ۱۳۱۲

۱۷ ـ فرهنگ ایران باستان بخش نخست. گفتارهایی است دربارهٔ واژه میهن ـ اساطیر ـ نامهای ۱۲ ماه ـ واژهٔ فرهنگستان ـ رادی ـ دبیری (خط) ـ خرفستر ـ سکه ـ اسب ـ شاهین ـ خروس ـ آذر کیوان و پیروان او.
تهران ، امرداد ۱۳۲۶ خورشیدی

۱۸ ـ هرمزدنامه نامه‌ایست در دو بخش. بخش نخست: اسپست (یونجه) ـ نیشکر ـ برنج ـ ترنج ـ بنگ ـ کوکنار ـ لاله ـ ذرت ـ لادن ـ آهار ـ آفتاب گردان ـ سیب‌زمینی ـ گوجه‌فرنگی ـ پسته زمینی (بادام شامی) ـ آناناس ـ کاکائو ـ تنباکو ـ گل‌آویز
بخش دوم : پول ـ آرتشتار ـ پرچم ـ افسر ـ اماتیر ـ تیمسار ـ پابوران ـ نمونه‌ای از لغت‌های فرهنگستان ـ چهارسو. بیست‌و شش گفتار این‌نامه بخشی‌است لغوی وادبی و گیاه‌شناسی‌و تاریخی.
تهران ، دیماه ۱۳۳۱ خورشیدی .

۱۹ ـ اناهیتا مجموعه‌ایست از گفتارها و سخنرانی‌های پورداود ، تهران ۱۳۴۳

۲۰ ـ فرهنگ ایران باستان بخش دوم و سوم هنوز بچاپ نرسیده است

۲۱ - Lectures delivered by Pour Davoud. the K. R. Cama Oriental Institute Publication No. 11. Bombay 1935

۲۲ - Mithra Cult. Lectures delivered by Pour Davoud, Bihar and Orissa 1933

فهرست

	صفحه
سخنی چند در باره گزارش اوستای پورداود	۱۳
پیشگفتار	۸
ویسپرد	۱۷
ویسپ	۱۷-۱۸
رد	۱۸-۲۳
ویسپرد	۲۳-۲۵
کرده ۱	۲۷-۳۰
کرده ۲	۳۱-۳۳
کرده ۳	۳٤-۳۸
کرده ٤	۳۹
کرده ٥	٤۰
کرده ٦	٤۱
کرده ۷	٤۲-٤۳
کرده ۸	٤٤
کرده ۹	٤٥-٤٦
کرده ۱۰	٤۷
کرده ۱۱	٤۸-٥۱
کرده ۱۲	٥۲-٥۳
کرده ۱۳	٥٤-٥٦
کرده ۱٤	٥۷-٥۸
کرده ۱٥	٥۹
کرده ۱٦	٦۰-٦۱
کرده ۱۷	٦۲
کرده ۱۸	٦۳-٦٤
کرده ۱۹	٦٥-٦٦
کرده ۲۰	٦۷-٦۸
کرده ۲۱	٦۹-۷۰
کرده ۲۲	۷۱
کرده ۲۳	۷۲
کرده ۲٤	۷۳-۷٤

***

	صفحه
آفرین پیغمبر زرتشت به گشتاسپ	۷٥-۷۹
کی گشتاسپ	۷۹
آفرین پیغمبر زرتشت	۸۰-۸۲
آتش	۸۳-۸٤
آتش نزد بنی‌اسرائیل	۸٥-۹۰
آتش نزد هندوان	۹۱-۹۳
آتش نزد چینیان	۹٤-۹٥
آتش نزد یونانیان	۹٦-۱۰۰
آتش نزد رومیان	۱۰۱-۱۰۳
آتشزنه	۱۰٤-۱۰۸

* ٥ *

	صفحه
هفت کشور	۱۰۹-۱۱۷
سوگندنامه	۱۱۹
داوری خدایی ـ آزمایش ایزدی	۱۲۰-۱۳۱
آزمایش ایزدی درقانون حمورابی	۱۳۲-۱۳٥
آزمایش ایزدی درتورات	۱۳٦-۱۳۸
آزمایش ایزدی نزد هندوان	۱۳۹-۱٤٥
آزمایش ایزدی در اروپا	۱٤٦-۱٤۹
آزمایش ایزدی در اوستا	۱٥۰-۱٥٥
آزمایش ایزدی درنوشتهای پهلوی	۱٥٦-۱٦۱
آزمایش ایزدی در روایات	۱٦۲-۱۷۲
واژه‌های اوستائی	۱۷٥-۱۸۷
واژه‌های فارسی باستان	۱۷۸
واژه‌های پهلوی	۱۷۸-۱۷۹
واژه‌های سانسکریت	۱۷۹-۱۸۰
واژه‌های فارسی وعربی	۱۸۰-۱۸۱
فهرست نام کسان و ایزدان	۱۸۲-۱۸۷
فهرست نام جای‌ها	۱۸۸-۱۹۰
فهرست نامه‌ها	۱۹۰-۱۹٤

الفبای ویژهٔ لاتینی که در این کتاب برای نمودن آوای کلمات اوستایی و پهلوی بکار رفته است

آ	ā
اِ	ē
اِ کوتاه یا آوای نامعین	ə
اُ بلند	ǫ
ای بلند	ī
او بلند(مانند ضمیر سوم شخص مفرد)	ū
خ	x
ج	ǰ
چ	č
ژ	ž
ش	š
ث	th
ذ	dh
نگ (ang nasal)	ṅ

سخنی در بارهٔ گزارش اوستای پورداود

ویسپرد، کتاب نهم از گزارش اوستای استاد پورداود است. این مجموعه که مجلد اول آن «گاتاها» درسال ۱۳۰۴ خورشیدی ترجمه وتفسیر شده است و کتاب نهم آن در سال ۱۳۴۳ خورشیدی بدست خوانندگان گرامی میرسد، یکی ازبزرگترین ترجمه‌ها و تفسیرهای اوستا در دنیاست و یگانه تفسیری است که بزبان فارسی از اوستا شده است وبا دهمین مجلد آن «وندیداد» که تحت طبع است، تمام کتاب اوستا بزبان فارسی در دست خواهد بود. این مجموعه ده‌جلدی که دارای متجاوز از سه هزارو چهارصدصفحه است حاصل رنج و کوشش ومطالعهٔ شصت سالهٔ استادارجمند و گرانمایهٔ ماست.

آنگاه که استاد دست بکار ترجمه وتفسیراوستازد، ایرانیان جزنامی ازاوستا نشنیده بودند وازکیش و آیین وتمدن دیرین نیاکان خود بی‌خبر بودند. در همان اوقات هنوز ازروی جهل وتعصب، پیروان ارجمند دین کهن را می‌آزردند و جوانان ایرانی از زرتشت و دین زرتشتی جزکلمات گبر ومجوس چیزی نمیدانستند.

پورداود باتفسیر اوستای خود و کتابهای دیگری که طی ۴۰ سال در این زمینه تألیف کرد، علیرغم متعصبان بی‌مایه، پرده‌ای را که برافتخارات گذشته ما کشیده شده بود بر کنار کرد و گذشتهٔ پرشکوه ایران کهن و دین و آیین و تمدن آن را برای دوستاران دانش آشکار ساخت. وی در مدت سالیان دراز تدریس در دانشگاه تهران صدها شاگرد گرانمایه پرورد که در ترویج گفته‌ها ونوشته‌های وی کوشیدند و از استاد پیروی کردند. محبوبیت وی درمیان دانشجویان و دوستانش که از شخصیت بزرگ اخلاقی وی سرچشمه می گرفت وآگاهی وسیع وعلمی او از فرهنگ وتمدن وزبانهای ایرانی وشور و شوقی که در سخن از ایران کهن ازوی مشهود می گشت، جنبشی چنان شور انگیز وعمیق در میان جوانان بوجود آورد که دراندك مدتی طرز

اندیشهٔ آنان تغییر یافت و بگذشتهٔ پرشکوه سرزمین خود دلبسته تر گشتند . این دلبستگی حتی درنظم‌ونثر فارسی تأثیر کرد ورفته رفته نوشته های جوانان از داستانهای اساطیری مایه گرفت ، نام کودکان ازمیان نام‌های زیبای ایرانی بر گزیده شدوآوردن لغات کهنه در نثر فارسی رایج گشت .

تفسیر پورداود دارای ارزش خاصی است . وی‌دراین تفسیرعلاوه بر استفاده از متن اوستایی ، از تفسیرهای بزرگان اوستاشناس غربی نیز استفاده کرده و مخصوصاً بـه ترجمهٔ « ولف» بیشترنظرداشته است وراهنمای وی‌در ترجمه نیزفرهنگ ایرانی کهن تألیف «بارتولومه» بوده است و درهرجا که مشکلی پیش‌آمده تمام ترجمه های دیگر را دیده وهر کدام را درست یافته بر گزیده است .

تفسیر پورداود مزیت‌دیگری هم‌داردوآن اینست که چون‌وی باادبیات ومتون ادبی پس‌از اسلام آشنایی کامل دارد ، در ترجمهٔ خود معادل واژه‌های اوستایی را از میان متون ادبی یافته وبکار برده است . شاید این نکته را یك خوانندهٔ عادی اوستا درنیابد ولی هنگامی که کسی بخواهد دربارهٔ واژه‌های اوستایی و تحول آنها تحقیق کند درمی‌یابد که استادکلماتی را که بکاربرده بر گزیده است واین خوداز نظرعلمی حائزاهمیتی شایان است

پورداود مانند همهٔ اوستاشناسان غربی در کارخود مقید بداشتن متد و روش است ودر تفسیر خود همان روشی رابکار برده است که محققان دانشمند در ترجمهٔ کتب مذهبی یادرخواندن زبانهای کهن وفراموش شده بکار میبرند . بنابراین روش، شرط صحت‌ترجمه موافق بودن آن‌باموازین دستوری است نه‌افزودن و کاستن‌کلماتی بمنظوربیرون‌آوردن یك‌مفهوم روشن‌ورسا . یعنی‌اگر کلمه‌ای درزبانی (جزء مختوم) فاعلی‌دارد ، بدون چون‌و چرا معنی آن‌باید بحالت فاعلی درآید ، اگرچه در حالت مفعولی معنی روشن‌تری بدهد . ازاینرو اگر دراین نوع ترجمه‌ها نقصی در کار معنی پدیدآید ، این نقص‌دیگر مربوط به‌مترجم نیست ومربوط به‌کلمه ایست که در برابر ترجمه مقاومت می کند واین خود ملاکی برای دریافتن درستی ویا نادرستی آن‌کلمه است و معلوم می کند که کلمه براثراستعمال زیاد تحولی غیرعادی یافته ویاریشهٔ آن

هنوز روشن نگشته است . کسانی که کم و بیش بازبانهای باستانی هند و اروپایی آشنایی دارندمیدانند که هراسم‌هشت حالت‌دستوری‌داردوچون اسامی دارای‌سه‌جنس مؤنث ومذکر وخنثی‌هستند ومفردوتثنیه وجمع دارند ، هراسم میتواند از نظردزیناس ۷۲ شکل داشته باشد و با در نظر گرفتن تم‌های مختلف که دزیناس های مختلف میگیرند شمارهٔ‌شکل‌های‌تصریف‌فعل‌اوستایی به‌چندصد میرسد. اگرچه‌درعمل‌بسیاری ازشکل‌ها شبیه یکدیگرند ولی مترجم در ترجمه میبایستی تمام موارد تصریف را در نظربگیرد وپس‌از تشخیص هویت کلمه ودانستن تم‌آن، آنرا باهمهٔ موازین تصریفی مطابق سازد تابتواند معنی‌درستی بآن‌بدهد . نظربااین مشکلات هرهوشمندی بزودی درمی‌یابد که ترجمه و تفسیر اوستاکار هرپیمایه‌ای نیست و اگر کسی زبان اوستا و قوانین و دستورات آنرا نداند وازریشه شناسی بی‌اطلاع باشد و بخواهد اوستاترجمه کند ،کار او جزبکار ابلهان نمی‌ماند و، نوشته‌اش نیز جز درخور ابلهان نتواند بود .

همانطور که درتمام کتب مذهبی‌دنیا، مترجم بهیچ‌روی‌حق‌دخل وتصرف‌ندارد و بیش و کم کردن کلمات گناهی بزرگ محسوب میشود ، در کتاب‌اوستا نیزجای‌دخل وتصرف نیست خاصه آنکه این کتاب ، چنانکه هست ، بنابر گفتهٔ دینکرت حاصل پراکندگی‌هاوجمع‌آوری های متعددبوده و کتابی‌است که زمانهای درازسینه بسینه نقل شده ودرآن کاهش وافزایش و اختلاط بسیار راه یافته و گاهی‌جملات منفرد وبی رابطه باسایر جمله‌ها داخل‌آن شده است . اگر کسی بخواهد برای هرجملهٔ منفرد بزعم خود معنی بتراشد وآنرا عوام فهم کند در پیشگاه دین مرتکب گناهی بزرگ میگردد و در پیشگاه دانش نیز کارش بهپشیزی نمی‌ارزد . اوستا اینست که هست ، اگر گاهی در معنی آن پریشانی حاصل میشود ، بایدآنرا باهمان پریشانی پذیرفت واصلاح آن بدون درنظر گرفتن قواعد دستوری کار کسانی است که اندك مایه از دانش ندارند .

کار ترجمهٔ اوستامدتهاست که نزد دانشمندان تمام شده تلقی گشته‌است‌واگر کار تازه‌ای دراوستا میشود منحصر به تحقیق درمحتوی آنست ویاپیشنهاد هایی است که برای معنی عدهٔ محدودی ازلغات ناگشودهٔ آن میشود .

کاراستاد پور داود ، مخصوصاً از این نظر که دخل وتصرفی درجمله هانکرده و آنهارا همانطور که هست ، بنابرقواعد دستوری معنی کرده ، شایان ستایش است . در ترجمهٔ او کمال امانت بکار رفته و از مردی دانشمند چون او نیز ، چیزی جزاین انتظار نمیتوان داشت .

اما کار دیگر پور داود که ارزش خاصی دارد ، آوردن مقدمه هایی بر هریك از بخش‌های اوستاست . وی‌در آغاز هرفصلی‌دربارهٔ مطالب‌آن فصل توضیحاتی می‌آورد ، بطوری که خوانندهٔ عادی میتواند نظری کلی نسبت بفصل مورد نظر خود کسب کند . در این گفتارها عقاید ناموران اوستا شناس نیز در بارهٔ فصل مورد بحث تحلیل شده‌است . این پیش گفتارها ارج بسیار دارند و نمونهٔ کامل دانشمندانه ترین تتبعات علمی هستند .

امتیاز دیگر این تفسیر احتوای برمعانی کلمات اوستایی و توضیح در بارهٔ آنهاست و مخصوصاً هنگامی که این توضیحات باشواهدی ازنظم و نثر فارسی آورده میشوند ، دارای ارزشی منحصر بفردمیگردند . مجموعهٔ تفسیر اوستای پورداود علاوه برتفسیر، لغت‌نامهٔ بزرگی درریشه شناسی‌لغات‌ایرانی‌است . کتاب «یادداشتهای گاتها» درنوع خود کم نظیر و از نظر در برداشتن مقادیر کثیری از امثال وشواهد نظم ونثر فارسی بی نظیر است و نخستین کتاب فقه‌اللغه در لغات کهن ایرانی و تحول آنهاست وکاری بس دشوار است زیرا در بارهٔ لغات «گاثاها» ست که بالغات قسمت های دیگر اوستا فرق دارد .

پورداود همیشه معلم ومحقق بوده وبخاطرآنکه دانش خویش را همراه‌بازمان پیش‌ببرد ، درتمام طول زندگی خوداز‌پذیرفتن‌کارهای‌اداری‌خود داری کرده است واز اینرو نوشته‌های وی‌همیشه ازآخرین فرضیه‌ها و مطالعات علمی دنیابرخورداراست .

استاد در نوشتن سبك معین ومشخصی دارد که ازچهل‌سال پیش تا کنون درآن تغییری راه نیافته است وکسانی که باآثار ادبی سروکار دارند نثر مخصوص روان و ساده و دلنشین او را بخوبی میتوانند بشناسند . وی‌در نوشته‌های خود بیشتر کلمات فارسی بکار میبرد اماهیچگاه در این‌راه تعصبی ندارد ومعنی را فدای لفظ نمیسازد .

لغاتی راکه بکار میبرد از میان لغات متروك فارسی کــه در متون‌ادبی فراوانست برمیگزیند ویاقاعدهٔ تحول را برلغاتِ پهلوی جاری میسازد وآنهارا بکار میبرد ، اما اگر لغت دلخواه خود رانیافت بکارساختن‌لغت دست نمیزند. وی معتقداست که‌زبان فارسی جزدر مورد علوم جدید احتیاجی بلغت سازی ندارد زیرا برای ایــن منظور منابع سرشاری‌دارد که تاامکان استفاده ازآنهارا نیافته‌است ، نباید دست بکاردیگر بزند . این‌منابع عبارتنداز: ۱ ـ لغاتی که در متون فارسی باقی است ۲ ـ تعدادچهل هزارلغت پهلوی ۳ ـ گویش‌های ایرانی، ٤ـ لغات اوستایی وفارسی باستان و زبانهای دیگر ایرانی قدیم .

روش پورداود در ترجمهٔ فارسی چنانست که کوچکترین رنگ معانــی‌کلمات اوستایی را میرساند وبهمین جهت ترکیب‌های تازه بکارمیبرد که گاهی شاید برای گوش‌های ناآشنا سنگین باشد، ولی کسانی که فرق‌بین زبانهای قدیم هند واروپایی را بازبان های جدیدمیدانند وبه‌دستگاه صرف‌زبانهای‌حالتی(Casuel) آشناهستند خوب‌میدانند که برای پی‌بردن به‌مفهوم‌واقعی‌کلمات چاره‌ای‌نیست جزدقت درترجمه‌و نمایاندن حالات مختلف آنها. اگر مثلاً پورداود ترکیبی مانند «بارامش دهنده‌ترین شادمانی» بکار میبرد ، برای آنست که مجبور است برای رساساختن معنی تعدادی‌از قواعد دستوری را رعایت کند وفارسی امروزی مامتأسفانه باهمهٔ عاریتی که از زبان عربی کرده است ، هنوز برای بیان برخی از مفاهیم ذهنی ناتوان است و اصولاً زبانی که جزءهای مبین‌حالات را ازدست داده‌است نمیتواند ازنظر قدرت بیان مفاهیم‌بایك زبان حالتی برابری کند واگر بخواهد همهٔ آن مفاهیم را برساند باید برای ادای یك‌کلمه، یك‌عبارت بکار برد . در ترکیبی که ذکرآن رفت بناچار تعدادی از حالات دستوری اوستایی رعایت شده است وکارکسی که بخواهد این ترکیب را بهم بزند از نظرعلمی مردود است .

گفتنی‌ها دربارهٔ این تفسیر وارج وبهای‌آن بسیار است وبطور خلاصه میتوان گفت که این مجموعه نمایندهٔ شخصیت علمی و نتیجهٔ کارکسی است کــه بیش از شصت‌سال باداشتن مقدمات لازم و با استفاده ازکتب زبانهای متعدد شرقی وغربی وبا

روش‌درست غربی – بدون پریدن‌ازشاخی بشاخی– دررشتهٔ ایرانشناسی کار کرده‌است.

بخش اول کتاب حاضر که حاوی ترجمهٔ ویسپرد است همانطور که در حدود چهل‌سال پیش ترجمه شده ، طبع گردیده‌است، امابخش دوم کتاب حاصل‌تتبعات تازهٔ استاد است .

امیداست که مزدای بزرگ یاری کند وبزودی آخرین‌قسمت این مجموعه‌نیز که‌حاوی وندیداد است دیدهٔ دوستاران فرهنگ ایران باستانی را روشن سازد . این بنده کوشش خواهد کرد تاپس از پرداختن ازاوستا ، یادداشتهای گرانبهای استاد را که خود گنجینه‌ای بزرگ وارجمند است ومایه‌برای پرداختن ده‌جلد کتاب‌خواهد بود مدون سازدو بطبع رساند .

در پایان بنام یکی از خوشه چینان خرمن دانش استاد وبنام شاگرد کوچك مکتب اخلاقـــی وعلمی ایشان ، از مزدای بزرگ خواستارم که استاد را تندرستی و شادکامی و زندگانی دراز دهاد .

تهران، خردادماه ۱۳۴۳ خورشیدی
بهرام فره‌وشی
معلم زبانهای کهن ایرانی
در دانشگاه تهران

پیشگفتار

خدای را سپاس که پس از سپری شدن شش سال که سال گسترش جلد دوم یسناست، اینك وسپرد که نهمین جلد از گزارش او ستای نگارنده است ، بدسترس خواستاران گذاشته میشود .

از روزگار گسترش نخستین جلد این تفسیر سی و هشت سال میگذرد ، در هنگام این سالهای بلند پیشامدهای خوب وبد بهر کسی روی میدهد و بساهم با روی آوردن دیو مرگ که پسین پیشامد گردش زندگی آدمی است ، امیدوآرزو به روزهای خوش وبیم وهراس از روز های ناخوش ، هر دوازمیان میرود. اکنون نزدیك به‌نیم سده است که زندگی گزارندهٔ این نامه درکار پژوهش ایران باستان است . میتوان گفت که خواست ایزدی برین است که پس از گذشتن اینهمه‌سالهای دراز وروی دادن آنهمه نیك‌و زشت ، سراسر اوستا که کهنترین یادگاری است از نیاگان پارسا ، بمیانجی وی بدسترس فرزندان کنونی این سرزمین سپرده‌شود. امید است‌بازاز بخشایش ایزدی برخوردار باشد وبتواند پس از این نامه ، وندیداد را که دهمین جلد گزارش‌اوستای وی‌خواهد بود، بدسترس دوستاران آیین باستانی بگذارد ، و نیز امید است درآینده جوانان پاك وآزمودهٔ مابانیرویی تازه‌تروددانشی رسانر کم وکاست این گزارش را کـه نخستین گزارش نامهٔ مینوی پدران ماست ، رسا سازند ودست‌ناپاك‌سالخوردگان بیمایه راکه گزند اهریمنی است کوتاه کنند .

این نامه مانند یادداشتهای گاتها وجلد دوم یسنا ، بکوشش دوست دانش پژوهم دکتر بهرام فرموشی‌معلم زبانهای اوستا و پارسی باستان دردانشگاه تهران، پایان یافته است . از ایشان سپاسگزارم وباز بامید یاری ایشان است که وندیداد بدسترس خواستاران خواهد رسید. کامیابی‌ایشان را ازخدا خواستارم

پورداود.

تهران فروردین ۲۵۷۶ مادی = فروردین ۱۳۴۳ خورشیدی

فهرست نامه‌ها

Behramgore Anklesaria - Zand - ākāsīh. Iranian or Greater Bundahišn. Transliter. and Translat.. Bombay 1956

- Rivāyāt-i-Hēmīt-ī Ashavahishtān. Bombay 1962

Ervad T. D. Anklesaria - The Datistān i Dinik, Part I, Bombay

-The Social Code of the Parsees in Sassanian times or Madigān-i-Hazār Dātistān. Bombay 1912

Ervad F.K.Antia- Pāzend Texts. Bombay 1909

Barbier de Meynard- Dictionnaire géographique . Paris 1861

Bartholomae . Altiranisches Wörterbuch. Strassburg 1904

-Zum Sasanidischen Recht. Heidelberg 1918

W. Baumgarten - Hellas. Leipzig 1902

Jean Pierre Bayard - Le feu. Paris 1958

Bezold - Ninive und Babylon , 4 Auflage, Bielefeld und Leipzig 1926

-Babylonisch-Assyrisches Glossar. Heidelberg 1926

Black's Law Dictionary , Fourth Edition, St. Paul Minnes 1951

Edward Browne . Arabian Medicine. Cambridge 1921

J.Bulsara - Aerpatastān and Nīrangastān , Bombay 1915

-The Laws of the Ancient Persians- The Mātikān ē Hazār Dātastān. Bombay 1937

K.R.Cama- The Avestan Word <ahu> in Dastur Hoshang Memorial vol., Bombay 1918

Cama Oriental Institute Publication No. 5, Bombay

Erdberg Consten- Das Alte China. Stuttgart 1958

Darmesteter- Le Zend-Avesta. Paris 1892

-Etudes iraniennes. Paris1883

Dastur Hoshang Memorial Vol. Bombay 1918

Friedrich Delitzsch- Babel und Bibel. Stuttgart 1904

B.N.Dhabhar - Pahlavi Yasna and Visperad. Bombay 1949

-Zand-i Khūrtak Avistāk, Bombay 1909

-The Pahlavi Rivāyat accompanying the Dādistān ī Dīnīk. Bombay 1913

-The Persian Rivayats of Hormazyar Faramarz,Bombay1932

N.Dhalla-Zoroastrian Civilisation. New York 1922

Dinshah Irani Memorial volume. 1948

Diodor de Sicile, traduit par Hoffer. Paris 1851

Anquetil Duperron- Zend- Avesta, Paris 1771
Duchesne-Guillemin - Zoroastre, Paris 1948
W.Durant- Histoire de la civilisation II,la Judée , la Perse, l'Inde,trad. de Charles Mourey, Paris 1946
R.C. Dutt- The Ramayana and Mahabharata. London 1936
Foignet- Histoire du Droit Français, Paris 1910
Frazer- Mythes sur l'origine du Feu, traduit Par M. Drucker, Paris 1931
Geiger- Ostiranische Kultur, Erlangen 1882
Geiger und Kuhn-Grundriss der Iranischen Philologie, Strassburg 1896 - 1904
Geldner- Avesta Herausgegeben von Geldner, Stuttgart 1889
-Avesta die Heiligen Bücher der Parsen, Stuttgart 1895
-der Rig-veda, Harvard University Press 1951
-Studien zum Avesta, Strassburg 1882
Gray - The Fondation of the Iranian Religion, (K. R. Cama Oriental Institute, Publication No.5) Bombay
W. Grub- Religion und Kultur der Chinesen, Leipzig 1910
O.Habert- La religion de la Grèce antique, Paris
Hobson-Jobson- London 1903
H.Hally- Bible handbook,| Chicago 1957
De Harlez- Avesta - Livre sacré du Zoroastrisme, Paris 1881
Harmsworth- History of the World, London 1914
J.Hastings- Encyclopaedia of Religion and Ethics , Edinburg 1955
Haug- Essays on the sacred language.London 1878
Haug-West- Essays, London 1907
B. **Hrozny** - Histoire de l'Asie Antérieure , traduction par Madeleine David, Paris 1947
Jackson Memorial Volume- Bombay 1954
W.Jackson - Zoro aster the Prophet of Ancient Iran, New york 1901
M.Jamasp.Asana - Pahlavi Texts, Bombay 1899
H. Jens - Mythologisches Lexikon , Munchen 1958
Jeremias- Moses und Hammurabi, Leipzig 1903
Justi- Iranisches Namenbuch, Marburg1895
- Bundehesh , Leipzig 1868
M.F.Kanga- Pahlavi version of yašts,Bombay 1941
R.Kent- Old Persian, New Haven 1950
J.F.Kleuker-Zend - Avesta. Zoroasters Lebendigeswort , Riga 1777
S.N.Kramer- L'histoire Commence à Sumer, 1957
H.Lommel- Die yäšt's des Avesta. Göttingen 1927

M. Luther–Die Bibel nach Uebersetzung
Markwart- Wehrot und Arang, Leiden 1938
N.C.Mehta-the Religious Policy of Akbar, Bombay1948
B.Meissner- Könige Babyloniers und Assyriens. Leipzig 1926
J.P.de Menasce- Une Encyclopédie Mazdéenne, le Denkart, Paris 1958
Meyer's Lexikon
Miroire de l' Histoire No. 160, avril 1963
J.Modi - The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees, Bombay 1922
Modi Memorial volume, Bombay 1930
Monier-Williams- Sanskrit Dictionary, Oxford 1956
Müller-Sacred Books of the East, vol. V, XVIII, XXXVII, Oxford 1892
H.Oldenberg– Buddha, Stuttgart 1958
Parsa-Flore de l' Iran. Téhéran 1948
Pausanias– Übersetzt von Schubart, Berlin
Karl. Ploetz - Hauptdaten der Weltgeschichte. Bielefeld 1950
L.Renou, Stchoupak, Nitti- Dictionnaire Sanskrit - Français, Paris 1959
- Anthologie Sanskrite, Paris 1947
Sanjana-The Dinkart vol. XIV,
J.Scheftelowitz – Die Altpersische Religion und das Judentum, Giessen 1920
H.Schmökel-Ur, Assur und Babylon, Stuttgart 1955
Otto Seemann–Mythologie der Griechen und Römer, Leipzig 1910
Seignobos–Histoire du Peuple Romain, Paris 1909
F.Spiegel–Avesta, Leipzig 1859
- Avesta, II B. Wien 1858
– Avesta, die Heiligen Schriften der Parsen, Band III, Leipzig 1863
– Commentar über das Avesta, Wien 1868
Stoll-Mythologie-Götter und Heroen, Leipzig 1875
J.Tavadia - Die Mittelpersische Sprache und Literatur, Leipzig 1956
- Šāyast-nē-šāyast, Hamburg 1930
Webster's New International Dictionary
West– Pahlavi Literatur im Grundriss der Iranishen Philologie
–Sacred books of the East vol. 5, 47
–Mainyo-i-Kharad, London 1871
West-Haug- Essays, London 1907

Westergaasd - Zendavesta or the Religious books of the Zoroastrian, Copenhagen 1852
W. Dwight Whitney - Atharva - Veda , Delhi, Patna 1962
H.Winckler - Die Gesetze Hammurabis, Leipzig 1903
H.H. Wilson - Vishnu Purana, Calcutta 1961
F.Wolff-Avesta, Strassburg 1910
P.Wurm - Handbuch der Religionsgeschichte , Calw und Stuttgart 1908
Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft Leipzig 1853

آثار البلاد و اخبار العباد تألیف زکریابن محمدبن محمود قزوینی، بیروت ۱۳۸۰ هجری ، ۱۹۶۰ میلادی.

اخبار الطوال دینوری ، قاهره سال ۱۹۶۰ .

از سعدی تا جامی ، تألیف ادوارد برون ، ترجمهٔ علی اصغر حکمت ، تهران ۱۳۲۷ .

اسماء العقار ، باهتمام ماکس مایرهوف ، قاهره ۱۹٤۰ .

البلدان تألیف یعقوبی، نجف ۱۳۳۷ .

التفهیم بیرونی بکوشش جلال همایی ، تهران ۱۳۱۸ .

التنبیه والاشراف ، چاپ قاهره ۱۳۵۷ .

انجیل ترجمهٔ لوتر

اوستا متن گلدنر- ترجمهٔ ولف- گزارش پورداود .

ایلیاد ترجمهٔ بوس Boss، برلین.

بحرالجواهر ، چاپ تهران ، سال ۱۲۸۸ .

برهان قاطع باهتمام دکتر معین .

بیست مقالهٔ قزوینی ، بکوشش عباس اقبال ، تهران ۱۳۱۳ .

تاریخ اکبری نسخهٔ خطی درکتابخانه ملافیروز بمبئی .

تاریخ حمزهٔ اصفهانی ، برلین ۱۳٤۰ .

تاریخ سیستان باهتمام بهار،تهران ۱۳۱٤ .

تاریخ طبری قاهره ۱۳۵۷ .
تاریخ یعقوبی چاپ نجف، سال ۱۳۵۸ .
تحفه حکیم‌مؤمن، تهران ۱۲۹۵ .
تذکرة الاولیاء شیخ ابی‌حامد فریدالدین عطار ، تهران ۱۳۲۱ .
تقویم البلدان ابوالفداء، پاریس ۱۸۴۰ .
تورات ترجمه لوتر .
جامع الحکایات عوفی .
جامی ، تألیف علی اصغرحکمت ، تهران ۱۳۲۰ .
جمهرة اللغة ابی‌درید ، چاپ حیدرآباد دکن، سال ۱۳۴۵ .
حکایت‌شاهزادهٔ ایران‌زمین‌باعمرخطاب درروایات داراب‌هرمزدیار،بمبئی۱۹۲۲
خرده اوستا ، گزارش پورداود .
خمسهٔ نظامی ، چاپ بمبئی ۱۲۶۵ .
دیوان انوری باهتمام مدرس رضوی ۱۳۳۷ ـ ۱۳۴۰ .
دیوان‌سعدی، کلیات بتصحیح محمدعلی فروغی، تهران ۱۳۳۳ .
دیوان عسجدی‌باهتمام طاهری‌شهاب، تهران .
دیوان فرخی بکوشش عبدالرسولی، تهران ۱۳۱۱ .
دیوان ناصرخسرو ، تهران سال ۱۳۰۴ .
رامایانه ، بنظم بانی پتی .
روایات داراب هرمزدیار جلدیکم، بمبئی ۱۹۲۲ .
زراتشت نامه، تهران ۱۳۳۸ .
سلامان وابسال عبدالرحمن‌جامی ، بکوشش شرف‌الدین الکتبی ، بمبئی۱۳۵۵
سیرالملوك خواجه نظام‌الملك باهتمام هیوبرت‌دارك، تهران سال ۱۳۴۰ .
شاهنامه چاپ بروخیم
شاهنامه چاپ اولیا سمیع‌شیرازی .بمبئی۱۲۷۲ .
شدالازار تألیف جنید شیرازی، بکوشش محمد قزوینی و عباس اقبال ، تهران ۱۳۲۸ .

صحاح الفرس باهتمام طاعتی، تهران۱۳٤۱ .
صورةالارض، ابن حوقل ، لیدن۱۹۳۹.
عجایب‌المخلوقات وغرائب‌الموجودات تصنیف زکریابن‌محمدبن‌محمودقزوینی
بکوشش نصرالله سبوحی ، تهران .
فتوح البلدان بلاذری قاهره ۱۳۵۰ .
فرس اسدی باهتمام‌هورن، گتینگن ۱۸۹۷، باهتمام اقبال،تهران ۱۳۱۹.
فرهنگ رشیدی، کلکته ۱۸۷۲-۱۸۷۵.
قرآن .
گنج بازیافته ، گردآورده دبیرسیاقی ، تهران ۱۳۳٤ .
مانی و دین او ، سیدحسن‌تقی‌زاده و احمد افشار ، تهران ۱۳۳۵ .
مثنوی مولانا جلال‌الدین بلخی ، چاپ علاءالدوله ، تهران ۱۲۹۹ .
مدن‌العراق القدیمه تألیف دروثی مکای ، بغداد۱۹۵۲ .
مجمع‌الفرس سروری باهتمام دبیرسیاقی ۱۳۳۸-۱۳٤۱ .
مجمل التواریخ باهتمام بهار ، تهران ۱۳۱۸ .
مخزن‌الادویه ، چاپ بمبئی ۱۲۷۳ .
مخزن‌الاسرار،خمسهٔ نظامی بمبئی ۱۲٦۵ .
معجم‌البلدان یاقوت ، مصر سال ۱۳۲۳ .
مقدمةالادب لجارالله الزمخشری ، طبع‌لبسیا، سال ۱۸٤۳ .
منتخب التواریخ تألیف عبدالقادربن ملك شاه البدابونی، کلکته۱۸٦۵ .
نزهةالقلوب‌حمدالله مستوفی ، بسعی لیسترانج ، لیدن ۱۳۳۱ .
فرهنگ بهدینان ، گردآوردهٔ جمشیدسروشیان، تهران ۱۳۳۵ .
گاتها ، گزارش پورداود بمبئی۱۹۵۲ .
ویس و رامین ، چاپ کلکته ۱۸٦۵ .
ویس و رامین ، باهتمام محمدجعفرمحجوب ، تهران سال ۱۳۳۷ .
هرمزدنامه ، نگارش پورداود ، تهران سال ۱۳۳۱ .

یادداشتهای گاتها ، نگارش پورداود ، تهران سال ۱۳۳٦ .
یادگار زریران ترجمه گیگر، سال ۱۸۹۰ .
یسنا بخش ۱، گزارش پورداود، بمبئی ۱۳۱۲ .
یسنا بخش ۲، گزارش پورداود، تهران ۱۳۳۷ .
یشتها بخش ۱، گزارش پورداود، بمبئی ۱۳۰۷ .
یشتها بخش ۲، گزارش پورداود، بمبئی ۱۳۱۰ .

ویسپرد

ویسپرد

بخشی از نامهٔ مینوی اوستا ویسپرد خوانده میشود . این واژه که در اوستا ویسپ رَتو vīspe - ratavō آمده ، چنانکه در مهر یشت پارهٔ ۱۲۲ ، از دو واژه آمیزش یافته : ویسپ + رتو . نخست ازین دو واژه سخن میداریم و پس از آن بخود ویسپرد می‌پردازیم و یاد خواهیم کرد که این بخش از اوستا در برابر چهار بخش دیگر نامهٔ مینوی، چگونه است .

ویسپ این واژه صفت است ، در تأنیث ویسپا vīspā ، درپارسی باستان ویسپ vispa و در سانسکریت ویسو visva و در پهلوی ویسپ visp است .

این واژه جداگانه در اوستا بسیار بکار رفته و بسا هم با واژه های دیگر درآمیخته است .

در کردهٔ ۱۸ ویسپرد پارهٔ ۲ ، ویسپایو vīspāyu بمعنی همیشه و جاودان ، مرکب است از ویسپ + آیو . آیو āyu جداگانه بمعنی هنگام و گردش زندگی یا مدت و دورهٔ عمر میباشد .

در کرده ۱۹ ویسپرد پارهٔ ۲ ، ویسپوویذونگه vīspō - vīdhvanha بمعنی از همه آگاه . در هرمزد یشت پارهٔ ۱٤ واژه‌های ویسپ ونیه vīspa - vanya (بهمه چیر شونده) ، ویسپ‌تش vīspa - taš (سازنده یا آفرینندهٔ همه) ، ویسپ خواثر vīspa xvāthra (همه گونه آسایش بخشنده) از نامهای اهورا مزدا برشمرده شده‌اند ودر ردیف پنجاه وپنج نام دیگر خداوندگار درهمان یشت یاد گردیده‌اند .

همچنین در پارسی باستان ، در سنگنپشتهٔ داریوش در پارس (نقش رستم) ویسپ‌زن vispa - zana صفت است بمعنی« دربردارنده همه‌نژادها » ، ویسپ‌اوزاتی vispa - uzāti نام شهری است در پرثو parthava در سرزمین خراسان کنونی ؛ این نام لفظاً یعنی « همه خوب زادگان ». باز درسنگنپشتهای هخامنشیان واژه ویس visa برای ما بجای مانده که هیئت دیگری است از ویسپ و بهمان معنی بکار رفته است وبا واژه‌دهیودرآمیخته : ویس‌دهیو visadahyu صفت است بمعنی همه کشورها.

ازین واژه‌های اوستایی و پارسی‌باستان که یاد کردیم بخوبی پیداست که واژهٔ ویسپ تا بچه اندازه در زبان‌های باستانی ایران رواج داشت . در زبان رایج روزگار ساسانی‌نیز‌باین واژه‌برمیخوریم . در گزارش‌پهلوی‌اوستا ویسپ به‌هرویسپ harvisp گردانیده شده است . درپاره‌های ۲۰ و ۲۶ ازفرگرد نوزدهم وندیداد، ویسپو ویذونگه به هرویسپ آگاس harvisp āgās گردانیده شده است .

هر har دراوستاهئورو haurva ،درپارسی‌باستان‌هروو haruva ،درسانسکریت سرو sárva است، بسا هم‌درپهلوی‌هرویست harvist آمده وآن هیئت‌دیگری‌است از هرویسپ . ویسپ یا هرویسپ در پازند و در نوشتهای دینی زرتشتی بکار رفته ولی در فارسی رایج بآن بر نخوردم .

همچنین واژه اوستایی ویسپ ، چندین بار در گزارش پهلوی به همه hama یا هماك hamāk گردانیده شده است .

رد رد ، در اوستا[1] رتو ratu ، بدو معنی بکار رفته : نخست بمعنی گاه‌وهنگام چنانکه در پاره ۱۷ ازیسنا ، هات ۱ و پارهٔ ۱۸ ازیسنا ، هات ۹ و جز آن . دوم بمعنی داور (دادبر) دادگاه ایزدی‌است، باین‌معنی در گاتها، یسنا ۲۹ دربندهای ۲ و ٦ آمده است[2]، بویژه خود پیغمبر ایران ، زرتشت ، داور ورهبر ایزدی‌است . در گاتها، یسنا ۳۱ بند ۲ ، زرتشت گوید: « چون آن راه بهتر که باید بر گزید،پدیدار نیست ، پس ازاینرو من بسوی همه‌تان‌آیم ، داور هر دو گروه،آنچنان که مزدا اهورا مرا شناسد ، تا اینکه ما از روی دین راستین زندگی بسر بریم » .

در روز پسین در دادگاه ایزدی ، داوری با خود وخشور زرتشت است. در گاتها یسنا ، هات ۳۳ بند ۱ فرماید : « آنچنان که درآیین نخستین زندگی است ، داور با درست‌تر کردار، رفتار کند ، با پیرو دروغ و همچنان با پیرو راستی و با آنکسی که

۱ ـ استادان اوستا شناس این واژه را در زبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسه چنین ترجمه کرده‌اند :

Judex, Richter, Schiedsrichter, Meister; Lord, Master, Head, Leader; chef, Premier, Grand, Maître.

۲ ـ نگاه کنید به یسنا ، هات ۲۹ ، بندهای ۲ و ٦ و بجلد ۲ یشتها ص ۲۸۰

نزد وی [کردار] نادرست و درست بهم درآمیخته است »[۱]

در بسیاری از پاره‌های بخشهای دیگر اوستا ، مانند چند بند گاتها ، واژه رتو با واژهٔ اهو ahū یکجا آمده است .

اهو یا انگهو aṅhu به سه معنی آمده : نخست بمعنی جان و نیروی زندگی است ودر ردیف چهار نیروی دیگر آدمی بشمار آمده است[۲]، دوم بمعنی هستی وزندگی و گیتی‌است[۳]، سوم بمعنی سرور وخواجه وبزرگ و خدایگان و خانخداست و هیئت تأنیث آن انگهی aṅhī را میتوان بمعنی کد بانو گرفت .

در گزارش پهلوی اوستا اهو (= انگهو) به کتك خوتای katak xvatāy ودر گزارش سانسکریت اوستا به سوامی svāmi گردانیده شده است.

در چند بند از گاتها که واژه های اهو و رتو باهم آمده ، مناسب مینماید که نخستین را درفارسی خدایگان و دومی را داور بدانیم. در بخشهای دیگر اوستامفهوم این دو واژه وسعتی یافته ، اهو را می‌توان بمناسبتی ، سرور جهانی و رتورا بزرگ و پیشوای مینوی دانست[۴] . چون واژهٔ رتو که در پهلوی رت rat گویند ودرفارسی«رد» شده ، در زبان ادبی ما بجای مانده ، میتوانیم همین واژه را بجای واژه اوستایی بکار بریم . درنثر و نظم فارسی بواژه رد بر میخوریم : در مجمل التواریخ آمده « رد کسی را خواندندی که رأی‌قوی داشته‌است »[۵]، درفرهنگ اسدی آمده: « رذ دانا وبخرذبود» فردوسی گفت :

یکی انجمن ساخت با بخردان هشیوار کار آزموده ردان

عنصری گفت :

سخن دان چو رای ردان آورد سخن بر زبان دذان آورد

---

۱ - بمعنی « یثا اهو وئیریه ... » در جلد ۱ یسنا ص ۲۰۶ و بپارهٔ ۸ از یسنا ۱۹ در همان جلد ص ۲۰۸ و بیادداشت پاره ۱ از یسنا ۵۲ در همان جلد نگاه کنید.

۲ - ازبرای نیروی پنجگانه نگاه کنید بجلد ۱ یشتها ص۵۸۷

۳ - بیادداشت پاره ۱۹ از یسنا ۹ در جلد ۱ یسنا ص ۱۶۵ نگاه کنید

۴- chef temporel. chef spritual. نگاه کنید به:
K. R. Cama's article : the Avestan Word « ahu » in Dastur Hoshang Memorial Vol., Bombay 1918. P. 546 - 555

۵ - مجمل‌التواریخ باهتمام بهار، تهران ۱۳۱۸ ص ۴۲۰

فخرالدین گرگانی در داستان ویس و رامین گوید :

جهانش نام کرده شاه موبد   که هم موبد بد و هم بخرد رد[1]

بویژه در شاهنامه بسیار باین واژه بر میخوریم :

ببستند لب موبدان و ردان   سخن بسته شد بر لب بخردان...

که او رسمهای پدر در نوشت   ابا موبدان و ردان تند گشت

در لشکرکشی ارجاسپ ببلخ و کشته شدن لهراسپ و گروهی از هیربدان در آتشکده نوش آذر گوید :

وز آنجا بنوش آذر اندر شدند   رد و هیربد را همه سر زدند

همچنین رد در شاهنامه بمعنی سرور و یل و دلیر بکار رفته :

بپوشید درع سیاوش رد   زره را گره بر کمربند زد

و بسا از برای افراسیاب تورانی بکار رفته :

بنخچیرگاه رد افراسیاب   بپوشیم تابان رخ آفتاب...

بپرده سرای رد افراسیاب   کسی را سر اندر نیامد بخواب

چنانکه دیده میشود به معنی هایی که در فرهنگهای فارسی از برای واژه رد نوشته‌اند باید معانی دیگری هم افزود، از آنهاست معانی سردار و دستور. در گزارش پهلوی اوستا نیز واژه رتو به سردار sardār یا دستوبر dastōbar = دستور گردانیده شده است.

همچنین معانی راهنما و پیشوا : گورو guru یا سوامی Svāmi که در گزارش سانسکریت اوستا به رتو داده شده ، روشن است[2] .

از اینها که بگذریم مفهوم واژه رتو که در اوستا بسیار آمده ، پیداست و خود پاره‌های اوستا بخوبی گویای معنی آن است . در پارهٔ ۱ از یسنا ۲۷ ، اهور امزدا ، اهو و رتو خوانده شده است ؛ در پارهٔ ۱ تیر یشت اهورامزدا بپیغمبر خویش زرتشت گوید: «تو جهانیان را اهو و رتو باش» ، در پارهٔ ۹۱ فروردین یشت ، زرتشت اهو و رتو در این گیتی دانسته شده است و در پارهٔ ۱۵۲ از همان یشت ، زرتشت اهو و رتو ونخستین

---

۱ - ویس و رامین، چاپ کلکته ص ۱۳ سطر ۱۹

۲ - در دادستان دینیک فصل ۱ پارهٔ ۲۰ و فصل ٤٤ پارهٔ ۱۳ وفصل ۹٤ پارهٔ ۱۳، پیشوایان و موبدان و دستوران ، از ردان دانسته شده‌اند .

آموزگار دینی سراسر جهان خاکی خوانده شده است؛ در پاره ۴۳ از فرگرد ۲ وندیداد آمده که زرتشت و پسرش اوروتتنر Urvatat Nara مردمان ورجمکرد را اهو و رتو میباشند[1]

در خود ویسپرد که سخن ما از آن است، بسا اهورامزدا و پیامبرش زرتشت اهو و رتو خوانده شده‌اند: در کردهٔ دوم ویسپرد پارهٔ ٤، اهورامزدا در جهان مینوی اهو و رتو و زرتشت سپیتمان درجهان خاکی اهوو رتو میباشند؛ در کرده‌یازدهم پارهٔ ۲۱ اهورامزدا، اهو و رتو است؛ در کردهٔ شانزدهم پارهٔ ۳ زرتشت اهو و رتو شناخته شده است.

گذشته ازآفریدگار و وخشورش که در جهان مینوی و خاکی، خدایگان و سرور خوانده شده‌اند، بسا دراوستا سروری و پیشوایی مینوی وخاکی هردو بزرتشت برگذارشده‌است. دریسنا ۱۹ پاره ۱۸آمده که درهر کشوری پنج‌رد میباشد: نخست ردخانواده، دوم رد دیه، سوم ردپرگنه(ایالت)، چهارم رد کشور، پنجم رد مینوی. اما در سرزمین ری فقط چهار رد میباشد، زرتشت درآنجا هم رد مینوی است و هم رد جهانی‌یا خاکی. چنانکه دیده میشود، ری که ویرانه‌اش‌نزدیك‌تهران است، شهریاری مینوی و خاکی آن هر دو با کسی بوده که اورا زرثوشتروتم Zarathuštrōtəma (همانندترین بزرتشت)[2] میخواندند.

درآیین مزدیسنا، ایزدان و فرشتگان نگهبان‌آسمان و زمین وآتش وآب و گیاه و چارپایان و آنچه نیك و نغز است و از آفریدگان پاك مزدا شمرده میشود، سمت ردی یا سروری وبزرگی دارند. مردمانی که از اشویی یا پاکی و راستی‌ودرستی برخوردارند نیز رد خوانده شوند یا بعبارت دیگر، فرد کامل‌تر هر یك از آفرینش نیك ایزدی، خواه مینوی و خواه جهانی، رد خوانده شده ودر خور ستایش و نیایش دانسته شده‌است.

در کتاب بندهش در فصل ۲٤ هوم درمان بخش رد گیاهان و کستی، بندی که

---

۱ — بجلد ۱ یشتها ص ۱۸٤ و بجلد ۲ یشتها ص ۸۳ نگاه کنید

۲ — نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۲۱۲ . درگزارش وندیداد، از ری که در فرگرد اول آن یاد شده و یکی از سرزمینهای بسیارکهن ایران بوده، سخن خواهیم داشت.

زرتشتیان بر میان بندند ، رد رختها و پوشیدنیهاست و دایتیك (رود آمو به) ، رودی که در ایران ویج (خوارزم) روان است ، رد رودهای دیگر روی زمین است . کوه هکر از آنجایی که آب ارد ویسور اناهیتا (ناهید) برخاسته بروی زمین سرازیر گردد، رد کوههای جهانی است[1]

گندم رد دانه‌ها و شتر سفید موی زیبا زانوی دو کوهان ، رد شترهاست . در همان فصل بیست و چهارم از بندهش فهرست بلندی از ردهای همه آفریدگان نیك از جاندار و بیجان یاد گردیده، در اینجا برای اینکه سخن بدرازا نکشد بیاد کردن برخی از آنها بسنده کردیم. همچنین درنامهٔ پازند مینو خرد فصل ٦١ از ردان مردان و زنان و مرغان و چارپایان خانگی و ددان یعنی جانوران دشتی و بسا از دانه‌ها یاد شده و در بارهٔ ردان مردان و ردان زنان در میان دانا و خرد مینوی چنین پرسش و پاسخ رفته : « پرسید دانا از مینو خرد ، رد مردان کیست و رد زنان کیست ؟ مینو خرد پاسخ کرد : مرد دانای دین استوار خوب سپاس راست گوشن ، رد یاران خویش است و زن گویای درست گوهر استوار نیکنام خوب سرشت خوبچهر خانه آرایی که شرم و بیم داند و دوستار پدر و نیا و شوی و سالار خویش است در میان زنان یاران خویش ، رد باشد »

در گزارش پهلوی (در گزارش پاره ۹ از یسنا ۷۱ و گزارش پاره ۱ از نخستین کرده ویسپرد) که از جانوران پنجگانه: آبی ـ زیرزمینی ـ پرنده ـ چرنده ـ سرونده سخن رفته ، رد هر یك از این پنج گونه جانور یاد گردیده : ماهی کر Kar رد جانداران آبی است .کاکوم (قاقم) رد جانداران زیرزمینی یا جانورانی است که در سوراخها زندگی کنند. چرغ ، رد پرندگان است. خرگوش رد دسته‌ای ازجانداران است که آزادانه درگردش‌اند یاآنچنانکه درپهلوی‌آمده فراخو رفتاراند . خرُبز رد چرندگان است[2]

در پایان فصل ۲٤ بندهش که یاد کردیم آمده : « هر آنکه‌کار بزرگی‌ساخت،

---

۱ ـ در بارهٔ هوم ـ کستی ـ دایتیك ـ هکر ـ اناهیتا ، نگاه کنید به‌جلد ۲ یشتها ص۲۰۲، جلد خرده اوستا ص ۷٤ ـ ۵۸ ، جلد ۱ یشتها ص۱٦٦ ، جلد ۱ یسنا ص ۵۰

۲ ـ نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ٦۱

با اوست برتری و ارجمندی » و باز درهمان فصل بندهش پس از برشمردن ردان هر دسته و هر گروه آمده : « رد کسی است که از او کار بزرگی آید »

چون واژه رد ، بسا با واژه اشه aša آمده ، میتوان‌آن را چنین‌تعریف کرد : در میان مردمان رد کسی است که از راستی برخوردار و از آیین پارسایی وپرهیزکاری بهره‌ور است ، کسی‌بپایهٔ ردی رسد که باپذیرفتن‌داد وآیین‌ایزدی رسا وبرترشده‌باشد.

ویسپرد ازآنچه در واژه‌های ویسپ و رتو گذشت ، ویسپرد یعنی همه ردان یا همه سران و این‌نامی است که باین پخش از نامهٔ مینوی اوستا داده شده است. دراین پخش از اوستا چنانکه ازاین نام برمیآید ، همه ردان مینوی وجهانی‌برشمرده شده‌است .

درآیین مزدیسنا هرآنچه نیك و سودمند است ، درخور ستایش و نیایش است وآنچه نزد پیرو این آیین ارجمند و گرامی است در ویسپرد یادگردیده است وبهمه نگهبانان آنها درود فرستاده شده است .

گذشته از ایزدان یا فرشتگان ، جهان مینوی وآسمان با آنچه در آن است و زمین با آنچه بر اوست ازنیك ونغز ، دربن پخش از اوستا بیش‌از پخشهای دیگر نامهٔ مینوی یاد گردیده است.

همچنین هر پاره و بند و سرود و واژه وگزارش اوستا یاد گردیده و همه جشنهای دینی و هنگامهای ستایش از بامداد و نیمروز و شب و جز اینها یك یك بر شمرده شده و از هرآنچه پیوند و بستگی بجشن دینی دارد چون هوم و برسم و آبزور و میزد و بوی (بخور) و جزاینها نام برده‌شده و ستوده گردیده وخشنودی رد یا رئیس روحانی هریك از اینها آرزو شده است .

میتوان گفت ویسپرد سپاسنامه‌ایست که نیاگان نامبردار و پارسای ما برای بخششهای ایزدی ، به پیشگاه دادار مهربان آورده‌اند .

ویسپرد در انشاء همانند یسناست (جز پنج سرود گاتها) بویژه به‌هاتهای ۱ - ۲۷ از یسنا بسیار نزدیك است و از حیث مطلب نیز در ویسپرد بکمتر مطلبی برمیخوریم که‌در یسنا نباشد. براستی ویسپرد همان یسناست اما رساتر ازآن ودرآن

بیشتر از یسنا ، نمایندگان هر یك از آفریدگان نیك اهورا مزدا ، بنام رتو = رد یاد شده‌اند .

ویسپرد از یسنا فراهم شده ، بسا از جمله‌های آن در یسنا دیده میشود و برخی از جمله‌های آن فقط بروش دیگر آورده شده‌است ، بنابر این ویسپرد کتاب مستقلی نیست بلکه پیوست یسناست‌چنانکه هیچگاه در مراسم دینی بی یسنا سروده نمیشود، معمولا هنگامی‌خوانده میشود که وندیداد هم باآن خوانده شود[۱] اما درسال هنگامهایی فرا رسد که بویژه ویسپرد سروده میشود وآن هنگامهای شش گهنبار یا جشنهای ششگانه سال است[۲]،آنچنانکه در کرده‌های ویسپرد چندین بار آمده : این شش جشن خود از ردان هنگامهای دیگرسال شمرده شده‌اند .

سرایش ویسپرد را در هنگام گهنبارها « گهنباران ویسپرد» خوانند .

هر یك از فصلهای ویسپرد را کرده گویند[۳] چنانکه فصلهای یسنا را هات (= ها) و فصلهای وندیداد را فرگرد نامند . معرب آن‌فرجرداست ، ابونواس‌آورده : « وما یتلون فی شروین دستبی وفرجردات رامین و ویس» . فرجرد بمعنی‌مطلق فصل آمده است .

گزارش نگارنده از روی متن اوستای گلدنر Geldner می باشد ، در اینجا ویسپرد به بیست و چهار کرده (= فصل) بخش شده است[۴] .

انکتیل دوپرون Anquetil Duperron آن‌را به ۲۷ کرده بخش کرده[۵] ، همچنین اشپیگل Spiegel[۶] . درترجمه دهارله De Harlez ۲۶ کرده برشمرده شده

۱ - the Religious Ceremonies and Customs of the Parsees, by J. Modi; Bombay 1922, P. 334 - 5

۲ - در باره گهنبارها نگاه کنید به خرده اوستا ص ۲۱۵ - ۲۲۲ درگزارش وندیداد ساده که مجموعه‌ایست ازیسنا و ویسپرد و وندیداد ودر مراسم بزرگ خوانده میشود سخن خواهیم‌داشت .

۳ - کرده در اوستاکرتی Kərəti است ، وجه اشتقاق این واژه را درجلد ۱ یشتها ص۱۵ یاد کردیم .

۴ - Avesta Herausgegeben Von Geldner, B. II, Stuttgart 1889

۵ - Zendavesta par Anquetil Duperron, Paris1771

۶ - Avesta Von F. spiegel, Leipzig 1859

است[۱]، در وستر گارد Westergaard ۲۳ کرده‌است[۲]. دارمستتر Darmesteter ۲٤ کرده برشمرده است[۳].

گزارش پهلوی ویسپرد نیز بجاست ودرحدود صد سال پیش ازاین بدستیاری اشپیگل بچاپ رسیده‌است[۴]، این گزارش‌پهلوی بسه‌هزاروسیصد (۳۳۰۰) واژه‌برآورد شده‌است[۵]. هیربددانشمند پارسی‌دهابر Dhabhar که‌دریازدهم آذرماه۱۳۳۱ در گذشت متن پهلوی یسنا و ویسپرد را بچاپ رسانیده و از واژه‌های پهلوی که دراین دو بخش بکار رفته فرهنگ گرانبهایی از خود بیادگار گذاشته است[۶].

۱ - Avesta par De Harlez, Paris 1881

۲ - Zendavesta, Edited by Westergaard, Copenhagen 1852 - 54

۳ - Le Zend - Avesta par Darmesteter, Paris 1892

۴ - Avesta II B. herausgegeben Von F. Spiegel, Wien 1858

۵ - Pahlavi Literatur by West im Grundriss der Irani. Philologie II B., P. 86 - 87

۶ - Pahlavi Yasna and Visperad, edited with an Intro. and a Glossary by B. N. Dhabhar, Bombay 1949

کرده ۱

۱ (زوت) نوید میدهم ، بجای میآورم[1] ، ازبرای روان مینوی ، ازبرای روان جهانی، ازبرای روان [جانداران] آبی ، ازبرای روان [جانداران] زیر زمینی، از برای روان پرندگان ، ازبرای روان [جانداران] دشتی ، از برای روان چرندگان ، از برای پاکان [و] روان پاکی[2].

۲ نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای گهنبارها ، ردان پاکی ، از برای میدیوزرم ، شیره دهندهٔ پاك ، ردپاکی .

نوید میدهم ، بجای میآورم از برای میدیوشهم پاك [هنگامی] که کشتزار درو شده ، ردپاکی .

نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای پتیه شهیم پاك [هنگامی] که خرمن بدست آمده ، ردپاکی .

نوید میدهم ، بجای میآورم ، ازبرای ایاسرم پاك [هنگامی] که گله جفتگیری کرده ، ردپاکی .

نویدمیدهم، بجای‌میآورم از برای میدیارم‌پاك[هنگام] سرما، ردپاکی

نوید میدهم ، بجای میآورم ، ازبرای‌همسپتمدم[3] پاك [هنگامی] که

---

۱ - بجای نوید دادن نی ولذ ni-vaēdh ، و برای بجای آوردن هن کر han-kar آمده . اگر واژهٔ نوید دادن از همین ونذ + نی باشد باید مانند همه واژه های باپرفیکس ni بکسر نون خوانده شود چون نوشتن ، نهادن ، نهفتن ، نشستن ، نگریستن، نیوشیدن ، نمودن وجزاینها نه بضم که بویژه درفرهنگها « نوید » بضم نون یاد گردیده است. نگاه کنید بجلد ۱ یسنا ص ۱۱۵ وبجلد یادداشتهای گاتها ، ص ۱۱ بیادداشت شمارهٔ ۷.

۲ - دربارهٔ جانداران پنجگانه‌نگاه کنید بجلد۲ یشتها ص۹۱ وبگفتار ویسپرد بواژهٔ «رد»

۳ - از بـرای شش گهنبار و صفتهای آنهـا نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۲۱۸

کار ستایش[1] دینی بجای آورده شود ، ردپاکی .

۳ نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای جهان زایندهٔ پاك ، رد پاکی که زادگانی خواهد زایید[2] .

نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای پاره های[3] خوب ستاییده شده ستوت یسنیه پاك ، ردپاکی

نوید میدهم ، بجای میآورم از برای پاره های خوب ستاییده شده یسنیه : میزدهای پاك [مردان] پاك و [زنان] پاك.

٤ نوید میدهم ، بجای میآورم از برای [ایزدان] سال ، ردان پاکی ، از برای سرایش اهون و ئیریه پاك ، ردپاکی

نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای درود اش وهیشت (اشم وهو) پاك ، ردپاکی .

نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای ینگهه هاتام پاك خوب ستاییده شده ، ردپاکی[4] .

۵ نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای اهنود پاك ، ردپاکی .

نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای زنان مزدا آفریده ، دارندهٔ فرزندان بسیار ، پاکان ، ردان پاکی .

نوید میدهم ، بجای میآورم از برای اهومند و رتومند[5] پاك ردپاکی،

۱ــ ستایش دینی arətō - Kartəhna ، در گزارش پهلوی yazišn Kartārīh ، در کرده ۲ پاره ۲ هم آمده .

۲ ــ واژه آونگهئیریه aonhairya صفت است از aonhairī یعنی زاینده از مصدر هو hav زاییدن، بنا بگزارش پهلوی جهان بود وهستی که همه باشندگان ازاو هستی یابند .

۳ ــ هندات handāta پاره یا جزء وقطعه است، نگاه کنید بیادداشت یسنا ۴۲ فقرهٔ ۱ درجلد یسنا .

٤ ــ نگاه کنید بجلد خرده اوستا : پنمازهای ینا اهوویریه ... ، اشم وهو . . . ، ینگهه هاتام . . . ص ۴۲ ــ ۵۷

۵ ــ از اهومنت ــ رتومنت Ahumant - ratumant خود اهورامزدا مراد است .

از برای هفت هات پاك ، ردپا کی .

نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای آب بی آلایش پاك اردوی [1] ، ردپا کی .

۶ نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای اشتود گات پاك ، ردپا کی .

نوید میدهم ، بجای میآورم از برای کوههای آسانی بخشنده وبسیار آسانی بخش مزدا آفریده ، پاکان ، ردان پا کی .

نوید میدهم ، بجای میآورم،ازبرای سپنتمد گات پاك ، ردپا کی .

نوید میدهم ، بجای میآورم، از برای بهرام اهورا آفریده و اوپرتات پیروزمند پاك ، ردپا کی .

۷ نوید میدهم ، بجای میآورم از برای وهوخشتر گات پاك ، ردپا کی .

نوید میدهم ، بجای میآورم ، از برای مهر دارندهٔ دشتهای فراخ واز برای رام چراگاه خوب بخشنده پاك ، ردپا کی .

نوید میدهم ، بجای میآورم، ازبرای آفرین نیك پارسا و[خود] پارسا ، مردپاك و از برای داموئیش او پمن ، ایزد چیر دلیر پاك ، ردپا کی .

۸ نوید میدهم ، بجای میآورم از برای ائیریمن ایشیه [2] پاك ، ردپا کی .

نوید میدهم ، بجای میآورم از برای فشوشو ماتر [3] پاك ، ردپا کی .

نویدمیدهم ، بجای میآورم‌ازبرای ردبزرگوار هادخت [4] پاك، ردپا کی.

۹ نوید میدهم ، بجای میآورم ازبرای پرسش [5] اهورایی پاك ، ازبرای کیش اهورایی ، از برای دخیوم اهورایی ، از برای زرتشتوم [6] اهورایی پاك ،

---

۱ - اردویسور اناهیتا (ناهید) ایزد آب است ، نگاه کنید به هات ۶۵ در جلد یسنا

۲ - برای ائیریمن ایشیه نگاه کنید به هات ۵٤ در جلد یسنا بخش دوم .

۳ - برای فشوشوماتر نگاه کنید به هات ۵۸ در جلد یسنا بخش دوم

٤ - هادخت بیستمین نسك اوستا بوده ، نگاه کنید بجلد ۲ یشتها ص ۱۶۵

۵ - نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ۱۲ ازهات۷۱درجلد یسنا بخش دوم

۶ - برای دخیوم و زرتشتوم بجلد ۱ یشتها ص ۳۲ ببعد ، نگاه کنید

ردپاکی .

نوید میدهم ، بجای میآورم ازبرای هدیش[1] کشتمند[2] وازبرای مرد پاک که بچارپای خوب کنش چراگاه بخشد و آنرا بپروراند .

---

۱ ـ هدیش hadiš در پارسی‌باستان نیز هدیش بمعنی‌خانه وکاخ و کوشک‌آمده، خشایارشا چهارمین شاهنشاه هخامنشی در سنگنبشتهای خود چندین بار آن را بکار برده . درنبشت جمشید آورده : « گوید شاه بزرگ خشایارشا ، بخواست اهورامزدا ، این هدیش را پدرم داریوش ساخت » درجای دیگرآمده : « گویدشاه بزرگ خشایارشا، بخواست اهورامزدا من این‌هدیش‌را ساختم » . در سنگنبشته‌شوش نیزخشایارشا گوید که من این هدیش را ساختم .

دراوستا سه‌بار باین واژه برمیخوریم : ویسپرد کردهٔ ۱ پارهٔ ۹ ، کردهٔ ۲ پاره۱۱، کردهٔ ۹ پارهٔ ۵ . دراین‌سه‌جا ازهدیش فرشتهٔ نگهبان خان ومان اراده شده وباصفت واستروات‌آمده یعنی از کشتزار برخوردار یا ازخورش ومایهٔزندگی بهره‌مند ودر کردهٔ نهم ویسپرد پارهٔ ۵ باچند صفت دیگرآورده شده (نگاه کنید بآنجا) . درگزارش پهلوی اوستا (زند) همین واژه هدیشhadišبکار رفته . در سانسکریت سدس sadas بمعنی جای وسرای وخانه وزیستگاه است. این واژه ازریشه هد had درآمده که دراوستا وپارسی باستان بمعنی نشستن است ، بنا براین هدیش دراصل بمعنی نشستگاه یانشیمنگاه است . در پخش ششم دینکرت در فصل ۱ پاره ۱۳ ـ ۱۲ آمده : اهورامزدا هدیش را با گندم ونان نزد مشیا و مشیانه (آدم و حوا نزد ایرانیان) فرستاد و فراخ روزی و بخشایش پیام داد .

درلهجهٔ یزدی هدیش محل تابستانی است ، شک‌نیست که این واژه همان هدیش اوستایی وپارسی باستان است. نگاه کنید به فرهنگ بهدینان گرد آورده جمشید سروشیان و به پیشگفتار نگارنده در همان کتاب صفحهٔ بیست و یک و نیز نگاه کنید به :

Sacred Books of the East, Vol. 47 by West, p. 71.
Etudes iraniennes par Darmesteter, Tome II, p. 201 - 202.
Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae Sp. 1759.
Old Persian by R. Kent, New Haven 1950, p. 214
The Foundation of the Iranian Religion by Gray · K. R. Cama Oriental Institute, Publication No. 5, Bombay, p. 147.

۲ ـ برای کشتمند یا خورشمند Vāstravant آمده ، نگاه کنید بیادداشتهای گاتها ص ۳۲ بیادداشت شمارهٔ ۶ .

کرده ۲

با این زور و برسم روان مینوی را خواستار ستاییدنم ، روان جهانی را خواستار ستاییدنم . روان (جانداران) آبی را خواستار ستاییدنم ، روان (جانداران) زمینی را خواستارستاییدنم . روان (جانداران) پرنده را خواستار ستاییدنم ، روان (جانداران) دشتی را خواستار ستاییدنم . روان (جانداران) چرنده را خواستار ستاییدنم .

با این زور و برسم (ایزدان) گاهنبارهای پاک ، آن ردان پاکی را خواستارستاییدنم .میدیوزرم شیردهنده پاک ،آن ردپاکی‌را خواستارستاییدنم .

با این زور و برسم میدیوشهم پاک (هنگامی) که گیاهان درو شده ، آن ردپاکی را خواستار ستاییدنم .

با این زور و برسم پتیه شهیم پاک (هنگامی) که خرمن بدست‌آمده ، آن ردپاکی را خواستار ستاییدنم .

با این زور و برسم اباسرم پاک (هنگامی) که گله جفتگیری کرده ، آن ردپاکی را خواستارستاییدنم .

با این زور وبرسم میدیارم پاک (هنگام) سرما ، ردپاکی را خواستار ستاییدنم .

با این زور وبرسم همسپتمدم پاک (هنگامی) که بکارستایش‌پردازند ، رد پاکی را خواستار ستاییدنم .

بچارپای خوب کنش چراگاه بخشد و آن را بپرورانند .

با این‌زور وبرسم جهان‌بارور پاک ، ردپاکی‌را که زایندگان خواهند زایید خواستار ستاییدنم .

با این زور و برسم همهٔ ردان را خواستار ستاییدنم ؛ آنانی را که اهورامزدا بزرتشت درخورستایش ونیایش آگاهی داد ، ازروی‌بهترین راستی .

با این زور وبرسم ، تو رد را خواستارستاییدنم، اهورامزدای مینوی ،

در میان مینویان برتر را ، آن اهو و رد آفرینش جهانی را .

۵ با این زور و برسم کسی که ردان را همیخواند خواستار ستاییدنم ، آن مرد پاکی که اندیشه نیك اندیشیده و گفتار نیك گفته شده و کردار نیك کرده‌شده‌بیاد دارد ،آنکه به‌آرمئیتی‌پاك (سپندارمذ) وبسخن سوشیانت پایدار است « از کردار وی جهان راستی برفزاید » [۱] .

۶ با این زور و برسم (فرشتگان) سال پاك ، ردان پاکی را خواستار ستاییدنم.

با این زور وبرسم سرایش اهون وئیریه (یثا اهو) پاك ، رد پاکی را خواستار ستاییدنم .

با این زور و برسم و درود اش وهیشت (اشم وهو) پاك ، ردپاکی را خواستار ستاییدنم .

با این زور و برسم ینگهه‌هاتام خوب ستاییده شده پاك ، ردپاکی را خواستار ستاییدنم .

۷ با این زور وبرسم اهنودگات پاك ، رد پاکی را خواستار ستاییدنم ، زنان‌نیك بخت ، خوب‌نژاد (نجیب) ، خوب بالا را خواستارستاییدنم .

با این زور و برسم اهومند (و) رتومند پاك ، رد پاکی را خواستار ستاییدنم ، چه اوست اهو و رتو : او ، اهورا مزدا.

با این زور وبرسم یسنای‌توانا : هفت هات‌پاك ، رد پاکی‌را خواستار ستاییدنم،

اردویسور ناهید پاك ، رد پاکی را خواستارستاییدنم .

۸ با این زور و برسم اشتودگات پاك ، رد پاکی را خواستار ستاییدنم ، کوههای‌آسانی راستی‌بخشنده وبسیارآسانی‌بخش‌مزدا آفریده ، پاکان ، ردان پاکی را خواستار ستاییدنم .

با این‌زوروبرسم‌سپنتمدگات‌پاك ، ردپاکی‌راخواستارستاییدنم ،بهرام

---

۱ ــ جمله اخیر ازگاتها ، یسنا ۴۳ بند ۶ میباشد

اهورا آفریده را خواستار ستاییدم و اوپرتات پیروزمند را خواستارستاییدم .

۹ با این زور و برسم وهوخشتر گات پاك ، ردپاکی را خواستارستاییدم ، مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را خواستار ستاییدم ، رام چراگاه خوب بخشنده را خواستار ستاییدم .

با این زور و برسم وهیشتوایشت گات پاك ، رد پاکی را خواستار ستاییدم ، آفرین نیك پارسا را خواستارستاییدم و (خود) پارسا ، رد پاك را خواستار ستاییدم . ایزد چیر و دلیر داموئیش اوپمن را خواستار ستاییدم .

۱۰ با این زور و برسم ائیریمن ایشیه پاك ، ردپاکی را خواستارستاییدم . با این زور و برسم فشوشومنتر پاك ، رد پاکی را خواستار ستاییدم . با این زور و برسم رد بزرگوار هادخت پاك ، رد پاکی را خواستار ستاییدم .

۱۱ با این زور و برسم پرسش اهورایی پاك ، ردپاکی را خواستارستاییدم . کیش اهورایی پاك ، رد پاکی را خواستار ستاییدم .

با این زور و برسم هدیش خورشمند را خواستار ستاییدم ، کسی که بچارپای (گاو) خوب کنش چراگاه بخشد خواستار ستاییدم و مردی را که چارپای پرورد خواستار ستاییدم .

کرده ۲

در این کرده از هفت پیشوایان و سه گروه مردمان : آترنان (= پیشوایان) و رزمیان و کشاورزان و چهار فرمانروایان ایران کهن یاد شده .

از نخستین پاره سومین کردهٔ ویسپرد چنانك از پارهٔ ٥ ازیرپشگاه و از پاره‌های ٥٧–٥٨ پنجمین فرگرد وندیداد و از پارهٔ ١٥ ویشتاسپ یشت ، پیداست که درایران باستان از برای آیین دینی یـا یزشنه ، گذشته از زوت هفت پیشوای دینی دیگر در کار بودند .

این پیشوایـان در پاره‌های نامبرده چنین نامیده شده‌اند : زئوتر zaotar ، هاون hāvanan ، آتروخش ātravaxš ، فربرتر fraberatar ، آبرت aberet ، آسنتر āsnatar ، رئثویشکـر raēthwiškara ، سرئوشاورز sraošāvarez .

از زئوتر که در سر پیشوایان جای دارد درجلد اول یشتها ص١٠٣ سخن داشتیم ، از همه این پیشوایان در صفحه ٤٦٩ از همان کتاب یـاد کردیم و معنی لفظی و وظیفه هر یك از آنان را در هنگام یزشنه نیز یاد کردیم . همچنین از روی نوشته فصل ٢٧ نیرنگستان ، درخـرده اوستا ص ١٦١ جـای هر یك از این پیشوایـان را در هنگام یزشنه معین کردیم . امروزه از برای یزشنه دو موبد مراسم را بجای میآورند : یکی زئوتر که اورا در پهلوی وپازند «زوت» یا «زود» گفتند و دیگری رئثویشکر که اورا راسپی خواندند . در یزشنه راسپی تنها وظـایف شش موبد دیگر را بجای میآورد و جایی که امروزه ازبرای هشت تن پیشوایان در یزشنگاه پنداشته میشود با آنچه در نیرنگستان یاد شده فرقی دارد باین معنی که آسنتر در سوی راست و راسپی درسوی چپ یزشنگاه تصور میشوند نه برعکس چنانك در نیرنگستان آمده .

آتشگاه یعنی جای آتشدان وچوب صندل ولبان وآنرا خوان آتش نیز گویند. اورویسـگاه نیز خوان آلات و آلاتگاه نامیده میشود و آن تخت سنگی است که بروی آن ابزارهایی که از برای یزشنه بکار آید گذاشته میشود . اورویس در

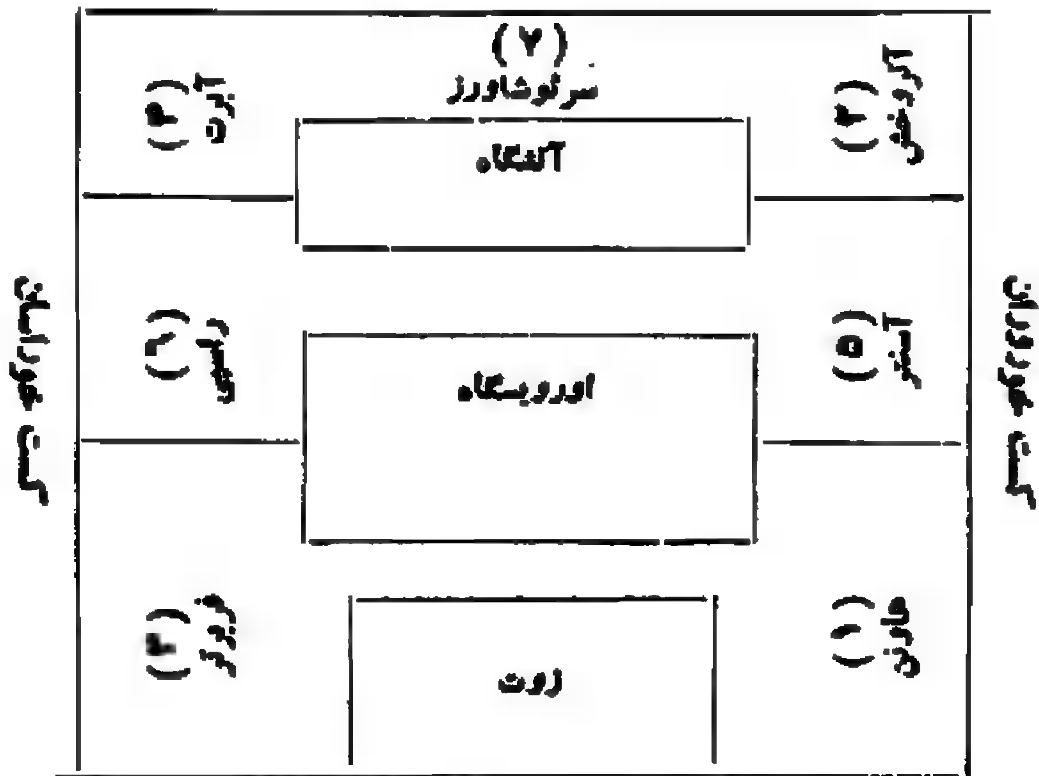
اوستا اوروئیس urvaēsa بمعنی دوره و گردش است ، نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ۱۴ از هات۷۱ دریسنا بخش دوم . دربارهٔ پیشوایان نگاه کنید به گفتار «پیشوایان» دریسنا ، بخش دوم ، گزارش نگارنده ، تهران فروردین‌ماه۱۳۳۷ص۱۶–۲۴ ونیز نگاه کنید به:

Avesta von Geldner II Band S. 8

Zend-Avesta par Darmesteter vol. I. Intro. p. 70-71

The religious ceremonies and customs of the Parsees by J. Modi, p. 335-339.

Aerpatastān and Nīrangastān by J. Bulsara, Bombay 1915, P. 391 - 397



***

۱ (زوت) هاوتن را ایستاده خواهم .

(راسپی) من آماده‌ام[1] .

(زوت) آتروخش را ایستاده خواهم .

(راسپی) من آماده‌ام .

(زوت) فربرتار را ایستاده خواهم .

(راسپی) من آماده‌ام .

(زوت) آبرت را ایستاده خواهم .

(راسپی) من آماده‌ام .

(زوت) آسنتار را ایستاده خواهم .

(راسپی) من آماده‌ام .

(زوت) رائوی (راسپی) را ایستاده خواهم .

(راسپی) من آماده‌ام .

(زوت) سروشاورز را ایستاده خواهم ، آن داناتر [و] بگفتار [ایزدی] آگاه تر را .

(راسپی) من آماده‌ام .

«یثا اهو وئیریو» که زوت بمن بگوید .

(زوت) « اثا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید .

۲ (زوت و راسپی) آترنان را ایستاده خواهم ، ارتشتار را ایستاده خواهم ، و استریوش گله پرور را ایستاده خواهم ، خانخدای خانه را ایستاده خواهم ، دهخدای ده را ایستاده خواهم ، زندیت زند را ایستاده‌خواهم ، شهریار کشور

۱ـ واژه هایی که دراین‌باره بمایستادن و آماده‌بودن گردانیده‌شده نخستین‌دراوستا ستا stā آمده وباجزء آ = آستا āstā شده، همین‌واژه‌است که درفارسی‌ایستادن گوییم ، دومی‌وئس vaēs بمعنی آماده بودن و حاضر بودن و بخدمت ایستادن و پذیرفتن خدمت، از همین بنیان است واژهٔ وئس vaēsa بمعنی نوکر خانه زاد که از کلمهٔ‌ویس vis ، در پارسی باستان ویث vith درآمده بمعنی‌خان‌ومان بزرگان وآزادگان. نگاه کنید به :

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 1327 u. 1455 u. 1600

را ایستاده خواهم .

۳ یك جوان نیك اندیش، نیك گفتار، نیك کردار بهدین را ایستاده خواهم، یك جوان سخنگوی[1] ایستاده خواهم ، آنکه ختودت[2] بجای آورد ایستاده خواهم ، (موبدی) را که در کشور است ایستاده خواهم ، همایون (موبدی) را که در گردش است ایستاده خواهم[3] ، کدبانوی خانه را ایستاده خواهم .

٤ زنی را ایستاده خواهم که در اندیشه نیك سرآمد، در گفتار نیك سرآمد، در کردار نیك سرآمد ، خوب آموخته ، فرمانبردار شوهر (رد) ، پاك[4] (چون) آرمیتی پاك و (چون) آن زنانی که از تو هستند ، ای اهورا مزدا[5] و مرد پاکی را ایستاده خواهم که در اندیشه نیك سرآمد ، در گفتار نیك سرآمد ، در کردار نیك سرآمد ، از فرورانه آگاه[6] و از کیذ نادان[7] ، از کردار وی جهان راستی برفزاید[8] .

۵ اینك هر یك از شما مزدیسنان را رد همیخوانیم . رد بشمار آوریم امشاسپندان و سوشیانت ها را که داناتر ، راست گفتارتر ، یاری کننده تر ، خردمند تر (هستند) .

---

۱ ـ سخنگوی = اوخذو وچنگه uxdhō vačanh .

۲ ـ در بارهٔ واژه ختودت بخرده اوستا ص ۷٤ بیادداشت شمارهٔ ٤ نگاه کنید .

۳ ـ دربارهٔ موبدانی که در داخل کشور در خدمت بودند و در خارج از برای تبلیغ دین مزدیسنا میرفتند ، بیادداشت پاره ٦ ازهات ٤٢ (هفت هات) دربخش دوم یسنا نگاه کنید .

٤ ـ در متن راتو = رد از برای شوهر بکار رفته بدپاره ۱۸ از فرگرددوم هادخت نسك ، درجلد دوم یشتها ص ۱۷۱ نگاه کنید .

۵ ـ زنان نیك از زنان اهورایی شمرده شده‌اند چنانك درهفت هات ، یسنا ۳۸ پارهٔ ۱

٦ ـ ویستوفرئورتی vistō fraorəti صفت است یعنی دارنده فرورانه یا باعتراف شناسا و باقرار دانا . چنانك میدانیم فصل ۱۲ از یسنا که بنام نخستین کلمهٔ خود فرورانه fravarānē نامیده شده در اعتراف بدین زرتشتی است ومقصود از ویستوفرئورتی (در نسخه بدل fraorəiti) همان اعتراف معروف است ، نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۸۵ وبجلد اول یسنا ص ۱۸٤ ـ ۱۸۸

۷ ـ اویستوکیذ əvistō kayadha یعنی از گناه کیذ نادان ، کیذ ناشناس . ازین پاره چنین برمیآید که کیذ جرمی باشد چون شرك وانکار دین زرتشتی ، چیزی در مقابل و ضد اعتراف واقرار . دربارهٔ کیذ نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ۱۵ از هات ۵۷ در بخش دوم یسنا .

۸ ـ جمله پسین از گاتها ، یسنا ٤۳ بند ٦ میباشد .

کرده ۵

۱ آماده‌ام ، ای امشاسپندان که شما را ، ستاینده ، زوت ، خواننده ، پرستنده ، گوینده ، درود گوی [باشم] .
اینک بشما امشاسپندان ، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین .
اینک بـه سوشیانتهای مـا ، زیست خوش و خشنودی رد و پاکی و پیروزی و خوشی روان [1]

۲ بشماپیشکش کنیم ، ای امشاسپندان ، ای شهریاران‌نیک‌خوب کنش جانِ تن خود را ، پیشکش کنیم ، همهٔ خوشی زندگی [خود] را .

۳ خستو (معترف) باشیم نزد تو باین دین ، ای اهورا مزدای پـاک ، مزدا پرست زرتشتی ، دشمن دیوها [و] اهورایی [هستیم] ، به هاونی پاک [و] ردپاکی ستایش ونیایش و خشنودی وآفرین ، به ساونگهی و به ویسیه پاک [و] رد پاکی ستایش ونیایش وخشنودی وآفرین ، به ردان روز وگاهها و ماه و گهنبارها وسال ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین [2]
(زوت) « یثا اهو وئیریو » که زوت بمن بگوید .
(راسپی) « یثا اهو وئیریو » که او زوت بمن‌بگوید .
(زوت) « اثا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید .

۱ـ پاره‌های ۱ـ۲ جزچند واژه که بنخستین پاره افزوده شده، مانند پاره‌های ۱ـ۲ ازهات ۱۴ یسنا میباشد .

۲ـ پارهٔ ۳ ، جز چند واژه نخستین آن ، برابر است باپاره‌های ٤ـ٥ از هات ۱٤ یسنا

کرده ۶

۱ (زوت وراسپی) با آموزش [زوت] و با درود و رامش و زورها ...[۱]
وسخنان درست گفته شده، امشا سپندان نیک را بنامهای زیبایشان همیخوانم،
امشاسپندان نیک را بنامهای نیک اشا همیستایم ، بآیین نیک یک پاک دین[و]
بآیین دین نیک مزدیسنا .

کسی را که از برای من ، از روی راستی ، ستایشش بهترین است
میشناسم : مزدا اهورا [و] آنانی که بوده و هستند . اینان را خواستارم که
بنامشان بستایم و با درود بآنان نزدیک شوم « کشور نیک آرزو شده ، بهرهٔ
برازنده » .

بشودفرمانبرداری دراینجاباشد ازبرای ستایش اهورامزدا ، تواناترین
پاکی که پرستیده ماست، درآغازهمچنان که درانجام، ایدون بشودفرمانبرداری
دراینجا باشد ازبرای ستایش اهورامزدا ، تواناترین پاکی که پرستیده ماست[۲]

۱- بجای نقطه‌ها ازبرای واژه ویثوش vīthuša معنی برازنده‌ای نیافتم. ازین واژه که صفت آبزورآمده ، شایدآبزوری اراده شده‌باشد که ازبرای آزمایش وره varah بکارآید و از آن در جلدیکم یشتها ص۵۶۷ سخن داشتیم . ویثوش یعنی نماینده گناه ، اموداربزه، همچنان است صفت ویثوش ونت vīthušavant که در پارهٔ ۵۴ از فرگرد چهارم وندیداد آمده ، نگاه کنید به :

Altiran. Wört. Von Bartholo. Sp. 1446

Zand-Avesta par Darmesteter Vol. I, p. 460

۲- کردهٔ ششم ویسپرد که همین یک پاره است، برابراست باپاره‌های ۲-۳ ازهات ۱۵ ، جز اینکه دراینجاچند واژه افزوده دارد.

کرده ۷

۱ سخنان درست گفته شده را میستاییم ، سروش پاك را میستاییم ، اشی نیك را میستاییم ، نریوسنگ را میستاییم ، آشتی پیروز گر را میستاییم ، نیفتادنی وبلغزیدنی را میستاییم[1] ، فروهرهای پاکدینان را میستاییم ، چینودپل را میستاییم ، گرزمان اهورامزدا را میستاییم ، بهترین هستی (= بهشت) ، روشنایی همه گونه آسانی بخشنده را میستاییم (سه بار) .

۲ بهترین راه بسوی بهترین هستی(= بهشت) رامیستاییم ، ارشتاد نیك را میستاییم که گیتی برفزاید [و] گیتی بپروراند وبگیتی سود رساند ، آن دین مزدیسنا را ، رشن راست ترین را میستاییم ، مهردارندهٔ چراگاه را میستاییم ، پارندی[2] چست را میستاییم ، آن چست (درمیان) چست اندیشان ، چست چست گویان ، چست چست کرداران را ، آن که تن را چست سازد .

۳ کردی مردانه رامیستاییم که بمردان گشایش دهد، بهوش مردان گشایش

۱ـ واژه‌هایی که به «نیفتادنی وبلغزیدنی» گردانیدیم درمتن استرت a-stərəta (درنسخه بدل a-starət) وامویمن a-muyamna آمده . هردوصفت است که با حرف نفی a آمده، نخستین ازواژه ستر star بمعنی برافکندن ، بزمین زدن ، فروماندن ، درآمده وچندین بار دراوستا بکاررفته ، چنانك در زامیاد یشت پاره ۳٤ . ازهمین بنیاد است واژهٔ سترد درپازند که در مینوخرد کرده ۵۷ پارهٔ ۲۹ بمعنی سرگشته وسرگردان است و در گزارش پهلوی ازبرای پارهٔ ۲ از فرگرد اوزدهم وندیداد سترت strt ازبرای واژهٔ اوستایی سترت که صفت است (اسم مفعول ازمصدر star) آورده شده است .

واژهٔ امویمن در پاره‌های ۳۵ و ۱۳۲ فروردین یشت و در پارهٔ ۱۷ ارت یشت نیز آمده . چند تن از زنان تاریخی ایران باستان چنین خوانده میشدند ، از آنان است دختر اوخشتر Uvaxšatra = (Kyaxares) سومین پادشاه ماد که نزدتاریخ‌نویسان یونانی Amutis یاد شده. این نام لفظاً بمعنی گزندنیافتنی ، بلغزیدنی است نگاه کنید به :

Iranisches Namenbuch von Justi S. 16

درین پارهٔ ۱ ازویسپرد ۷ بی گمان ازین دوواژه فرشتگانی اراده شده که بدبختانه از آنان آگاه نیستیم .

۲ـ درباره پارندی بیاد داشت پارهٔ ۱ ازهات ۱۳ درجلد یکم یسناص ۱۸۹ نگاه کنید.

دهد [1] ، که تندتر ازتند ، دلیرتر ازدلیر [است] که همچون بهرهٔ ایزدی باو (بمرد) رسد ، که مردان را در گرفتاری رهانندهٔ از برای تن دهد [2] میستاییم ، خواب مزدا دادهٔ مایهٔ شادمانی جاندار و مردم را .

۴ آن آفریدگان پاك را میستاییم که هستند پیش آفریده شده ، پیش ساخته شده ، [پیش] از آسمان وآب وزمین وگیاهها وجانور خوب کنش [3].

دریای فراخکرت را میستاییم ، باد چالاك مزدا آفریده را میستاییم ، آسمان درخشان را میستاییم که پیش آفریده شده ، پیش‌ساخته شده ،از هستی جهان خاکی [4] .

۵ ترا ، ای‌آذر پسر اهورامزا پاك [و] رد پاکی‌میستاییم ، نیز [آب] زور را ، نیز کستی ِ این برسم پاك از روی راستی گسترده [و] رد پاکی‌را .آپم نپات را میستاییم ، نریوسنگ را میستاییم ..... [5]

(راسپی) « یثا اهو وئیریو » .که زوت بمن بگوید

(زوت) « اثا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید .

۱- در متن واژه‌های فرمن‌نر framan. nar آمده ، از نخستین جزو آن که فرمن‌باشد معنی درستی برنمیآید . واژه گشایش = فراخی درهر دوجمله ازگزارش پهلوی است : فراخونر ، فراخو مرت ویر

۲- یعنی دلیری که بهرهٔ خداوندی است ، رزمیان وجنگاوران رادرهنگام گرفتاری‌وبردگی مایهٔ رهایی‌ورستگاری است.

۳- مقصود ایزدان هستند که پیش ازآسمان وآب وزمین وگیاه وچارپاآفریده شدند .

۴- چنانك میدانیم درمیان‌آفریدگان ، آسمان پیش ازهمه پیکر هستی یافت .

۵- پارهٔ ۵ از کرده‌هفتم ویسپرد از پاره‌های ۲۳- ۲۴ از هات ۷۱ یسنا میباشد ، از برای پرکردن‌جای نقطه‌ها درپارهٔ بالا، نگاه کنید بپاره‌های نامبرده شدهٔ هات ۷۱ .

کرده ۸

۱ (راسپی) ازین گفتار خشنود باش ، این گفتار را بپذیر [۲] ای اهورا مزدای پاك ، با ایزدان پاك ، آن امشاسپندان، شهریاران نیك خوب کنش ، که پنجاه وصد وهزار و ده هزار وبیشمار وفزونتر ازین هستند [۱]

۲ براستی شهریاری را از آن کسی شمریم وازآن کسی دانیم و ازبرای کسی خواستاریم که بهتر شهریاری کند : از برای مزدااهورا و اش وهیشت (اردیبهشت) . (سه بار)

۱ـ درین پاره ازواژهٔ امشاسپندان ، هفت امشاسپند یاهفت مهین ایزدان جاودانی پاك که سپند مینو ـ بهمن ـ اردیبهشت ـ شهریور ـ سپندارمذ ـ خرداد ـ امرداد باشند اراده نشده‌اند، بلکه مفهوم این واژه که پاکان جاودانی باشند، اراده شده است آنچنانکه دراین پاره آمده . ایزدان یا فرشتگان پاك جاودانی بیرون ازشماراند.

۲ـ این‌پاره، ازهفت‌هات ، یسنا ۳۵پارهٔ ۵ میباشد ، نگاه کنید به یسنا بخش دوم ، تهران ۱۳۳۷ ص ۳۱

کرده ۹

۱ هومهای فراهم شده ، زورهای فراهم شده [آنچه] فراهم شده [و آنچه] فراهم خواهد شد . پیروزمندان آزارشکنان که از درمان اشی برخوردارند ، از درمان چیستی برخوردارند ، از درمان مزدا برخوردارند ، از درمان زرتشت برخوردارند ، از درمان زرتشتوم برخوردارند .

۲ آن درمانی که پاکدین همایون (فرخنده) ، که همایون [موبد] گردش کننده[1] ، که دین نیك مزدیسنا ، که آفرین نیك پارسایی ، که پیمانشناسی پارسایی نیك ، که بی آزاری پارسایی نیك ، از آن برخوردارند[2] .

۳ نوید میدهیم و آگاه میسازیم ودرهم میفشریم وپیش میآوریم ومیهاییم و میستاییم و از بر میخوانیم که هومهای توانای پاك ، بی آلایش هستند ، ازروی راستی فراهم شده [و] ازروی راستی فراهم خواهند شد ، از روی راستی [از آنها] آگاهی داده شده [و] از روی راستی آگاهی داده خواهند شد ، از روی راستی فشرد شده [و] از روی راستی فشرده خواهند شد .

٤ از برای نیروی نیرومند ، پیروزی نیرومند ، ارث نیرومند[3] اشی نیرومند ، چیستی نیرومند ، پئوروتات نیرومند[4] ، اوپرتات نیرومند ، ایزدان نیرومند ، آن امشا سپندان شهریاران نیك خوب کنش ، جاودان زنده ، جاودان

۱ـ درباره موبدانی که از برای دین گستری در گردش بودند ودر کشورها دین میگستردند نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ٦ ازهات ٤٢ (هفت هات) دربخش دوم یسنا ، وبیادداشت پارهٔ ۳ از کرده ۳۰ ویسپرد.

۲ـ بخش پسین این پاره به بخش پسین پارهٔ ۳ ازهات ۷۰ میماند؛ نگاه کنید بیاد داشت آن.

۳ـ درباره ارث arəth بجلد دوم یشتها ص ۱۸٦ نگاه کنید .

٤ـ پئوروتات paurvatāt بمعنی پیشبایی (پیشوایی) چندین بار در اوستا بکار رفته؛ از آنهاست در پارهٔ ۲ از هات ۳۷ (هفت هات) و درپارهٔ ۲۰ ازهات ۵۷ . در گزارش پهلوی به پیش رفتار و پیشروی وپیشوایی گردانیده شده است . درپارهٔ بالا پئوروتات در ردیف ارث واشی وچیستی شخصیت یافته وفرشتهٔ پیشروی است ، نگاه کنید به :

The foundation of the iranian religion. P. 156

سود رسان که درمنش نیك بسر برند و (مادههای آنان) نیز [۱]

۵ از برای خرداد ، امرداد و گئوش‌تشن و گوشورون و آذر بنام خوانده شده و هدیش پاکیمند ، خورشمند ، آسایشمند ، آمرزشمند [۲]

۶ سرودهای ستایش و نیایش و آفرین‌خوانی بآن اهورامزدا [و] بآن امشاسپندان و ردان پاك بزرگوار ، ستایش و نیایش به برترین رد و به اشی سرآمد و نماز رد پسند سر آمد .

۷ به منترسپند ، به‌دین مزدیسنا ، به ستئوت یسنیه ، بهمه ردان ، بهمه نمازهای رد پسند [۳]

سراسر آفرینش‌پاك ازبرای‌ستایش و نیایش وخشنودی و آفرین‌خوانی شنوا شوند ، در آغاز همچنانکه درانجام .

(زوت) « یثا اهو وئیریو » که‌آترو‌خش بمن بگوید

(راسپی) « آثا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید

« ینگهه هاتام » .

۱- جمله‌های پسین ، از امشا سپندان تا انجام پارهٔ ٤ ازهات ۲٤ پارهٔ ۹ میباشد . در پارهٔ امشاسپندان ازو ماده نگاه کنید به بخش نخست یسنا ص ۱۳۹ بیاد داشت شمارهٔ ۲ .

۲ ـ پاکیمند = ašavant ، خورشمند = vāstravant ، آسایشمند = xvāthravant ، آمرزشمند = marždikavant .

در پارهٔ ۹ ازکردهٔ یکم و یسپرد از هدیش Hadiš که فرشتهٔ نگهبان خان و مان است سخن داشتیم و در آنجا هم بصفت خورشمند بر خوردیم .

صفت آسایشمند باید به خواریمند گردانیده شود زیرا در اوستا همین واژه‌آمده اما چون در فارسی واژهٔ خوار‌بمعنی پست وزبون وذلیل گرفته میشود ، ازاینرو درهرجای اوستا که واژهٔ خواثر xvāthra و مشتقات آن آمده ، بمناسبت جمله‌ای که در آن بکار رفته به سهولت و رفاهیت و خوشی و آسایش گردانیده شده است .

۳- پاره‌های٤-۷ ازکردهٔ نهم ویسپرد بهم‌پیوسته است . معنی‌های واژه‌هایی که دربن‌پاره‌ها بکار رفته ، همه دانسته و شناخته شده است ، گذشته از معنی‌های هریك از آنها ، ناگزیر آنها را مفهوم خاصی بوده که پیوستگی آنها را باآیین دینی میرسانیده اما امروزه ، پس ازگذشتن سالهای بلند ، آنچنانکه باید بی‌باصل مقصود نمیبریم وپیوستگی جمله‌ها را بهمدیگر در نمی‌یابیم .

پاره‌های ٦-۷ ازکردهٔ نهم برابراست با پاره‌های ٤-٥ ازکرده یازدهم ویسپرد .

کرده ۱۰

۱ (زوت) خواستار ستاییدنم ارزه، سوه، فردذفش، ویدذفش، وروبرشت، وروجرشت[1] و این کشور خونیرس را[1]

۲ خواستار ستاییدنم هاون سنگین، هاون آهنین،[2] تشت زور دارنده[3] ورس هوم پالا را[4] وترا ای برسم از روی راستی گسترده شده.

خواستار ستاییدنم ...[5] اهون وثیریه و پایداری مزدیسنا را[6]

خواستار ستاییدنم فروهرهای چیر پیروزگر پاکدینان، فروهرهای نخستین ...[7]

۱- از هفت کشور جداگانه در بخش اول یشتها ص۴۳۱ سخن داشتیم.

۲- دربارهٔ هاون سنگین و هاون آهنین نگاه کنید به خرده اوستا ص ۱۶۶.

۳- در متن اوستا نیز تشت tašta آمده و آن پیاله کوچکی است از برای آبزور.

۴- درمتن آمده: varəsāi. haomī. aṇharəzanāi نخستین واژهٔ ورس varəsa یعنی مو، در اوستا ازبرای موی مردم وجانور هردوآمده‌است. این‌واژه درلهجهٔ گیلکی‌بجای مانده، ورس‌ریسمانی است که ازکاه برنج تابند. در کردی گریس goris ریسمان ونخ است، درپهلوی ورس Vars. در فرهنگهای فارسی واژهٔ ورسن بمعنی رسن و ورس بمعنی مهار شتر یاد گردیده است. دومی هوم haoma همان گیاهی‌است که فشرده‌اش درآیین دینی‌بکارآید. سومی‌ازفعل هرز harəz که بمعنی هشتن است در آمده، همین فعل نیز در گزارش پهلوی اوستا به پالاییدن گردانیده شده است. از واژه ورس در پارهٔ بالا غربال اراده شده زیرا کـه غربال از موی یال اسب ویا از دم گاو ساخته میشده، این غربال از برای پالاییدن یا تصفیه کردن فشردهٔ هوم بکار میرفته. امروزه در آیین دینی ورس‌چیزی است از سه یا چهار ویا هفت تارموی یك ورزاو (ورزگاو = گاو نر) سفید. این چند تار موی را به تکبنی پیوسته در میان پیالهٔ سوراخ دارکه آنرا تشت نه سوراخ خوانند، گذارند و فشردهٔ هوم را با آن بپالایند. نگاه کنید به:

The religious ceremonies and customs of the Parsees: Bombay 1922, P. 286

۵- بجای نقطه‌ها واژه‌های anahunāča. ratušča آمده دارمستتر آنها را ahu و ratu دانسته است. نگاه کنید به ترجمه اوستای او (Z. A. vol. I, P. 467)

۶- از برای واژهٔ پایداری و استواری ستیتات stītāt آمده.

۷- پاره‌های ۴-۵ از هات ۲۳ در اینجا میآید از برای پر کردن پارهٔ بالا بجلد یکم یسنا ص۲۲۰-۲۲۱ نگاه کنید.

دوباره از کردهٔ دهم ویسپرد، درپاره‌های ۱۷-۱۸ از کردهٔ یازدهم ویسپرد بازآورده میشود.

کرده ۱۱

۱ باهورامزدا این‌هوم را پیشکش کنیم ،آن [هوم] فراهم شده را به تواناترین[1] پیروزمند گیتی پرور ، بشهریاران نیك پاك ، بشهریار ردان پاك . بامشاسپندان هوم‌را پیشکش کنیم ، بآبهای‌نیك هوم را پیشکش کنیم ، بروان خویش هوم را پیشکش کنیم ، بهمه آفرینش پاك هوم را پیشکش کنیم .

۲ این هوم ، این هومدان[2] ، این [برسمهای] گسترده ، این میزدها ، این‌آسمان نخستین آفرینش ، این هاون سنگین باینجا آورده شده ، این‌هوم زرین رنگ ، این فشرده هوم ، این برسم از روی راستی گسترده شده[3] .

۳ این پیکر واین توش (توان) ، این زورهای بکار افتاده ، این هوم پاك وچارپای (گاو) خوب کنش و مرد پاك ، منشهای‌کارگر پاکدینان و منشهای کارگر سوشیانتها ، و این شیرروان از روی راستی گذاشته شده و این گیاه هذانئپتا [ی] از روی راستی گذاشته شده .

۴ باآبهای نیك این زورهای‌آمیخته بهوم ، آمیخته بشیر ، آمیخته به هذانئپتا [ی][4] از روی راستی گذاشته شده وبا آبهای نیك ، آبهای هوم و هاون سنگین و هاون آهنین .

۵ این گیاه برسم وپیوستگی بخشنودی ردهٔآموختن وبکاربستن‌دین‌نیك

۱- تواناترین= سویشت sovišta ، صفت‌تفضیلی است ازواژهٔ سود sūra ، درگزارش پهلوی باشتباه سوت خواستار (سود خواه) گردانیده شده است .

۲- هومدان = haomya ، این واژه صفت‌است یعنی‌هومی ودرگزارش‌پهلوی هومیك شده، دربنجا هومدان مقصوداست ، پیالهای که درآن هوم گذارند چنانك درگزارش پهلوی همین پارهٔ۲ ازکرده یازدهم ویسپرد به هومین جامك (جام)گردانیده شده است .

۳- پارههای ۲-۵ درپارههای ۸-۱۱ ازهمین کرده باز گفته میشود.

درپادداشت پارهٔ۴ ازکرده هفتم ویسپرد گفتیم که‌آسمان نخستین‌آفرینش ایزدی است . در پارهٔ بالا یادکردن آسمان در ردیف هوم وبرسم ومیزد ، هاون سنگین باید بمناسبت هاون سنگین باشد ، چنانکه میدانیم واژهٔآسمان از واژه سنك (آسیا)آمده، نگاه کنیدبجلدخردهاوستا ص۱۶۹

۴- دربارهٔ گیاه هذانئپتا hadhānaēpata نگاه کنید به خرده اوستا ص۱۳۸

مزدیسنا وسرودن گاتها و بخشنودی ردپاک، [و] ردپاکی، این هیزم واین بوی (بخور) از برای تو ای آذر پسر اهورامزدا وسراسر مزداآفریدگان نیک نژاد پیش میآوریم وپیشکش میکنیم ، اینک آنها را پیشکش میکنیم .

۶ باهورامزدا و بسروش پاک و بهرشن راست ترین و بمهر دارندهٔ دشتهای فراخ و بامشاسپندان و بفروهر پاکدینان و بروانهای پاکدینان و بآذر اهورا مزدا ، رد بزرگوار و به ردمیزد و به رد نماز ردان پسندو بسراسر آفرینش پاک ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین

۷ اینک آنها را پیشکش کنیم بفروهرهای زرتشت سپیتمان پاک که در دوجهان ، راستی درخواست ، باستایش ونیایش وخشنودی وآفرین.

با فروهرهای همه پاکان : آن پاکانی که مرده‌اند و آن پاکانی که زنده‌اند و آن مردانی که هنوز زاییده نشده ، سوشیانتهای نوکننده‌اند [۱] .

۸–۱۱ این هوم ، این هومدان ، این (برسمهای) گسترده . . .[۲]

۱۲ امشاسپندان ، شهریاران نیک ، خوب کنشان، جاودان زنده ، جاودان سود دهنده ، آن نیکان [و] نیکی دهندگان ،آنانی که در منش نیک بسر برند، آری در منش نیک بسربرنده آن امشاسپندان ، شهریاران نیک ، خوب کنشان که از منش نیک پیمان هستی گرفته وبوده [۳]

۱۳ اینک آنها را پیشکش کنیم ازبرای افزایش این خان ومان ، از برای فزونی این خان ومان ، از برای سود این خان ومان ، از برای بالش (بالیدن) این خان و مان ، از برای بتنگی (نیاز) چیرشدن این خان ومان ، ازبرای بستیزگی چیرشدن این خان ومان ، ازبرای چارپایان ومردمان پاک کهزاییده شده وزاییده خواهند شده آنانی که از آن [خانه] بوده‌اند ، آنانی که از آن

۱– مانند پارهٔ ۵ ازهات ۲۴ ،نگاه کنید بجلدیکم یسنا ص۲۲۲–۲۲۳

۲– پاره‌های ۸–۱۱ مانند پاره‌های ۲–۵ همین کرده است

۳– مات māta ، بوت būta هر دو اسم مفعول‌است ازریشه‌های ما mā و بو bū بمعنی اندازه گرفتن (پیمان کردن) و بودن . نگاه کنید بپارهٔ ۵ از هات ۱ دربخش یکم یسناص ۱۳۹

[خانه] هستند ، از آنانی که ما هستیم ، ما سوشیانت های کشور .

۱۴ [خانه‌ای] که مردان نیك کردار ، که زنان نیك کردار، که مردان پیمان گزار ، که زنان پیمان گزار [۱] ، که مردان کردار نیك ورزان ، که زنان کردار نیك ورزان [بسر برند] .

۱۵ اینك آنهارا پیشکش کنیم بفرورهای نیك پاکدینان‌چیر پیروزگر تا که یاوری کنند پاکان را [۲]

۱۶ اینك آنها را پیشکش کنیم‌به سروش‌پاك و به اشی‌پاك و به نریوسنگ و به‌آشتی پیروزگر ، به‌آذر اهورا مزدا و رد بزرگوار وبهمهٔ آفریدگان پاك ستایش و نیایش وخشنودی و آفرین .

اینك آنها را پیشکش کنیم به‌گئوش تشن ، به‌گوشورون [۳]، به آذر اهورا مزدا ، به نخشاترین امشاسپندان [۴] .

اینك آنها را پیشکش کنیم به‌دادار اهورا مزدای رایومند، خرهمند، به مینویان مینوی ، به امشاسپندان ستایش ونیایش وخشنودی وآفرین.

اینك آنها را پیشکش کنیم به [ایزدان] گاهها ، ردان پاکی ، به هاونی پاك [و] رد پاکی ستایش ونیایش و خشنودی وآفرین.

اینك آنها را پیشکش کنیم به‌ساونگهی و ویسیه پاك .... [۵]

۱- از برای واژهٔ پیمانگزاریا وظیفه گزار و یا تکلیف شناس نگاه کنید بیاد داشت پارهٔ ۷ رپیتونگاه درجلد خرده اوستاص ۱۵۹

۲- مانندپارهٔ۱۶ازهات۴ یسناست. درآنجاینگارنده سهوی‌روی‌داده،خواهشمنداست‌ازروی‌پارهٔ ۱۵از کردهٔ ۱۱ ویسپرد درست شود ، نگاه کنید بجلد یکم یسناص ۱۳۹

۳- دربارهٔ گئوش‌تشن gə̄uš-tašan و گئوش اوروَن (= گوشورون) gə̄uš-urvan نگاه کنید به‌یادداشتهای گاتها ص۱۱۲

۴- مانندپارهٔ ۲ازهات۱ است‌بااین‌تفاوت که‌در آنجانوید دادن وبجای‌آوردن‌آمده ودراینجا پیشکش کردن یاانفر کردن .

۵- همهٔ پاره‌های ۷-۲۲ ازهات چهارم یسنادراینجامیآید ، ازبرای‌پر کردن‌آن بجلدیکم یسناص۱۳۹نگاه کنید .

دربارهٔ هاونی ، ساونگهی، ویسیه که ایزدان پاسبان بامداد وچارپایان بزرك سودمند و دیه (ده) هستند نگاه کنید به‌خرده اوستا ص۱۱۱ یادداشت شمارهٔ ۱

اینك آنها راپیشکش کنیم به اهورامزدای رایومند، خرهمند، ازبرای ستایش ونیایش وخشنودی و آفرین.

۱۷-۱۸ اینك آنها را پیشکش کنیم به‌ارزه، سوه، فردذفش، وبدذفش ...[1]

۱۹ آنچه‌پیشکش‌شده، آنچه‌نوید داده‌شده،آنچنان که اهورامزدای‌پاك آنهارا پیشکشی ساخت، آنچنانکه زرتشت پاك پیشکشی ساخت، آنچنانکه من زوت آنها را پیشکش کنم، من که ازین‌ستایش ونیایش آگاهم، من که‌از پیشکشی آنچنانکه باید آگاهم، من که از پیشکشی در آن هنگامی که باید آگاهم.

۲۰ بشما امشاسپندان ستایش‌ونیایش‌وخشنودی وآفرین، به سوشیانتهای ما زیست خوش و خشنودی رد و پاکی و پیروزی وآسایش روان.

۲۱ اینك‌آن بزرگترازهمه را اهو و رتو استواردارم ،آن اهورامزدا را، از برای ستایش ونیایش وخشنودی وآفرین.

[2]آنها را پیشکش کنیم بفرورهای چیرپیروز گرپاکدینان ،بفرورهای نخستین آموزگاران کیش، بفرورهای نیاگان ستایش و نیایش و خشنودی وآفرین.

اینك‌آنها را پیشکش کنیم، بهمهٔ ردان پاکی ستایش و نیایش و خشنودی وآفرین.

اینك آنها را پیشکش کنیم، بهمهٔ نیکی کنندگان، ایزدان مینوی وجهانی که بستایش و نیایش [برازنده] هستند ازروی بهترین راستی.

امشاسپندان، شهریاران نیك خوب کنش را میستاییم.

۱- دوباره از دهمین کردهٔ ویسپرد در اینجامیآید

۲- ازاینجا تاپایان، برابراست باپاره‌های ۲۴-۲۵ ازهات‌چهارم یسنا

کرده ۱۲

۱ بکسی که‌هوم‌پالایید‌و کسی که خواهد پالایید از برای رد بزرگوار اهورامزدای‌پاك و زرتشت‌سپیتمان ، دارایی‌چارپایان بسیار و مردان[رسد] [1] سروش نیك ، آنکه با ارت کنیور همراه است ، میباید در اینجا کوشا باشد [2].

۲ ما میآموزانیم . . . [3] همایون اهون وئیریه از روی راستی سروده شده [و] سروده گردیدنی را و هاونی که هوم را در همفشرد ، از روی‌راستی بکار انداخته شده و بکار انداخته گردیدنی را [4].

۳ و سخن راست گفته شده و سرودهـای زرتشتی و کردار های نیك کرده شده و برسمهـای از روی راستی گسترده شده وهوم از روی راستی درهمفشرده شده وستئوت یسنیه [5] ودین مزدیسنا بااندیشه و گفتار و کردار .

۴ اینچنین آنها همایون‌تر (فرخنده‌تر) کردند ، همایون برشمریم ، همایون دانیم، همایون اندیشیم‌آفریدگانی‌را که اهورا مزدای پاك بیافرید ، بمیانجی‌وهومن بپرورانید ، بمیانجی اشا بپالاید ، آن مهترین و بهترین و زیباترین آفریدگان . بشود که ما همایون‌تر و کامیاب‌تر گردیم در میان آفریدگان سپند مینو، آن(آفریدگانی) که مایفرخندگی‌وکامیابی‌رهنمونیم،

---

۱ ـ یعنی هرخاندانی که از برای ستایش مزدا وسرود زرتشت آیین هوم بجای آورد، آن خاندان‌از گله و رمه‌وفرزندان‌بهره‌ور گردد. پالاییده از ریشه‌فرو herez است که دریادداشت پارهٔ ۲ از کرده دهم ویسپرد آمده بمعنی‌هشتن ، گذراییدن .

۲ . جمله های پسین مانند جمله های پسین‌از پاره ۶ هات ۲۲ یسناست‌میباشد، بجلد یکم یسنا ص ۳۱۱ نگاه کنید.

۳ ـ بجای نقطه‌ها‌ازواژه upanha معنی‌درستی‌برنمیآید‌همانین واژه‌دریارهٔ ۷ از هات ۲۷ که باستثنای چند واژه همانند پاره ۲ ازکردهٔ دوازدهم‌ویسپرد است ، نیز آمده‌است، در گزارش‌پهلوی به « پناه » گردانیده شده‌است، بارتولومه چنین گردانیده : Sichbeschäftigem mit نگاه کنید به : Altir. Wört. Sp. 391

۴ ـ نگاه کنید بجلد یکم یسنا ص ۲۳۱ .

۵ ـ در بارهٔ ستئوت‌یسنیه staota. yasnya نگاه کنید بجلد یکم‌یسنا ص ۳۰ ـ ۳۱ .

• همایون باشید از برای ما ، هاون سنگین ، هاون آهنین که آورده شده و بکار انداخته شده‌اید در خانه و در دیه و در شهر و در کشور : در این خانه ، در این دیه ، در این شهر ، در این کشور و از برای ما مزدیسنان که ستایش بجای می‌آوریم با هیزم و بوی خوش (بخور) و نماز خشنودی رد .

اینچنین آنها همایون‌تر کردند

(زوت) « یثا اهو وئیریو » که آترو‌خش بمن بگوید

(راسپی) « یثا اهو وئیریو » که زوت بمن بگوید

(زوت) « اتا رتوش اشات چیت ، هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید

« اشم وهو . . . »

کرده ۱۲

(زوت) اهورامزدای پاك، ردپاکی را میستاییم؛ زرتشت پاك، رد پاکی را میستاییم؛ فروهر زرتشت را میستاییم؛ امشاسپندان پاك را میستاییم؛ فروهرهای نیك توانای بی آلایش پاکدینان جهانی و مینوی را میستاییم؛ کارگرترین رد، چالاك ترین ایزد را که در میان روان پاکی سزاوارتر [وبستایش] فرا رسنده‌تر است میستاییم، خشنودی ردپاك [و] رد پاکی را که کامرواتر است میستاییم [1].

۱ براستی اهورامزدا را میستاییم؛ براستی امشاسپندان را میستاییم؛ براستی گفتار راست را میستاییم؛ براستی سراسر گفتار پاك را میستاییم؛ زرتشت آراسته بگفتارپاك را میستاییم [2]؛ سود پاکان رامیستاییم؛ کام (آرزوی) امشاسپندان را میستاییم؛ نخستین از سه تا را میستاییم [3] که بی بریدگی، بی لغزش (سروده شود) [4].

---

۱ ـ سرآغاز کردهٔ ۱۳، در سرآغاز کردهٔ ۱٤ و کردهٔ ۱٦ و کردهٔ ۱۸ و کردهٔ ۱۹ و کردهٔ ۲۰ و کردهٔ ۲۳ و کردهٔ ۲٤ وسپرد نیز باز گفته شده. این سرآغاز از پاره‌های ۲ـ۳ از هات ۷۱ برداشته شده و درپاره های ۳ ـ٤ از هاونگاه هم دیده میشود.

۲ ـ آراسته بگفتار پاك، در متن هذ ماثر hadha mathra آمده‌است،نگاه کنید به:
Altir. Wört. von Bartholomae SP. 1758

۳ ـ سه تای نخستین یاسه‌تای پیشین در متن‌تیشروپئوئیریو tišrō.paoiryō آمده است. چنانکه میدانیم در وندیداد ساده که از آن در گزارش وندیداد سخن خواهیم داشت، کردهٔ سیزدهم ویسپرد پس از هات سی‌ام یسنا میآید، پس از سه‌هات نخستین از اهنود گات. درپارهٔ ۱ این کرده واژه‌های «نخستین از سه» بهیئت‌مفرد، اشاره است به‌هات یکم از گاتها. درپارهٔ ۲ این کرده که همان پارهٔ یکم، باز گو شده‌است، واژه‌های «دوتای پیشین از سه» تیشر پئوئیریه tišra . paoirya بهیئت تثنیه اشاره است به دو هات نخستین از گاتها.

درپارهٔ سوم این کرده علاوه بر یاد شدن واژه‌های نامبرده، بهیئت مفرد و تثنیه، واژه های «هریك از سه تای پیشین» tišra. Paurva. Paoirya بهیئت جمع اشاره است به سه هات‌نخستین‌از گاتها، نگاه کنیدبه: Zend. Avesta Par Darmesteter Vol.I
P. 475

٤ ـ در بارهٔ واژه‌های بی‌بریدگی یا بدون انقطاع‌وبی‌لغزش، بیادداشت پارهٔ ٥ از هات ۱۹ (جلد یکم یسنا) ص ۲۰۸ نگاه کنید.

۲ براستی اهورامزدا را میستاییم ؛ براستی امشاسپندان را میستاییم...[۱] دو تـای پیشین از سه تا را میستاییم که بی بریـدگی ، بی لغزش (سروده شود) .

۳ براستی اهورامزدا را میستاییم ؛ براستی امشاسپندان را میستاییم ...[۲] نخستین از سه تا را میستاییم که بی بریدگی، بی لغزش [سروده شود] دوتای پیشین از سه را میستاییم که بی بریدگی، بی لغزش [سروده شود] هر یك از سه تای پیشین را که بی بریدگی، بی لغزش [سروده شود] از هر یك از سه تای پیشین را که بی بریدگی ، بی لغزش [سروده شود] ، ما میستاییم هاتها و پتمانها و واژه‌ها و بندها را[۳]، چه خوانده شده،چه

---

۱ ـ مانند نخستین پاره از همین کردهٔ ۱۳ .

۲ ـ مانند نخستین پاره ازهمین کرده

۳ ـ واژه های هات وپتمان وواژه وبندرا که بجای کلمات فصل وبیت وکلمه وقطعه آوردیم از روی ترتیب درمتن هائیتی، افسمن، وچ، وچس تشتی آمده ودر کرده های دیگر ویسپرد نیز باز گفته شده است . در جاهای دیگراین گزارش از آنها سخن داشتیم؛ اینك دراینجا گوییم : در پخش هشتم از نامهٔ پهلوی دینکرد در فرگرد یکم پارهٔ ۲۰ آمده : « بیست و یك تـك (نامه) اوستادارای هزارهات و فرگردبوده ». در جلد یکم یسنا ص ۲۵ گفتیم هائیتی hāiti بمعنی باب وفصل است ودر نوشتهای پهلوی وپازند ها یا هات خوانند . به فصل یسنا، هات (= ها) گفته میشود و به فصل وندیداد وهمه پخشهای دیگراوستا فرگرد گفته میشود . هریك ازفصلهای ویسپرد را کرده خوانند.

افسمن afsman گذشته از کرده های ویسپرد ، در پارهٔ ۱۶ از هات ۱۹ یسنا وپاره ۸ ازهات ۵۷ یسنا ودر پارهٔ ۵ از هات ۷۱ یسنا و بسا در جاهای دیگر اوستا نیز آمده ، در گزارش پهلوی اوستا گاهی به پتمان patmān وگاهی به گاس gas گردانیده شده و آن یك مصراع یا یك لنگه شعر است . وچ vač بمعنی واژه یا کلمه ، نگاه کنید بخرده اوستا ص ۸۳ . وچس تشتی vačastašti ساخته شده از وچ vač وتش taš « تش بمعنی بریدن و باندازه برش کردن وساختن است ، از وچس تشتی که بمعنی گفتار موزون است ، یك بند یا یك قطعه منظوم اراده میشود. نگاه کنید بپارهٔ ۸ از هات ۵۷ .

در میان هفتاد ودوهات یسنا که امروزه دردست داریم ، هفده هات (= فصل) از پنج گاتهاست که از سرود های خود وخشور زرتشت است . پنج گاتها چنانك در نامه پهلوی شایست نه شایست درفرگرد (= باب) ۱۳ درپاره‌های ۵۰ ـ ۵۱ آمده ، رویهمرفته ۲۷۸ وچس تشت (بند ـ قطعه) ، ۱۰۱۶ گاس (= افسمن = پتمان = یك شعر) و ۵۵۶۷ واچك (= واژه = کلمه) میباشد . درنامه دیگر پهلوی که زاد سپرم خوانده شده ، نیز از ۱۰۰۰ ها (= هات)

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

باز گرفته شده ، چه سراییده شده ، چه ستاییده شده

ترا ای آذر پسر اهورا مزدا ، پاک ، رد پاکی میستاییم . . . [1]

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

وفر گرداوستا ، از ۱۰۱۶ شعر گاتها وباعتبارعیاز ۶۶۶۶ واژه گاتهایاد گردیده است. نگاه کنید به:
The sacred books of the east Vol. v, P. 369 and vol XXXVII, P. 404.

از برای واژه های خوانده شده ، باز گرفته شده ، سراییده شده ، ستاییده شده ، بیادداشت پارهٔ ۷ از کردهٔ سوم ویسپرد نگاه کنید .

۱ ـ مانند پارهٔ ۵ از کردهٔ ۷ ویسپرد .

کرده ۱۴

اهورا مزدای پاك ، رد پاکی را میستاییم ؛ زرتشت پاك ، رد پاکی را میستاییم . . .[1]

اهنودگات پاك ، رد پاکی را میستاییم .

۱ با افسمن‌ها ، با بندها ، با زند (گزارش) ، با پرسشها ، با پاسخها و با دو بـاز گفت سخنان[2] [با] خواندن خوب از برخوانده ، [با] ستایش خوب ستاییده .

۲ بدانش خویش، به بینش خویش، بشهریاری خویش، به ردی خویش، بخواست (آیفت)[3] خویش ، اهورامزدا . . .[4]

۳ اهون وئیریه پاك ، رد پـاکی را میستاییم ؛ اهومند ، رتومند پاك ، رد پاکی را میستاییم ، چه‌آنکه اهو و رتو [خود] اهورامزداست. (چهاربار)[5]

---

۱ ـ مانند سر آغاز کردهٔ سیزدهم ویسپرد است

۲ ـ در پارهٔ ۸ از هات ۵۷ بواژه‌های افسمن ، و چس تشتی ، زند ، پرسش برخوردیم، در اینجا از برای واژه های پرسش و پاسخ مت پرسو mat pərəsva ، مت پئیتی پرسو mat. paiti. pərəsva آمده، در اینجاچنانك در پارهٔ ۸ از هات ۵۷ همه این واژه‌ها صفت است و با واژهٔ مت mat (= با) ترکیب یافته است. بجای‌دو باز گو یا تکرار کلمات آمده : مت وغژی بیاچ پت‌بیسچ mat vaghžibyāča . patbyasča این جمله روشن نیست اما چنین مینماید که از دو بار تکرار ، نخستین بند از پنج سرود گاتها مراد باشد ، زیرا آنچنانك میدانیم نخستین بند هریك از پنج گات دوبار بازگفته میشود وهمان نخستین بند در پایان هریك از پنج گات تکرار میگردد .

۳ ـ واژه آیفت در فارسی بمعنی درخواست گرفته شده و در لغت اسدی بیك فرد شعر از دقیقی گواه آورده شده :

ناسزا را مکن آیفت که آبت بشوذ   بسزاوار کن آیفت که ارجت داروذ

در اوستا آیپت āyapta بسیار بکاررفته، از آنهاست در پارهٔ بالا . آیفت بمعنی پاداش ونیك بختی است .

٤ ـ بجای‌نقطه‌ها هفت واژه‌آمده که باآینکه‌معنی‌جدا گانهٔ‌هریك‌از آنها دانسته‌شده، ازهمه آنها رویهم معنی‌درستی که با جمله پیش پیوستگی داشته باشد ، برنمیآید .

۵ ـ = اهون وئیریه‌ـهمان «یثا اهو وئیریه»میباشد.دربارهٔ واژه‌های اهو و رتوبجلدیکم‌یسنا ص ۲۰۶ وبگفتار ویسپرد درهمین جلد نگاه کنید.

۴ پارهٔ اهنودگات را میستاییم[1] : از اهنودگات میستاییم هاتهـا را و پتمانها را و واژه‌ها را و بندها را چه خوانده شده ، چه باژ گرفته شده ، چه سراییده شده ، چه ستاییده شده. ترا، ای آذر پسر اهورامزدا ، پاك ، رد پاکی میستاییم . . .[2]

« ینگهه ها تام . . . »

« اشم و هو . . . »

کسی که‌ازبرای‌من، از روی‌راستی‌ستایشش‌بهترین‌است‌میشناسم...[3]

---

۱ ـ واژه‌ای که‌به« پاره » گردانیده شده در متن هندات hendāta آمد ودر اوستابسیار بکار رفته : پاره (= فقره) ۱ از هات ۴۲ (هفت هات)؛پارهٔ ۸ از هات ۵۸ ؛ پارهٔ۱ از کردهٔ سوم ویسپرد ؛ درسرآغاز کردهٔ ۲۱ ویسپرد ؛ پارهٔ ۲ از کرده ۲۴ ویسپرد و جزاینها. ازین واژه مفهوم جزوه نیز برمیآید .

۲ ـ مانند پارهٔ ۵ از کردهٔ هفتم ویسپرد است.

۳ ـ مانند پاره‌های ۱ ـ ۳ازهات ۱۵یسنااست. بیادداشت پارهٔ ۱۶ از هات ۶۵ وبیادداشت پارهٔ۱ازهات ۶۹ نیز نگاه کنید .

کرده ۱۵

۱ (راسپی) پاها را ، دستها را ، هوش را داشته باش ، ای مزدا پرست زرتشتی ، از برای ورزیدن بکارهای نیك کرداریِ داد [و] درستی، از برای پرهیختن از کارهای زشت کرداریِ بیداد [و] نادرستی . برزیگری خوب باید درینجا ورزیده شود تا نارسا ، رسا گردد .

۲ بشود فرمانبرداری در اینجا باشد از برای ستایش اهورامزدا ، تواناترین پاکی که پرستیده ماست ، از برای از بر خواندن و بازگو کردن و بیاد سپردن و بدل گرفتن و برشمردن و سرودن یسنا ، هفت هات پیروزمند پاك ، بی بریدگی [و] بی لغزش .

۳ آن کسی که بزرگِ نیرومند پیروز گراست. آن کسی که دشمنی (ستیزه) بدو نرسد خوانده‌شده [و] خوانده‌خواهدشد [بشود فرمانبرداری دراینجا باشد] از برای از بر خواندن سخنان پیروزگر و [ستودن] آذر اهورامزدا .

۴–۵ سرودهای ستایش و نیایش و آفرین‌خوانی بآن اهورامزدا . . .[1]

(زوت) « یثا اهو وئیریو » که آتروخش بمن بگوید .

(راسپی) «اثا رتوش اشات چیت هچا» که مرد پاکدین دانا بگوید .

بشود فرمانبرداری دراینجا باشد ازبرای‌ستایش‌اهورامزدا ، تواناترین پاکی که پرستیدهٔ ماست . پاها را ، دستها را ، هوش را داشته باش ، ای مزدا پرست زرتشتی . . .[2]

سروش پاك را میستاییم ، رد بزرگوار ، آن اهورامزدا را میستاییم ، کسی که در پاکی برترین ، کسی که در پاکی سرآمدترین [است] . . .[3]

---

۱ – همه پاره‌های ۶ ـ ۷ از کرده نهم ویسپرد در اینجا میآید .

۲ – سراسر کردهٔ پانزدهم در اینجا بازگفته میشود .

۳ – پارهٔ ٤ از هات ٥۷ یسنا در اینجا میآید .

کرده ۱۶

اهورامزدای پاک ، رد پاکی را میستاییم ، زرتشت پاک ، رد پاکی را میستاییم . . .[1]

یسنا ، هفت هات توانای پاک ، رد پاکی را میستاییم با افسن‌ها ، با بندها ، با زند (گزارش) ، با پرسشها ، با پاسخها ، . . .[2]

بدانش خویش ، به بینش خویش ، بشهریاری خویش . . .[3]

۱ اینک آذر پسر اهورامزدا را میستاییم و ایزدان آذر نژاد را میستاییم و درستکرداران آذر نژاد را میستاییم و فروهرهای پاکدینان را میستاییم و آن سروش پیروزگر را میستاییم و آن مرد پاک را میستاییم و سراسر آفرینش پاک را میستاییم .

۲ اینک پاداش و فروهر زرتشت سپیتمان پاک را میستاییم و اینک پاداش و فروهر همهٔ پاکدینان را میستاییم ، فروهر های همه پاکدینان را میستاییم و فروهرهای پاکانی که در کشورند میستاییم و فروهرهای پاکانی که بیرون از کشورند میستاییم و فروهرهای مردان پاک را میستاییم و فروهرهای زنان پاک را میستاییم[4] .

۳ بما کسانی که اهورامزدای پاک ، از ستایش نیکمان آگاه است ، زرتشت اهو و رتو است . آنچه از مرز و بوم است : آبها و زمینها و گیاهها را میستاییم .

اینک آذر پسر اهورا مزدا را میستاییم . . . (دوبار)[5] .

---

۱ ــ مانند سرآغاز کردهٔ سیزدهم .

۲ ــ مانند پارهٔ ۱۱ از کردهٔ چهاردهم .

۳ ــ مانند پارهٔ ۱۲ از کرده چهاردهم.

٤ ــ بپارهٔ ۹ ازهات ٦۲ یسنا نگاه کنید .

٥ ــ پاره های ۱ ــ ۳ دوبار باز گفته میشود.

۴ پارهٔ یسنا ، هفت هات را میستاییم ؛ از یسناهفت‌هات ، فرگردها و افسن‌ها و واژه‌ها و بندها را ، چه خوانده شده . . . [1]

« ینگهه هاتام . . . »

---

۱ ــ مانند پارهٔ ۴ از کردهٔ چهاردهم .

کرده ۱۷

۱ « اشم وهو . . . » (سه بار)
ما میپذیریم اندیشه‌های نیك و گفتار های نیك و کردارهای نیك
یسنای‌هفت هات‌را، ما میپذیریم « اشم وهو » را
ما میپذیریم اندیشه ها و گفتار ها و کردارهای نیك . . . (سه‌بار)[1]

۱ ـ همین یك پاره از هفدهمین کردهٔ ویسپرد سه بار باز گفته میشود .

کرده ۱۸

اهورامزدای پاك ، رد پاکی را میستاییم ؛ زرتشت پاك ، رد پاکی را میستاییم . . .[1]

اشتودگات پاك ، رد پاکی‌را میستاییم ، باافسن‌ها ، با بندها ، بازند (گزارش) ، با پرسشها ، باپاسخها . . .[2]

بدانش خویش ، به بینش خویش ، بشهریاری خویش . . .[3]

اهون وئیریه پاك ، رد پاکی‌رامی‌ستاییم ، اهومند و رتومند ، رد پاکی رامیستاییم ، چه‌آن‌کس که اهو و رتو است ، اهورامزدا [است]. (چهار بار)[4]

۱ به‌نیکویی اهورامزدا رامیستاییم ، به‌نیکویی‌امشاسپندان‌رامیستاییم ، به‌نیکویی مرد پاك را میستاییم ، به‌نیکویی آفرینش [دادار] پاك را میستاییم و اشتود را از برای [خشنودی] مرد پاك میستاییم[5]

۲ کامروایی جاودانی را میستاییم که رنج مرد دروغپرست [است][6]

کامروایی بیکرانه را میستاییم و با اشتود ما میستاییم هر آن مرد پاکی که هست و بوده و خواهدبود.

---

۱ ـ مانند سرآغاز کردهٔ سیزدهم‌ویسپرد .

۲ ـ مانند پارهٔ ۱ از کرده چهاردهم‌ویسپرد .

۳ ـ مانند پارهٔ ۲ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.

٤ ـ مانند پارهٔ ۳ از کردهٔ چهاردهم‌ویسپرد .

٥ ـ واژه‌ای که به‌نیکویی گردانیده شده‌در متن اوشت ušta آمده واز واژهٔ اشتود که در متن uštatāt آمده نخستین بند از اشتودگات ، اراده شده‌است. درپارهٔ دوم از کردهٔ هجدهم ویسپرد ، واژه‌ای که‌به‌کامروایی گردانیده‌شده نیز درمتن اوشتتات uštatāt آمده‌است، نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ۱٦ ازهات ۷۱ یسنا .

٦ ـ جملهٔ «که رنج مرد دروغپرست است» از گاتهاء یسنا ٤٥، بند ۷ میباشد .
واژه‌ای که‌به رنج گردانیده شده در متن سادر sādra آمده، درادبیات فارسی بهشت سار بجای مانده و به معنی رنج ومحنت است . خسروانی گفت :

جانم بلب آمد از غم و سار　　　　مردم ز جفا و جور بسیار

به‌نیکویی‌اهورامزدا رامیستاییم،به‌نیکویی امشاسپندان را... (دوبار)[1]

۳ پارهٔ اشتودگات را میستاییم ؛ از اشتودگات ما میستاییم فرگردها و افسمن‌ها و واژه‌ها و بندها راچه خوانده شده . . .[2]

« ینگهه هاتام . . . »

۱ ــ پاره‌های ۱ ـ ۲ ازهمین کرده‌دوبار گفته‌میشود .

۲ ــ مانند پارهٔ ٤ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد .

کرده ۱۹

اهورا مزدای پاک ، رد پاکی را میستاییم ، زرتشت پاک ، رد پاکی را میستاییم . . .[1]

سپنتمد گات ، رد پاکی رامیستاییم، با افسونها ، بابندها با زندها (گزارش) ، با پرسشها ، با پاسخها . . .[2]

به دانش خویش ، به بینش خویش ، بشهریاری خویش. . .[3]

۱ اهورا مزدای پاک را میستاییم ، امشاسپندان پاک را میستاییم ، مرد پاک را میستاییم ، پیش اندیشی[4] پاک را میستاییم، آرمیتی پاک را میستاییم ، آفریدگان پاک [آفریدگار] پاک رامیستاییم ، آفریدگان پاک، نخست‌اندیش را میستاییم[5]،خرد بهمه‌چیز آگاه ، آن اهورامزدا را میستاییم .

۲ روشنایی خورشید را میستاییم ، خورشید در میان بلندها بلندترین را میستاییم ، خورشیدو امشاسپندان را میستاییم، فرمان [ایزدی] نیک‌بجای آورده شده را میستاییم[6]. برزن درخشان را میستاییم[7]. این فر رامیستاییم ، رمهٔ دادهٔ آذر را میستاییم ، پاک سودگستر را می‌ستاییم ، دهنده (بخشاینده) آن سپندارمذ رامیستاییم ، که دهشش با اشا ازنخستین آفریدگان‌پاک‌است ؟[8]

---

۱ ـ مانند سرآغاز کردهٔ سیزدهم‌ویسپرد.

۲ ـ مانند پارهٔ ۱ از کردهٔ چهاردهم‌ویسپرد.

۳ ـ مانند پارهٔ ۲ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد .

۴ ـ پیش اندیشی درمتن پرس خرثو Paras . xrathwa آمده،درگزارش پهلوی به پیش خردی گردانیده شده است .

۵ ـ درست ازین نخست اندیش، کیومرث اراده شده ، اوست کسی که در میان آفریدگان نخست بهستی اهورامزدا اندیشید .

۶ ـ بپارهٔ ٤ از هات ۳ یسنا نگاه کنید .

۷ ـ برزن آفتابی ـــ ایستگاه درخشان . درپارهٔ ۷ ازهات ۱٦ یسنا نیزباین جمله‌برخوردیم، جز اینکه در آنجاآمده : « برزن درخشان اشارا میستاییم » .در یسنا جلد یکم، گزارش نگارنده درصفحه ۹٤ بدبختانه واژهٔ اشا در هنگام چاپ افتاده است ، خواهشمند است اگر در زیر دست دارید ، درست کنید .

۸ ـ این جمله روشن نیست .

اهورامزدای پاک را میستاییم، امشاسپندان پاک را میستاییم... (دوبار)[1]

۳ سپنتمدگات را میستاییم؛ از سپنتمدگات، ما میستاییم فرگرده، و افسمن‌ها و واژه‌ها و بندها را، چه خوانده شده...[2]

«ینگهه هاتام...»

۱ ـ پاره‌های ۱ ـ ۲ از همین کرده دوبار بازگو میشود.
۲ ـ مانند پارهٔ ٤ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.

کرده ۲۰

اهورامزدای پاک ، رد پاکی را میستاییم : زرتشت پاک ، رد پاکی را میستاییم . . .[1]

وهوخشتر گات پاک ، رد پاکی را میستاییم . با افسن‌ها ، بندها ، بنزها (گزارش) ، به پرسشها ، با پاسخها . . .[2]

به دانش خویش ، به بینش خویش ، بشهریوری خویش . . .[3]

۱ وهوخشتر را میستاییم ، شهریور را میستاییم ، فلز را میستاییم[4]. گفتار راست گفته شده پیروزمند دیوکش را میستاییم ، این‌مزد را میستاییم . این درستی را میستاییم ، این درمان را میستاییم ، این فزایند گی را میستاییم ، این بالند گی را میستاییم .

۲ این پیروزی را میستاییم که در میان « گاتها » وهوخشتر [و] وهیشتوایشت[5] گوید اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک است ، از برای ایستادن ستیزهٔ پندار بد و گفتار بد و کردار بد ، از برای جبران کردن پندار نادرست و کردار نادرست[6] .

---

۱ ـ مانند سرآغاز کردهٔ سیزدهم ویسپرد .

۲ ـ مانند پارهٔ ۱ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد .

۳ ـ مانند پارهٔ ۲ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد .

۴ ـ وهوخشتر vohu xšathra یعنی شهر نیک یا کشور نیک و آن کشور جاودانی ایزدی است . شهریور که سومین امشاسپندهاست در اوستا خشتر وئیریه xšathra vairya آمده یعنی کشور آرزو [illegible] همان کشور جاودانی اهوراست که آرزوی همه دینداران است . [illegible] فلز [illegible] ayō. xšusta در اینجا از اینرو است که شهریور در جهان خاکی نگاهبان [illegible] فلزاست . بجلد یکم یشتها ص ۹۲ و به خرده اوستا ص ۱۹۹ نگاه کنید .

۵ ـ [illegible] که در میان وهوخشتر گات و وهیشتوایشت گات است یعنی ۵۲ یسنا میباشد . نگاه [illegible] گاتها ص [illegible] و به جلد دوم یسنا ص ۴۶

وهوخشتر را میستاییم ، شهریور را میستاییم . . . (دوبار)[۱]

۳ پارهٔ وهوخشتر گات را میستاییم ؛ از وهوخشتر گات ما میستاییم فرگردها و افسمن‌ها و واژه‌ها و بندها را چه، خوانده شده . . .[۲]

« ینگهه هاتام . . . »

---

۱ - پاره‌های ۱ - ۲ از همین کرده ویسپرد دوبار بازگو میشود .
۲ - مانند پارهٔ ۴ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد.

کرده ۲۱

« اشم و هو . . . » (سه بار)

کسی را کـه از برای من ، از روی راستی ستایشش بهترین است میشناسم . . .[1]

(راسپی) بشود فرمانبرداری در اینجا باشد از برای ستایش اهورامزدا ...[2]

پاها را ، دستها را ، هوش را داشته باش ، ای مزدا پرست زرتشتی...[3]

« اشم وهو . . . » (سه بار)

از برای خشنودی یسنا ، هفت هات دیگر ، ستایش و نیایش و خشنودی وآفرین .

(زوت) « یثا اهو وئیریو » که آترَوخش بمن بگوید .

(راسپی) « اثا رتوش اشات چیت هچا » که مرد پاکدین دانا بگوید .

(زوت) اهورامزدای پاك [و] رد پاکی را میستاییم ...[4]

یسنا ، هفت هات پسین ، توانای پاك رامیستاییم.

« ینگهه هاتام . . . »

ما میستاییم ، ای امشاسپندان ، پارەهای یسنا ، هفت هات را ...[5]

(زوت) اهـورامزدای پاك ، رد پاکی را میستاییم ، زرتشت پاك ، رد پاکی را میستاییم . . .[6]

---

۱ ـ مانند پارەهای ۲ ـ ٤ از هات ۱۵ .

۲ ـ پارهٔ ۳ از هات ۱۵ در اینجا میآید .

۳ ـ پارەهای ۱ ـ ۵ از کرده پانزدهم ویسپرد در اینجا میآید ، جز اینکه در اینجا باید یسنا ، « هفت هات دیگر » باشد ومقصود از هفت هات دیگر یا هفت‌هات‌پسین،هات ۲ ۵ یسناست که در یادداشت پارهٔ ۲ از کردهٔ بیستم ویسپردیاد کردیم . در کردهٔ پانزدهم ویسپردپارهٔ ۲ آمده ، یسنا ، هفت هات ، دوآنجا همان هفت هات معروف مقصود است که یسنا ۳۵ ـ ۴۲ باشد .

٤ ـ هفت هات در اینجا میآید یعنی از پارهٔ ۱ از هات ۳۵ تا خود پارهٔ ۷ از هات ٤۱

۵ ـ سراسر هات ٤۲ از پارهٔ ۱ تا انجام پارهٔ ٦ در اینجامیآید.

٦ ـ مانند سرآغاز کردهٔ سیزدهم ویسپرد .

یسنا، هفت‌هات پسین ، توانای پاک ، رد پاکی‌را میستاییم باافسون‌ها، با بندها ، بازند (گزارش) ، با پرسشها ، با پاسخها . . .[۱]

بدانش خویش ، به بینش خویش ، بشهریاری خویش . . .[۲]

۱ از برای آبهای نیک و از برای گیاههای بارور و از برای فروره‌ای پاکان ستایش و نیایش میپذیرم ؛ از برای همهٔ نیکها ، آن آبها و آن گیاهها و آن فروره‌ای پاکان ستایش و نیایش میپذیرم .

۲ از برای گاو (نخستین جانور)، ازبرای گیو (گیومرث = نخستین بشر)، ازبرای مانثر(گفتار) پاک بی‌آلایش‌کارگر، ستایش ونیایش میپذیرم ؛ از برای تو ، ای اهورامزدا ستایش و نیایش میپذیرم ؛ از برای‌تو، ای‌زرتشت ستایش ونیایش میپذیرم ؛ از برای‌تو، ای‌رد بزرگوارستایش ونیایش‌میپذیرم؛ از برای امشاسپندان ستایش و نیایش میپذیرم .

۳ شنوایی وآمرزش را میستاییم ،شنوایی نیایده (نیایش کننده) را، آمرزش نیاینده را میستاییم ، رادی [و] دهش که در میان همدینان است میستاییم ، نماز نیک فریبنده [و] نیازارنده را میستاییم ، از برای آبهای نیک و از برای گیاهان بارور ... (دوبار)[۴]

٤ یسنا [هفت هات] پسین را میستاییم ، ستایش یسنا [هفت هات] پسین را میستاییم، ازیسنا [هفت‌هات] پسین ، ما میستاییم فرگردها و واژه‌ها و بندها را ، چه‌خوانده‌شده . . .[۵]

---

۱ – مانند پاره ۱ از کرده چهاردهم ویسپرد .

۲ – مانند پارهٔ ۲ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد .

۳ – بجای واژه‌های‌شنوایی‌وآمرزش، درمتن سرائوت sraota ومرژدیک marždika آمده ، از نخستین واژه درفارسی سرود و از دومین، آمرزش بجای مانده است . در گزارش پهلوی نخستین واژه به ایکوشش (نیوشیدن) گردانیده شده است .

٤ – پاره‌های ۱ – ۳ از همین کرده دوبار بازگو میشود .

۵ – مانند پارهٔ ٤ از کرده سیزدهم ویسپرد .

کرده ۲۲

۱ (زوت و راسپی) «اشم وهو» (سه بار)

با این ستایش [و] با این درود امشاسپندان و سوشیانتهای پاک همی گوییم: که از پی پاداش پسین، از برای بهترین کنش (کردار) بجاریا (رامش و خورش دهند)[1]

۲ آنچه مرد پاک از راستی پاک میداند، آن مرد ناپاک نمیداند. نکند که ما از پی او رویم: نه در اندیشه، نه در گفتار، نه در کردار، که او راه خود پیش گیرد. نکند که هیچگاه باو رسیم.

«اشم وهو . . . »

با این ستایش [و] با این درود امشاسپندان ... (دوبار)[2]

«اشم وهو. . .» (سه بار)

---

۱ – این جمله از هفت هات، یسنا ۳۵ پارهٔ ٤ برداشته شده و درپارهٔ ۲۵ از هات ۷۱ نیز آمده است.

۲ – پاره های ۱ – ۲ از همین کرده دوبار باز گو میشود.

کرده ۲۲

(زوت) اهورامزدای پاك ، رد پاکی را میستاییم : زرتشت پاك ، رد پاکی را میستاییم. . .[۱]

وهیشتوایشت پاك ، رد پاکی را میستاییم با افسمن‌ها ، با بندها ، با زند (گزارش) ، با پرسشها ، باپاسخها . . .[۲]

۱ اهورامزدای بهتر را میستاییم : امشاسپندان بهتر رامیستاییم : مرد پاك بهتر را میستاییم : بهترین اشا را میستاییم؛ بهترین‌پیدایش ، آن‌ستئوت یسنیه‌رامیستاییم؛ خواستهٔ بهترین‌اشا را (راستی‌را) میستاییم ؛ پاکان [و] آن روشنی‌همه‌گونه آسانی بخشنده‌را میستاییم؛ بهترین راه‌بسوی بهترین هستی (بهشت) رامیستاییم[۳].

اهورامزدای بهتر را میستاییم ، امشاسپندان بهتر را میستاییم . . . (دوبار)[۴]

۲ پارهٔ وهیشتوایشت گات را میستاییم ؛ از وهیشتو ایشت گات، ما میستاییم فرگردها وافسمن‌ها و واژه‌ها وبندهارا، چه خوانده . . .[۵]

« ینگهه هاتام . . . »[۶]

---

۱ ـ مانند سرآغاز کرده سیزدهم ویسپرد .

۲ ـ مانند پارهٔ ۱ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد .

۳ ـ بجای واژهٔ پیدایش چیثر čithra آمده‌که در اوستا بدو معنی بکار رفته ، نخست بمعنی پیدایش ، دوم بمعنی نژاد. همین واژه در فارسی « چهر » شده است . بجای واژهٔ خواسته (ثروت ، دولت) ایشتی īštī آمده است .

ازبهترین هستی بهشت مراد است ودرپاره‌های ۱ــ۲ از کردهٔ هفتم ویسپرد ایزیاد شده‌است .

٤ ـ پارهٔ ۱ ازهمین کرده‌دوبارباز گو میشود .

۵ ـ مانند پارهٔ ٤ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد .

۶ ـ پنج سرود گاتها: اهنود ــ اشتود ـ سپنتمد ـ وهوخشتر ـ وهیشتوایشت وهفت هات که‌در میان اهنودگات و اشتودگات است ، هریك از اینها ، از کرده چهاردهم ویسپرد گرفته تا کرده بیست وسوم ، یاد گردیده است .

کرده ۲۴

اهورا مزدای پاك ، رد پاکی را میستاییم ؛ زرتشت رد پاکی را میستاییم . . .[1]

ائیریمن پاك ، رد پاکی را میستاییم ، با افسن‌ها ، بندها ، با زند (گزارش)، با پرسشها، با پاسخها . . .[2]

به دانش خویش ، به بینش خویش ، به شهریاری خویش ...[3]

اینك آذر پسر اهورامزدا رامیستاییم وایزدان آذرنژادرا میستاییم[4] . . .

۱ این مزد را میستاییم ، این درستی را میستاییم ، این درمان را میستاییم ، این فزایندگی رامیستاییم ، این بالندگی را میستاییم، این پیروزی را میستاییم که در میان اهنودگات [و] ائیریمن (ایشیه) گویای اندیشه نیك و گفتار نیك و کردار نیك است ، از برای ایستادن بستیزه پندار بد و گفتار بد و کردار بد ، از برای جبران کردن پندار نادرست و گفتار نادرست و کردار نادرست (چهار بار)[5]

۲ پارهٔ ائیریمن ایشیه را میستاییم ؛ از ائیریمن ایشیه ما میستاییم فرگردها و افسن‌ها و واژه‌ها و بندها را ، چه خوانده . . .[6]

« ینگهه هاتام ... » .

---

۱ – مانند سرآغاز کرده سیزدهم ویسپرد .

۲ – مانند پارهٔ ۱ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد .

۳ – مانند پارهٔ ۲ از کردهٔ چهاردهم ویسپرد .

٤ – پاره های ۱ – ۳ از کردهٔ شانزدهم ویسپرد در اینجا میآید .

٥ – پارهٔ ۱ مانند نیمهٔ نخستین پاره از کردهٔ بیستم و مانند دومین پاره از کردهٔ بیستم ویسپرد است . جز اینکه در اینجا از اهنودگات واز ائیریمن ایشیه یادشده‌است . چنانکه‌میدانیم گاتها با هات بیست وهشتم از یسنا آغاز میشود و با هات پنجاه و سوم که وهیشتوایشت گات باشد انجام‌میپذیرد . پس از گاتها، هات پنجاه و چهارم ازیسنا ، ائیریمن ایشیه airyaman .išya خوانده شده است ، اینچنین درپارهٔ بالا ، از اهنودگات تا ائیریمن ایشیه ، سراسر گاتها اراده‌شده است . نگاه کنید به هات ٥٤ ص ٤٩–٥١ ازیسنا بخش دوم (گزارش نگارنده)، تهران ۱۳۳۷

۳ من نماز راستی (اشا) میگزارم : « اشم وهو» راستی بهترین نیکی است [وهم مایه] رستگاری‌است، رستگاری کسی راست که راست [وخواستار] بهترین راستی است[۱]

نکوهش کنم‌دیوها را، من‌خستو (مقر) هستم که مزداپرست زرتشتی ، دشمن دیوها[و]اهورایی کیشم، ستایندهٔ امشاسپندان ، پرستندهٔ امشاسپندان ، باهورا مزدای نیك [و] خداوند نیکی ، پاك شکوهندهٔ فرهمند همهٔ نیکی را سزاوار دانم، زیراازاوست، هرآنچه‌نیکواست، ازاوست چارپایان ، ازاوست راستی،ازاوست روشنایی ، ازروشنی‌اوست که [جهان] پوشش خرمی‌یافت[۲].

راه یکی (است) ، آن راه راستی (است) ، همه (راههای) دیگر بیراهه (است)[۳]



پایان ویسپرد

۱ ـ برابر است با پارهٔ ٦ از سر آغاز یسنا . نگاه کنید به یسنا « هات بیستم (گزارش نگارنده) ص ۲۱۳ـ۲۱٤

۲ ـ برابر است با پارهٔ ۱ ازهات« ۱، در بارهٔ اعتراف بدین زرتشتی نگاه کنید بجلدنخست یسنا ص ۱۸٤ - ۱۸۸ .

۳ ـ جملهٔ « راه یکی است » درپایان یسنا که هات ۷۲ باشد نیز آمده است . نگاه کنید بجلد دوم یسنا (گزارش نگارنده) ص ۱۲۰

آفرین پیغمبر زرتشت [به گشتاسپ]

در متن اوستای گلدنر Geldner[1] بمتن اوستایی آفرین پیغمبر زرتشت برنمیخوریم. گزارش اوستای نگارنده از روی همین متن است. درمتن اوستای وستر گارد Westergaard[2]، فقط از روی دو نسخهٔ خطی، متن اوستایی آفرین پیغمبر زرتشت آمده وباره‌ای از یشتها دانسته شده، یشت بیست وسوم برشمرده شده است، آنچنان که در همان متن اوستای وستر گارد، ویشتاسپ (گشتاسب) یشت، یشت بیست وچهارم برشمرده شده است. چنانکه از نامهای آنها پیداست، این دو پاره اوستایی، درودی است، از زبان پیغمبر زرتشت به پادشاه همزمانش گشتاسپ. شك نیست که در پارینه یشتها بیش از بیست ویك یشت بوده، ازبخت بد مانند بخش بزرگ اوستا « ازدست رفته و جزهمین بیست ویك یشت که میتوان آنهارا یشت نامید « امروزه چیزی در دست نداریم. درمتن اوستای گلدنر بیست ویك یشت آمده وهمان است که گزارش آنها در دوجلد گزارش اوستای نگارنده دیده میشود. در نخستین جلد یشتها (ص ۱۸-۲۷) گفتیم که بگفته نامهٔ پهلوی دینکرد، یشتها از چهاردهمین نسك اوستاست و این نسك « بغان یشت » خوانده میشده، یعنی ستایش بغان یا ستایش ایزدان. بیست و یك یشتی که امروزه در دست داریم چنین چیزی است، ازستایش اهورامزدا آغاز گردیده وبا نیایش فرشتهٔ ستاره « ونند » انجام یافته است.

« آفرین پیغمبرزرتشت بگشتاسپ» که دارای هشت پاره و« ویشتاسپ یشت» که دارای شصت وپنج پاره‌است، از بخشهای نسبةً متأخر اوستاست و درست بما نرسیده است. چون دربن سالها دیده شده که چند جمله پارسی کم و بیش درست را بهم پیوسته و خواسته‌اند وانمود کنند که این درودی است از روزگاران پیش به پادشاه

۱- نگاه کنید به:

Avesta die Heiligen Bücher der Parsen von Geldner. Stuttgart 1895.

۲- نگاه کنید به:

Zendavesta or the Religious books of the Zoroastrian. by N. L. Westergaard, vol. I. Copenhagen 1852-54

وقت، این‌است که لازم‌آمد از آفرین‌پیغمبر زرتشت یاد کنم تا ازخوانندگان‌اشتباهی بر کنارشود ، گرچه از آن جمله‌های پارسی بسیارسست بخوبی پیداست که ساخته و پرداخته همین‌چند سال گذشته است وسازنده آن کسی است کم مایه . گذشته ازمتن اوستایی « آفرین پیغمبر زرتشت » متن گزارش پهلوی (= زند) آن را نیز در دست داریم [۱] .

همچنین متن پازند آفرین پیغمبر زرتشت به ویشتاسپ از برای ما بجای مانده است [۲] .

در کتاب « روایات » متن اوستایی « آفرین زرتشت سپیتمان » به دین دبیری (خط اوستایی) وترجمه‌آن به پازند ، بخط فارسی آمده است [۳] :

ترجمه‌های‌زیراز« آفرین پیغمبرزرتشت » اکنون درزیردست نگارنده‌است :

Zend – Avesta. Zoroasters Lebendiges. Wort. von J. F. Kleuker. Riga 1777 . S. 156–157 .

Avesta, die heiligen schriften der parsen von F. Spiegel. Band III, Leipzig 1863, S. 191–2

Commentar über das Avesta von F. Spiegel, Band II, Wien 1868, S. 683–7.

Avesta. Livre Sacré du Zoroastrisme traduit par de Harlez, Paris 1881, P. 556–7.

گزارش ویشتاسپ یشت نیز در همان کتاب صفحه 683-663 دیده میشود .

Le Zend-Avesta par J. Darmesteter, vol. II, Paris, 1892, P. 659-661 .

گزارش ویشتاسپ یشت نیز در همان کتاب صفحهٔ 683-663 دیده میشود .

گفتیم متن گزارش پهلوی (زند) « آفرین پیغمبر زرتشت » نیز بجای مانده است . این متن پهلوی بانگلیسی‌ترجمه شده است :

۱ـ نگاه کنید به:

Zand-i Khūrtak Avistāk, by Ervad B. N. Dhabhar, Bombay 1927, P. 29

۲ـ نگاه کنید به:

Pāzend Texts, Collected by Ervad F. K. Antiā, Bombay 1909, P. 107-110

۳ ـ نگاه کنید به روایات داراب هرمزدیار ، جلد یکم ، بمبئی ۱۹۲۲ ص ۳۹۹ـ۴۰۱

Pahlavi version of yašts, Translated... by Ervad M. F. Kanga, Bombay 1941, P. 105–108.

دربارهٔ « آفرین پیغمبر زرتشت » نگاه کنید به :

Essays on the sacred Language,... by Martin Haug, second edition, London 1878, P. 223-4.

The Religious Ceremonies... by J. J. Modi, Bombay 1922. P. 389.

آنچنان که مدی Modi نوشته ، « آفرین پیغمبر زرتشت » که درودی است از سوی زرتشت به شاه گشتاسپ ، امروزه دستوران و موبدان پارسی آن را در موقع مناسب ، از برای دعا و درود به شاهزاده و شهریاری بکار برند . همچنین دارمستتر Darmesteter آن را Salvum fac regnem مزدیسنا دانسته گوید : شاید روزی آفرین پیغمبر زرتشت در سر « ویشتاسپ یشت » جای داشته ، پس از آن جدا شده وجداگانه بکار رفته است .

ویشتاسپ یشت که گفتیم دارای ۶۵ پاره است بههشت فرگرد پخش‌شده‌است، متن اوستایی آنهم درست بجای نمانده است .

نخستین فرگرد ویشتاسپ یشت که دارای پنج پاره است ، مانند « آفرین پیغمبر زرتشت » درودی است به کی گشتاسپ ، اینچنین :

۱ منم زرتشت پاك که بتو آفرین همیخوانم ، ای پسرم کی گشتاسپ . بکند که تو از زندگی‌خوب واز زندگی بلند برخوردار شوی ومردان وزنان تو دیر زیند . بکند که ازپشت تو پسرانی بجای مانند .

۲ بکند که تومانند زرتشت پاك شوی ، بکندکه تومانند خاندان‌آتبین ازگله ورمه‌توانگر گردی ، بکند که مانندپورشسپ از اسبها بهره ور شوی ، بکند که تو مانند کیخسرو پیرو آیین راستی باشی ، بکند که توهمانند پسر توانای نواز Navāza به « ارنگ » دور کرانه ، گرایی .

۳ بکند که از تن و پیکرت ده فرزند آیند : سه تن از آنان چون آتوربانان و سه تن چون ارتشتاران و سه تن چون کشاورزان (واستریوشان) شوند و دهمی از آن پسران همانند جاماسپ گردد ، آنکه داند بکشور

گشتاسپ آفرین خواندن.

۴ بکند که تو از بیماری و آسیب برکنار مانی، مانند پشوتن، بکند که تو تند و چالاك باشی چون مهر (میترا) وسودبخش باشی‌چون ماه وروشن باشی‌چون‌آتش. بکند که‌تو مانند یکی‌از توانگرترین، از زر بهره‌ور باشی.

۵ بکند که تو پس از بسر آوردن هزار سال، به بهشت پاکان، بآن سرای درخشان وآسایش بخش، درآیی.

«اشم وهو...»

فرگرد دوم ویشتاسپ یشت که هفت پاره دربر دارد، دو پاره از آن در درود و آفرین است به کی گشتاسپ، پنج پارهٔ دیگر آن درپند واندرز است به کی گشتاسپ، همچنین است فرگردسوم، یا ازپارهٔ ۱۳ تاپایان‌آن که پارهٔ ۶۵باشد دربیشتراز آنها، آیین‌دینی یادشده‌است، گاهی‌هم درود وآفرینی است از زبان زرتشت‌به‌شاه گشتاسپ.

آفرین پیغمبرزرتشت، چنانکه ویشتاسپ یشت، بگفته دینکرد، بازمانده‌ای است ازهمین نسك اوستا که ویشتاسپ ساست Vištāsp - sāst خوانده شده وآن آموزش وپند واندرزی است به گشتاسپ [۱].

در اوستا واژه های‌آفرین âfrina و آفریتی āfriti و آفریون âfrivana بسیار بکار رفته و همه بمعنی آفرین است. بنیاد این واژه ها فری fri میباشد که بمعنی دوست داشتن، خشنود کردن، بخشایش درخواست کردن، آمرزش خواستار بودن، ستودن، ستاییدن، نیاییدن است. فریه frya یعنی دوست.

در سانسکریت پری pri و پریه prya درست بهمان معنیهای فری و فریه اوستایی است. نخستین جزء واژهٔ آفرین که «آ» باشد پرفیکس‌یا آنچنانکه امروزه گویند پیشوند است. آفرین بمعنی دعای نیك و نفرین بمعنی دعای بد است

رو زبان از هردوان کوتاه کن چون همی نفرین ندانی زآفرین

(ناصرخسرو)

۱ــ نگاه کنید به:

Sacred Books of the East, Edited by M. Müller, vol. XXXVII, Oxford 1992, p. 23-25

در عربی هم کلمهٔ دعاء بمعنی خوب و بد بکار میرود : دعا له و دعا علیه

نفرین باید بفتح نون باشد، نه بکسر آنچنانکه دربرخی فرهنگها یاد گردیده، زیرا این واژه مرکب است از نه و آفرین مانند واژه‌های نشناس و نستوه و نسپاس و جز اینها. در نوشتهای دینی مزدیسنا چندین درود و امازِ داریم که همه با آفرین ترکیب یافته، از آنهاست آفرین بزرگان، آفرین میزد، آفرین هفت امشاسپندان و جز اینها که برخی از آنها بزبان پهلوی است و برخی دیگر بزبان پازند[1]

کی گشتاسپ

پادشاه همزمان زرتشت، کسی که پیغمبر ایران درسرزمین سیستان بدو پناه برد، در اوستا کوی ویشتاسپ Kavi Vištāspa خوانده شده است. زرتشت در سرودهای خود گاتها، چهار بار ازین دوست وپشتیبان نام میبرد، سه بار با عنوان کوی = کی که بمعنی شاه است. کی، نام کسی نبوده که خاندانی بدو باز خوانده شود چون هخامنشیان واشکانیان وساسانیان[2]. چون درجلدهای دیگر گزارش اوستا از گشتاسپ و زرتشت یاد کردیم درینجا بیش ازین نباید[3]

۱ــ نگاه کنید به:

The Religious Ceremonies by Modi, p. 387-391.
Grundriss der Iranischen Philologie, 2 Band. S. 90

دربارهٔ گشتاسپ بشت نگاه کنید بگزارش اوستای نگارنده، جلد دوم یشتها ص ۲۷۱ و نگاه کنید بجلد خرده اوستا به گفتار «آفرینگان» ص ۲۲٤ــ۲۲۸

۲ــ نگاه کنید به یادداشتهای گاتها ص ۳۸۹ــ۳۹۲

۳ــ نگاه کنید به جلد دوم یشتها ص ۲٦۷ ــ ۲۸٤ و بجلد یکم یسنا ص ۷۵ــ۱۱۰ و به یادداشتهای گاتها ص ۳۹٦ــ٤۱۹

آفرین پیغمبر زرتشت

۱ منم پارسایی که بتو آفرین همیخوانم ، بتو که مرا از فرهٔ [ایزدی] برخوردار مینمایی .

آنگاه گفت زرتشت به کی گشتاسپ: بتو آفرین‌خوانم ، ای مردی که تراست پادشاهی ، بکند که از زندگی‌خوب ، از زندگی‌برتر ، از زندگی‌بلند بهره ور شوی ، بکند که تو و مردان تو [دیر] زیند و زنان تو [دیر] زیند و فرزندان تنی تو [دیر] زیند .

۲ بکند که یکی از فرزندان تو مانند جاماسپ[۱] شود که بشاه کشوری چون تو گشتاسپ آفرین خواند ، بکند تو چون مزدا سودبخش شوی ، چون فریدون پیروزمند شوی ، چون جاماسپ نیرومندشوی ، چون کیکاوس زورمند شوی ، چون اوشنر[۲] پرهوش شوی ، چون‌تهمورث زیناوند[۳] شوی .

۳ بکند مانند جمشید از گله و رمه برخور دار ، دارندهٔ فرهٔ [ایزدی] شوی، مانند اژی‌دهاك بددین[۴] از هزارچستی برخوردار شوی ، مانند گرشاسپ بسیار توانا شوی ، مانند اورواخشیه[۵] دادگستر نیك و سرور انجمن شوی ، مانند سیاوخش زیبا پیکر، بی‌آلایش شوی .

۱– جاماسپ از خاندان هوگو Hvōgva که درنوشتهای پهلوی وپازند وپارسی ، بخرد و فرزانه و دانا یا حکیم خوانده شده ، وزیر کی گشتاسپ است . نگاه کنید بیادداشتهای گاتها ص ۴۲۰-۴۲۴

۲ـ اوشنر که در اوستا اوشنر Aošnara آمده ودر فروردین یشت پارهٔ ۱۳۱ یاد گردیده وبا صفت زیرك یا باهوش‌آورده شده ، وزیر کیکاوس دانسته شده است . نگاه کنید بجلد دوم‌یشتها ص ۱۰۳ و ص ۲۳۶

۳– در باره تهمورث وصفت زیناوند که بمعنی‌مسلح است یا از ابزارهای جنگی برخوردار، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۱۴۰ – ۱۴۴ و یادداشتهای گاتها ص۴۱۲

٤– اژی دهاك همان کسی‌است که درنوشتهای پارسی وتازی ضحاك خوانده شده، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص۱۸۸– ۱۹۱ . امید است درکتاب سوشیانت بتفصیل ازاو یاد کنیم .

۵– اورواخشیه Urvāxšaya برادر گرشاسپ است ، در بارهٔ آنان نگاه کنید بجلد یکم یشتها ص ۱۹۹ . از گرشاسپ نیز بتفصیل در نامهٔ سوشیانت یاد خواهیم کرد.

۴ مانند خاندان آتبین[۱] از گله و رمهٔ بسیار بهره ور شوی ، مانند پورشسپ[۲] دارندهٔ اسبهای بسیار شوی ، مانند زرتشت سپیتمان پاك شوی .
بکند همانند نواز[۳] زیر دست‌بدان سوی رنگها (= ارنگ)[۴] گرایی ، بکند دوست داشته شده ایزدان شوی ، آنچنانکه زر دوست داشته شده مردمان است .

۵ بکند که از تو ده پسر آیند که سه تن از آنان پیشوایان دینی (آتوربانان) ، سه تن از آنان رزمیان (ارتشتاران) ، سه تن از آنان مانند کشاورزان گله پرور (واستریوشان) شوند[۵] ، بکند یکی از آنان همانند تو گشتاسپ شود .

۱ـ آتبین در اوستا اثویه Athwya پدرفریدون است . این‌نام‌باید درفارسی آتبین ātbin باشد نه‌آبتین ābtin . دربارهٔ این‌پدر وپسر نگاه کنید بجلد یکم یشتها ص۱۹۱ـ۱۹۵

۲ ـ پورشسپ Pourušaspa نام پدر پیغمبر زرتشت است واین نام لفظاً بمعنی «دارندهٔ اسب پیر» است ، باین میماند که دربارهٔ ۴ ازآفرین پیغمبرزرتشت معنی‌لفظی‌این‌نام دراسب گرفته شده است که آورده شده Pouru-aspəm . نگاه کنید بیادداشتهای گاتها ص ۴۰۰ — ۴۰۱

۳ـ بنام نواز Navāza و رود رنگها Ranhā (ارنگ) دربارهٔ ۲ ویشتاسپ یشت ابز برخوردیم ، دراوستا چندین بار نام این رود یاد گردیده : آبان یشت پارهٔ ۶۳وپارهٔ ۸۱، مهریشت پارهٔ ۱۰۴ ، رشن یشت پارهٔ ۱۸ـ۱۹ ، بهرام یشت پارهٔ ۲۹ ، رام یشت پارهٔ ۲۷ ، وندیداد فرگرد یکم پارهٔ ۱۹ .

دربارهٔ ۶۱ از آبان یشت واژهٔ نوازNavāza بکار رفته ، نگارنده‌آن را مانند بارتولومه (Altir.Wört., S. 1047) بمعنی لفظی گرفته، به کشتی ران = Schiffer گردانیده‌ام .

۴ـ دربارهٔرود رنگها که درپهلوی ارنگ خوانده شده وآن رودی است در سرزمین خاوری کشورهای ایرانی،نگاه کنیدبه‌جلد یکم یشتها بگفتار «رود رنگها = ارنگ» ص۲۲۲—۲۲۷ وبه :
Wehrot und Arang von J. Markwart, Leiden 1938, S.133-140
دربندهش یا دین‌آگاسیه (آگاهی) درفرگرد بیستم که از رودها یاد شده « ازرود ارنگ هم یاد گردیده‌است (ترجمهٔ وست) . دربندهش‌بزرگ که ازین رود و رودهای دیگر در فرگردیازدهم یاد گردیده است:

Zand-ākāsīh, Iranian or Greater Bundahišn, Transliter. and Translat. by B. T. Anklesaria, Bombay 1956, p. 105.

۵ـ دربارهٔ پسران گشتاسپ نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ۱۰۲ از فروردین یشت، جلددوم یشتها ص۸۵ـ۸۷

۶ـ در اینجا از سه گروه مردم ایران یاد گردیده : آثهرون (= آثرون) āthravan ، رثشتر rathaēštar ، واستریه vāstrya . نگاه کنید به گاتها « دومین گزارش نگارنده ، بمبئی۱۹۳۱ ، بگفتار پیشه‌وران ص یم - یت،

۶ بکند چون خورشید ازاسبهای تیزتك برخوردار شوی ، بکند چون ماه روشن شوی ، بکند چون آذر فروزان شوی ، بکند چون مهرتند و چالاك شوی، بکند چون سروش پاك ، خوب بالا و پیروز گرشوی[۱] .

۷ بکند مانند رشن درست آیین شوی ، بکند مانند بهرام اهورا آفریده[۲]، براندازندهٔ بدمنشان شوی ، بکند مانند رام خواستر پر بخشایش شوی[۳]، بکند مانند کیخسرو از بیماری بر کنار و بیمرگ شوی[۴] .

۸ درپایان این آفرین به بهشت روشن پاکان رساد ، درآنجایی که ازهمه گونه بخشایش [ایزدی] برخوردارند .

انه جمیات یث آفرینامی

بشود چنان پیش آید ، آنچنان که من خواستارم

۱ـ درباره ایزدان خورشید وماه وآذر و مهر وسروش نگاه کنید بجلد یکم یشتها ص۳۰۴ـ ۳۱۵، ص۳۱۶-۳۱۹، ص۵۰۴ - ۵۱۵، ص۳۹۲- ۵۰۳، ص ۵۱۹ ـ ۵۵۴

۲ـ دربارهٔ ایزدان رشن و بهرام نگاه کنید بجلد یکم یشتها ص۵۶۱- ۵۸۱ و بجلد دوم یشتها ص۱۱۲ـ۱۳۳

۳ـ در بارهٔ ایزد رام و صفت آن «خواستر» xvāstra که بمعنی خوب چراگاه دارنده است، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص۱۳۴—۱۳۵

۴ـ کیخسرو درآیین ایران آنچنانکه در داستان ایران از جاودانیهاست ، در هنگام پدید آمدن سوشیانت ، دراو کردن جهان، ازیاران وی خواهدبود. نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص۲۳۷ـ ۲۶۱ . درنامهٔ سوشیانت از کیخسرو بیشتر سخن‌خواهیم داشت .

آتش

در دومین پخش یسنا (صفحه ۱۲۲ - ۱۹۶) نیمی از گفتار آتش یاد گردیده ، اینك دراینجا نیمی دیگرازاین گفتار می‌آید .

درآنجا درآغاز سخن گفتیم ، آتش نزد همه مردم جهان ستوده است و در همه دینهای بزرگ و کوچك گرامی داشته شده است .

دراینجا ازبزرگداشت آتش دردینهای دیگر ونزد همه مردم گیتی یاد میکنیم . برای اینکه سخن دراز نگردد بناچار دامنه سخن را کوتاه میگیریم .

هم چنین برخی آتشکده‌ها را که در نوشتهای جغرافیا و تاریخ نویسان پیشین آمده یاد میکنیم تا دانسته شود چگونه باگسترش تعصب رفته‌رفته ره و رسم نیاگان در بزرگداشت این آخشیج ازمیان رفت . دریغ است درآغاز این گفتارسخنان دلپذیر چندتن از گویندگان پیشین ما دربارهٔ آتش یاد نگردد، چه این نمونه کوچك گویاست که ایرانیان قبلهٔ نیاگان پاك وپارسای خود را یکسره ازیاد نداده‌اند .

یکی پاك پیدا شد اندر جهان	بدست اندرش مجمر عودیان
خجسته پی و نام او زرتهشت	که اهریمن بدکنش را بکشت
بشاه جهان گفت پیغمبرم	ترا سوی یزدان همی رهبرم
یکی مجمر آتش بیاورد باز	بگفت از بهشت آوریدم فراز
جهان آفرین گفت بپذیر این	نگه کن بدین آسمان و زمین

دقیقی[1]

برخیز و برافروز هلا قبلهٔ زردشت	بنشین و برافکن شکم قاقم بریشت
بس کس که ز زردشت بگردیده دگربار	ناچار کند روی سوی قبلهٔ زردشت

۱ - دقیقی در شاهنامه ، نگاه کنید به شاهنامه چاپ بمبئی ۱۲۷۲ ، از روی نگارش اولیا سمیع شیرازی، جلد سوم صفحه۳ . درشاهنامه بروخیم چاپ تهران، جلد ششم صفحه ۱۴۹۷ شعر «یکی پاك پیدا...» را ندارد وبدون این فرد شعر، ابیات پیش و پس آن پیوستگی بهمدیگر ندارد.

من سرد نیایم کـه مرا ز آتش هجران آتشکده گشته‌است‌دل‌ودیده‌چوچرخشت
گـر دست بدل برنهم از سوختن دل انگشت شود بیشك دردست من انگشت

دقیقی[۱]

بفروز و بسوز پیش خویش امشب چندان که توان ز عود و ازچندن
ز آن آتش کز بلندی بالا مر ابر بلند را کند روزن
وز ابر چو سر برون زند نورش چون ماه برآسمان زند خرمن
ماند تن او به بسدین ابری زو قطره چکان چو ذره گون ارزن
باز از حرکات چون بیاساید از لاله ستانش بر دمد سوسن

عسجدی[۲]

ز آتشگاه لختی آتش آورد بمیدان‌آتشی چون کوه بر کرد
بسی ازصندل وعودش‌خورش‌داد بکافور و بمشکش پرورش داد
زمیدان آتشی چون که برآمد که‌با گردون سر وی همبر آمد
چوزرین گنبدی برچرخ یازان شده لرزان و زرش پاك ریزان

فخرالدین گرگانی[۳]

۱ــ این اشعار هم باید ازدقیقی باشد. دربرخی ازجنگها (سفینه‌ها) بنام عسجدی آمده است. نگاه کنید به «گنج بازیافته» گردآوردهٔ دبیر سیاقی، تهران ۱۳۳۴
۲ــ دیوان عسجدی باهتمام طاهری شهاب ص۳۱
۳ــ فخرالدین گرگانی درداستان ویس و رامین‌باهتمام محمدجعفرمحجوب، تهران۱۳۳۷، ص ۱۴۶

آتش نزد بنی‌اسرائیل

در دین یهود ، آتش پایه بسیار بلند و ارجمندی دارد چه درین آیین کهنسال خدای یگانه یهوه Yahve با پیغمبر خود موسی بازبانه آتش درگفتگو است . باید بیاد داشت که بنیاد دین یهود مانند دین مزدیسنا دریکتا پرستی است وهردو درتاریخ ادیان ، از دینهای الهامی بشمارمیروند . دراین‌یك، دادار یگانه اهورامزدا بدستیاری زرتشت ، بمردم آیین فرو میفرستد و درآن دیگر ، خدای یکتا یهوه بمیانجی موسی بقوم بنی‌اسرائیل ، دین الهام میکند .

خروج موسی از مصر نزد برخی از دانشمندان در روزگار فرعون رامسس دوم Ramses II (۱۲۹۲-۱۲۲۵ پیش از مسیح) و نزد برخی دیگر در روزگار پسرش مرنپته Merneptah (۱۲۲۵-۱۲۱۰) بوده . درکیش این پیامبر سالخورده که مادر همهٔ دینهای سامی شمرده می‌شود ، زبانهٔ آتش ، زبان خداوندگار است . در سراسر نامهٔ آسمانی تورات ، درقربانگاهان ، آتش جاودانی برافروخته است و درهمه جااین اخشیج ستوده است. برای اینکه سخن بدرازا نکشد بیاد کردن چند پاره از آن نامه بسنده میکنیم .

درسفرخروج (Exodus) ، باب سوم آمده:

« ۱- واما موسی گلهٔ پدرزن خود یثرون Yethron را که درمدیان Midian کاهن بود ، شبانی می کرد و گوسفندان را بدان سوی بیابان میراند که بکوه ایزدی حوریب (Hureb) رسید .

۲- آنگاه فرشتهٔ خداوند درزبانهٔ آتش ، از بیشه‌ای خود را بدو نمود . او دید که بیشه درآتش می‌سوزد ، اما نابود نمی گردد .

۳- با خود گفت بدان سوی روم و این شگفتی بزرگ را از نزدیك بنگرم که چگونه بیشه سوخته نمی‌شود .

٤- چون خداوند اورا دید که بدان سوی همیرود ، از آن بیشه بدوبانگ زد و او پاسخ داد .

۵ــ او گفت بدان سوی مرو، کفش از پاهای خویش بیرون کن ، چه آن سرزمین که بر آن ایستاده‌ای ، مقدس است .

۶ــ پس آنگاه گفت، منم خداوندگار پدرتو، خداوندگار ابراهیم، خداوندگار اسحق ، خداوندگار یعقوب ، آنگاه موسی روی خود بپوشانید ، زیرا بترسید که خداوندگار را بنگرد .

۷ــ وخداوندگار گفت ، من بیچارگی قوم خود را درمصردیدم وفریاد آنان را از بیداد کسانی که در تنگنا بودند شنیدم و رنج آنان را دریافتم .

۸ــ این است که بدان سوی شتافتم تاآنان را ازچنگال مصریان برهانم وبمرز وبوم نیکو وفراخناکشان برسانم . . . »

باز در سفر خروج درباب نوزدهم باشور وهیجانی از آتش یاد شده،آنچنان که، بایدآن را فروغ خدایی وجلوهٔ آفریدگار خواند :

۱« ــ درماه سوم پس از بیرون آمدن بنی‌اسرائیل از مصر ، درین روز به بیابان سینا رسیدند .

۲ ــ اینان از رفیدیم Raphidim کوچیده ، بــه بیابان سینا در برابر کوه فرود آمدند .

۳ــ وموسی بر زبر کوه بنزدیك خداوندگرایید ، خداوند ازآن کوه بدوآواز در داد : بخاندان یعقوب وبنی‌اسرائیل بگو .

۴ــ دیدید که من درمصرچه کردم،وچگونه شمارا بربالهای شاهین‌نشانده‌بسوی خود آوردم .

۵ــ اگرآوای مرا بشنوید و درپیمان خود پایدارمانید ، هرآینه در میان همهٔ مردمان ازآن من خواهید بود ، چه سراسرزمین ازآن من است .

۶ــ شما نزد من مردمی پاك (مقدس) واز مرز و بوم کاهنان خواهید بود . این است آنچه توباید به بنی‌اسرائیل بگویی .

۷ــ پس آنگاه موسی از فراز کوه فرودآمد و سالخوردگان قوم را از سخنان خداوندگارآگاه ساخت .

۸- همهٔ مردم گفتند آنچه خداوندگار فرمود، بجای آوریم وموسی‌هم فرمانبری مردم را بدرگاه خداوندگار رسانید.

۹- از آن پس خداوندگار بموسی گفت، بنگرمن درمیان یك ابرتیره، بسوی تو خواهم آمد و آنچه بتو خواهم گفت، قوم تو خواهند شنید و ترا هماره باور خواهند داشت.

۱۰- پس خداوند بموسی گفت، بسوی پیروان خود رو، امروز و فردا آنان را تقدیس کن و اینکه جامه‌های خویش بشویند.

۱۱- واز برای‌سومین روز آماده شوند، زیرادرین‌سومین روزاست که‌خداوندگار دربرابرهمهٔ مردم، بر زبرطورسینا، بدرآید.

۱۲- پیرامون کوه را از هرسوی بروی مردم به بند، بآنان بگو، زینهار بر فرازکوه برنیایند و بهیچ گوشه‌ای ازآن دست نزنند، هرآنکه بکوه دست یازد، بمرگ ارزانی گردد.

۱۳- دست هیچکس بدان‌نرسد، جزاینکه سنگسارشود ویا به‌تیر کشته گردد، خواه جانور وخواه‌آدمی، هیچیك زنده نمانند. آنگاه که خروش کرنای بگوش رسد باید بسوی کوه روی‌آورند.

۱۴- موسی‌از کوه‌فرودآمد وقوم خود راتقدیس کرد، همه رختهای‌خودبشستند.

۱۵- پس موسی بآنان گفت، خود را برای روزسوم‌آماده کنید وبزنان خود در نیامیزید.

۱۶- آنگاه که بامدادان سومین روزفرا رسید، تندربغرید وآذرخش‌بدرخشید وابرانبوهی از سرهٔ کوه برخاست و کرنای سخت برخروشید، آنچنانکه همه مردم را درآرامگاهان بیم و هراس فراگرفت.

۱۸- ازسراسرطورسینا دود برخاست، خداوندگار باآتش برآن کوه‌فرودآمد، دود ازآن کوه مانند دود کوره‌ای بسوی‌آسمان بالا رفت، همه کوه بلرزید.

۱۹- چون کرنای تند تر بخروشید، موسی سخن می‌گفت و خداوندگار پاسخ می‌داد.

۲۰ـ آنگاه که خداوندگار برفراز کوه برآمد ، از موسی خواست که بدانجا برآید .

۲۱ـ پس از آن خداوند بدو گفت ، پایین‌رو و بمردم بگو که از برای دیدار من گام فراتر نگذارند که مبادا بسیاری از آنان برافتند .

۲۲ـ کاهنانی نیز که خواهند بخداوند نزدیك شوند ، باید تقدیس شده باشند تا مبادا خداوندگار آنان را براندازد .

۲۳ـ پس آنگاه موسی بخداوند گفت که مردم نتوانند بطورسینا برآمدن، چه تو ما را از آن بازداشتی و فرمودی که از مرز کوه نگذرند و آن را ازدور تقدیس کنند

۲٤ـ از آن پس خداوند بدو گفت پایین‌رو، تو وهرون می‌توانید [بکوه] برآیید اما کاهنان ومردم از مرز [کوه] گام فراتر نه نهند ، مبادا درهم شکسته شوند .

۲۵ـ موسی بسوی مردم فرود آمد و گفت : »

باب بیستم :

۱ـ آنگاه خداوند همه این سخنان را فرمود .

۲ـ منم یهوه ، خدای تو که ترا ازخاك مصربیرون آوردم و از زندگی ننگین بندگی آزاد ساختم .

۳ـ ترا جز ازمن خدای دیگری نیست .

٤ـ ترا نشاید ازآنچه درآسمان و در روی زمین و در تك آب است ، ازبرای خوب پیکر [بت] بتراشی .

۵ـ برآنها نماز بری و بندگی کنی ، چه من یهوه خدای تو ، خدایی هستم غیرتمند، از گناه پدرانی که مرا دشمن دارند، ازفرزندان پشت سیم وچهارم آنان کیفر خواهم کشید .

٦ـ وتا هزار پشت آنانی که مرا دوست دارند و دستورم بکار بندند ، از بخشایش خویش برخوردار دارم .

۷ـ نام یهوه خدای خودرا بیهوده برزبان مران ، چه خداوند کسی را که نام او را بیهوده برزبان راند ، بی‌سزا نخواهد گذاشت .

۸ـ روز شنبه را یاد دار و گرامی شمار .

۹ـ شش روز درکار باش وهمه کارهای خود را بساز .

۱۰ـ اما در روز هفتم که شنبه باشد و روزخدای تست ، هیچ کار مکن ، نه تو ونه پسرت ونه دخترت ونه بنده‌ات ونه کنیزت ونه چهارپایت ونه مهمانت که درسرای تو بسر برند .

۱۱ـ زیرا خداوند،آسمان وزمین و دریا وآنچه راکه درآنهاست ، همه را در شش روز بساخت ودر روزهفتم بیاسود . این‌است که خداوند روزشنبه را خجسته‌داشت وفرخنده خواند [1] .

۱۲ـ پدر و مادر خود را بزرگ دار تا زندگی تو در روی زمینی که خدا بتو بخشیده ، بلند گردد .

۱۳ـ کسی را مکش .

۱٤ـ زنا مکن .

۱۵ـ دزدی مکن .

۱۶ـ بزبان همسایه خود ، گواهی بدروغ مده .

۱۷ـ بخانه‌همسایه‌ات چشم‌مدار، نه‌بزن ونه‌بنده ونه کنیز ونه گاو ونه‌خر و نه بهیچ چیز دیگر همسایه‌ات آز مبر .

۱۸ـ و همهٔ مردم تندرها وآذرخشها و آوای کرنا و دود کوه را دیدند ، چون آن بدیدند ، بگریختند وبدورایستادند .

۱۹ـ و بموسی گفتند توبا ماسخن گوی ، بتو گوش فرادهیم ، خداوند گار باما سخن نگوید ، مبادا جان بسپریم .

۱ـ در تورات، سفر پیدایش در بابهای یکم و دوم گفته شده که خداوندگار در شش روز همه جهان زبرین وزیرین را بیافرید ودر روز هفتم بیاسود. نزد ایرانیان اهورامزدا درهنگام یک سال در شش بار،آسمان وآنچه درآن است وزمین با آنچه برآن است بیافرید. نگاه کنید به خرده‌اوستاه گزارش‌اوستای نگارنده به گفتار گهنبار (= گاهنبار) صفحه ۲۱۵ـ۲۲۳

دربارهٔ واژهٔ شنبه یا شنبد که با عربها بایران رسیده در عبری شبات و در عربی سبت گویند، نگاه کنید به گزارش اوستای نگارنده، یشتها جلد یکم . صفحه ۷۹

۲۰– موسی گفت بمردم، مهراسید، چه خدای ازبرای آزمایش شما آمده‌است. تا بیمی ازاو درپیش دیدگان شما باشد و گناه نورزید . . .[۱]»

چنانکه دیده می‌شود درین چندپاره از تورات، گفت و شنود میان یهوه خدای بنی اسرائیل و پیغمبر موسی بمیانجی آتش است یا زبان خداوندگار همان زبانهٔ آتش‌است. ازین گذشته درهمه‌جای تورات از زنده وروشن داشتن آتش درقربانگاهان، یاد شده است[۲].

۱– نگاه کنید به:

Bible Hand book by H. Hally, Chicago, P. 110-122

۲– نگاه کنید به:

Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz, Giessen 1920, S. 126

آتش نزد هندوان

هندوان برادران آریایی و هم نژادان ایرانیان، آتش را مانند همه مردمانی که از خاندان بزرگ هند و اروپـایی خوانده شده‌اند، بزرگ میدارند. اگنی Agni پروردگار آتش در ریگ‌ودا Rigveda که کهنترین بخش از نامه آسمانی برهمنان است همانند پروردگار بزرگ ایندرا Indra بسیار یاد گردیده و ستوده شده است ومانند ایندرا خدای خدایان است وسرودهای ریگ‌ودا با ستایش آگنی آغازمیگردد. آنچنان که آتر ātar نزد ایرانیان میانجی است و بدستیاری وی ستایش و نیایش مزدیسنان به پیشگاه اهورا مزدا آورده میشود، اگنی نیز پیشکش پرستندگان را پذیرفته به بارگاه خدایان میرساند. بی‌او هیچ گونه فدیه انجام نمیگیرد، اومرکز قربانیهاست. در سانسکریت آتش، اگنی خوانده شده و آن را نیز اگ ag گویند و در بسیاری از زبانهـای هند و اروپایی بهمین واژه برمیخوریم: در لاتین ایگنیس ignis آمده و در لیتوانیـا (Lithuania) اوگنیس ugnis و در اسلاو بـاستانی اوگنی ogni گفته‌اند.

در سرزمین پروس و لیتوانیا خداوندگار آتش، اوگنیس پایه بسیار ارجمندی داشت وستایش وی با آیین ویژه‌ای انجام میگرفت اورا با صفت سونتا szwentā میخواندند [1] و این صفت همان است که در اوستا سپنت spenta آمده و درفارسی سپند گوییم و بمعنی پاك و مقدس است. در زبان فارسی واژه‌ای که یادآور اگنی سانسکریت باشد، دیده نشده اما در زبان کردی که یکی از لهجه‌های پرمایه‌ایرانی بشمار میرود «آگر» بمعنی آتش است. پارسیان هند که زبـان گجرانی دارند، آتشکده خودرا اگیاری agiāry خوانند یعنی جایگاه اگ ag = آتشگاه [2].

۱ـ اورا Szwentā ponyke یعنی بانوی مقدس نیز میخواندند، نگاه کنید به:
Encyclopaedia of Religion and Ethics, edited by J. Hastings Vol. II, p. 34 b

۲ـ نگاه کنید به:
The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by J. Modi, Bombay 1922, p. 262

آنچنانکه نزد یونانیان پرومتئوس Prometheus آتش را از آسمان بروی زمین آورده ، نزد هندوان نیز میهن آتش آسمان است و از آنجا بدستیاری ماتریشون Mātarishvan بروی زمین آورده شده است و گفته شده که نخست آتش را از برای بجای آوردن آیین فدیه به ویوسوت Vivasvat سپرد [۱] .

اگنی پروردگار همه گونه آتشهاست خواه آتش آسمانی (خورشید) وخواه آتش هوایی (آذرخش ، برق) و خواه آتش زمینی. چون اگنی پروردگار خاندان هم هست (اجاق) یك پیك آسمانی است که بسیار بآدمی نزدیك است و میانجی است میان آفریدگان خاکی و مینویان آسمانی .

گفته شده که آتش (اگنی) سه بنیاد دارد : نخست از خود زاییده شده : تنوپات tanu-napāt ، دوم که از ابرومیغ پدیدآمده چون آذرخش ، زاده آب است که اپم نپات apam-napāt خوانده شده ، سوم از پسودن دو چوب بهمدیگر که در سانسکریت ارنی arani نامیده میشود که آتشزنه باشد .

دو چوب آتشزنه یا ارنی arani که یکی سخت است و دیگری نرم و از پسودن آنها بهمدیگر آتش پدید میگردد ، پدر و مادر آتش دانسته شده است. چوب نرم مادری است که در سراچهٔ تاریك شکم او ، آتش نهفته است و با پسودن چوب سخت بآن ، ناگهان آتش پدیدار گردد .

در ریگ‌ودا بخش ۱ فرگرد ۹۳ که اگنی و خداوندگار سوم Soma [۲] با هم ستوده شده‌اند ، در پارهٔ ٦ آمده : « یکی از آن دورا (اگنی را) ماتریشون Mātarishvan از آسمان آورد، آن دیگری را (سوم soma را) شاهین از کوهسار بر کند»

۱ ــ ویوسوت ، در اوستا ویونگهونت Vīvanhvant پدر جمشید است . در ریگ‌ودا ویوسوت پدر آدمی دانسته شده است ، لفظاً این واژه بمعنی درخشان است. نگاه کنید به یادداشتهای گاتها صفحه ٤٢٥ و نگاه کنید به :

Sanskrit Dictionary by Monier-William, p. 987

۲ ــ درباره سوم soma که در اوستاهوم haoma خوانده شده نگاه کنید به گزارش اوستای نگارنده : یشتها جلد یکم صفحه ٤٧١ــ٤٧٣ ، یشتها جلد دوم صفحه ۳۵۲ ، یادداشتهای گاتها صفحه ۱٦۷ــ۱٦۸

در بارهٔ پیوستگی اگنی وآتر (آذر) بهمدیگر نگاه کنید به :

Zoroastre par Duchesne- Guillemin, Paris 1948, p. 27-28

در جای دیگر ریك‌ودا گفته شده : اگنی در آسمان پنهان بود ، ماتریشون آنرا از آنجا بر گرفته بروی زمین آورد و بمردمان هویدا ساخت .

آنچنان که در آغاز گفتیم ، اگنی در ریگ‌ودا پس از ایندرا ، بیش‌ازخدایان دیگر ستوده شده است .

یاد کردن همه آنچه که درستایش او آمده ویابرخی‌از آنها ، ناگزیر این گفتار را بدرازا خواهد کشانید ، این است که تا باین اندازه بسنده کردیم [1]

۱ـ در ریگ‌ودا برخی از پاره‌ها در بارهٔ آگنی کم و بیش مطلبی بدست میدهد :

I, 31, 3; I, 71, 4; I, 93, 6; I, 96; I, 128, 4; I, 143, 2; III, 2, 13; III, 9, 5; VI, 8, 4

نگاه کنید به :

Der Rig-veda von Geldner Harvard University press 1951

آتش نزد چینیان

مردم چین پروردگـار آتش را تسئووانگ Tsaowang خـوانند و ستایش او در آن سرزمین بسیـار رواج دارد . هیچ خـانه‌ای نیست که نمـاینده‌ای ازین خداوندگار نگهبان و پشتیبان درآن نبـاشد . این نمـاینده ، تندیس (= پیکر) کوچکی و یا تصویری است از او .

آنچنانکه در داستان ایرانی ، هـوشنگ پیشدادی ، نخستین کسی است که آتش‌را پدیدآورد، نزد چینیان نیز، چون یونگ Chung yung درافسانهٔ پادشاهی است که آتش را پیدا کرد و از آن پس خود او پروردگاری دانسته شده و در شمار خدایان دیگر در خور ستایش و نیایش گردید .

یکی از جشنهای همگانی چین که بویژه در هر خـانه و سرای برپا میشود ، جشن همین پروردگار آتش است که نگهبان دودمان و خاندان است . این جشن در پایان سال [1] در بیست و چهارمین روز از دوازدهمین ماه گرفته میشود .

سال نو چینیان تقریباً درآغاز ماه فوریه میباشد واین آغازبهارچینی است .

جشن خشنودی پروردگار آتش ، تسئووانگ ، در هنگامی برپا میشود که او بمیهن آسمانی خود میرود و گزارشی از کردار و رفتار سال سپری‌شدهٔ خاندانی که آتش بدو سپرده گردیده ، به پیشگاه خدایان میرساند .

درین جشن از برای او فدیه و نذر میآورند و یك دسته علف هم ازبرای اسبی که باید او را بجهان زبرین مینوی برساند ، پیشکش میشود . مبلغی پـول کاغذی (چاو) هم درآتش میسوزند،کاغذهایی که روی آنها اسب وتخت روان نگاشته شده در

۱ـ نگاه کنید به :

Das Alte China von V. Erdberg Consten, Stuttgart, 1958, S. 52

آتش میافکنند، همچنین مقداری شیرینی درآتش میاندازند تا اینکه او درآسمان از آن خان و مان شیرین سخن بدارد و چیزی تلخ و ناخوش بر زبان نیاورد و بروی لبهای‌آن‌تندیس چوبی کمی انگبین یا یك شیره چسبناك دیگر میمالند تا پروردگار آتش‌نتواند درآسمان‌بگله‌لب‌گشاید و آن خاندان را به‌بدی‌یاد کند ومایه‌آزردگی و نا خشنودی خدایان دیگر گردد[1]

---

۱ ـ نگاه کنید به :

Religion und Kultur der Chinesen von W. Grub, Leipzig 1910, S. 163

آتش نزد یونانیان

در داستان آفرینش آدمی نزد یونانیان سه روایت است: نخست که کهنترین است، این است که آدمی از سنگ‌های خارا و درختها آفریده شده، دوم اینکه زاوش Zeus [1] و خدایان دیگر او را بیافریدند، سوم اینکه پرومتئوس Prometheus سازنده آدمی است از گل و آب، و آتنا Athena باو روان بدمید. درروایتی که گویند پرومتئوس سازنده آدمی است، او پس از ساختن کالبد آدمی، بر آن شد که از آتش بدو جان دردمد، اما آتش را از بارگاه خدای بزرگ، زاوش بر گرفتن و بزمین آوردن بسیار دشوار بود، چه پاسبانان سهمگین برای نگهداری آن گماشته بودند. پرومتئوس گستاخ ودلیر پنهانی بآن دست یافته آنرا بزمین رسانید. زاوش پس از ربوده شدن آتش خشم گرفته پرومتئوس را در سرزمین سکاها Skyths درقفقاز بسنگ خارا میخکوب کرد و با زنجیر بست و هرروز شاهینی جگر او را با نوك (منقار) پاره پاره کرده میخورد اما هرشب آن جگر دیگرباره میروییـد. اینچنین پرومتئوس در هنگام سی سال (بروایتی سی

---

۱ — خدای بزرگ یونانیان زئوس Zeus خوانده شده، همان است که نزد رومیان Jupiter شده است. این واژه دیرگاهی است که نزد ایرانیان زاوش یا زواش و زوش شده و در ادبیات بکار رفته‌است. درلغت فرس اسدی آمده: زاوش و زواش، نام مشتری‌است، اورمزدی گوید:

حسودانت را داده بهرام نحس ترا بهره کرده سعادت زواش

در صحاح الفرس که هندوشاه درسال ۷۲۸ هجری گرد آورده وپس از لغت اسدی کهنترین لغت نامه فارسی است آمده: زاواش وزواش نامهای مشتری‌است رودکی گفت:

حسودانت را داده بهرام نحس ترا بهره کرده سعادت زواش

این شعررا بسیاری از نویسندگان دیگر بنام اورمزدی یاد کرده‌اند.

درمعیارجمالی آمده: زاوش عطارد است

به درگه تو توسل همی کند کیوان بمدحت تو تفاخر همی کندزاوش

در واژه بهرام آورده: بهرام سه معنی دارد اول نام مریخ است...

کهترین منشیی ورا زاوش کمترین چاوشی ورا بهرام

در برهان قاطع آمده: زاوش بضم واو نام کوکب مشتری باشد ... وبروزن خاموش کوکب عطارد را نیز گویند.

آنچه ازین نوشته ها پیداست این است که Zeus یونانی بیش از هزار سال است که در فارسی «زاوش» شده است.

هزار سال) در رنج و شکنج بود تا اینکه هراکلس Herakles اورا آزادکرد و آن شاهین را با تیری بکشت .[1]

بسنت دیگر ، خشم زاوش به پرومتئوس ازینرو بود که او آتش را از آسمان دزدیده بزمین آورد و مردم آن را از برای نیازمندی زندگی روزانه خود بکار بردند و آن آخشیج پاك مینوی را بیالودند .

پروردگار آتش نزد یونانیان هفستوس Hephaistos نام دارد ، او را پسر زاوش Zeus و هرا Hera دانند . چون او لنگ وزشت بود مادرش ازچنین فرزندی شرم و ننگ داشت ، او را از آسمان بدریا انداخت ، او را اوری‌نوم Eurynome و تتیس Thetis از اقیانوس رهانیده در تك دریای ژرف در میان غاری نگهداری کردند ، پس از نه سال از آن غار دریایی بدر آمده بمیانجی دیونیسوس Dionysos با مادرش آشتی کرده به بارگاه خدایان به اولمپوس Olympos برگشت .

بگفتهٔ هومر Homer بار دوم خود زاوش بر او خشم گرفته او را از اولمپ به‌آبخست (جزیره) لمنوس Lemnos افکند . این خشم از اینجا برخاست که میان زاوش و زنش هرا ستیزه‌ای روی‌داد وپرومتئوس خواست ازمادرخویش‌طرفداری کند.

از همهٔ این داستانهای گوناگون برمیآید که یونانیان عقیده داشتند که نخستین بار مردم روی زمین بهیشت آذرخش (برق) باآتش آشنا شدند .

چون با آتش میتوان‌آهن را گداخته و نرم کرد و از آن همه‌گونه ابزارکه از برای زندگی بکارآید‌ساخت ، این است که هفستوس پروردگار ، آهنگرنیرومند و هنرور زبردست دانسته شده است .

بگفتهٔ افلاطون فیلسوف نامور یونانی ، پرومتئوس آتش را از پیشگاه خدای بزرگ زاوش نربوده بلکه آن را از کارگاه هفستوس بدر برد . آنگاه که خدایان در زیر زمین همهٔ آفریدگان را ، از مردم و جانور بساختند ، کالبد آدمی را از خاك

۱- دیودروس از غار پرومتئوس درقفقاز یاد میکند، نگاه کنید به :

Diodore de Sicile traduit par Hoffer. Paris 1851 . Tome 3. P. 269 (Livre XVII F 83)

ونگاه کنید به : Strabo (XV, 8)

و آتش پرداختند . چون هنگـام نمودار شدن این نوآفریدگان بروی زمین نزدیك شد ، خدایان پرومتئوس Prometheus و برادرش اپی متئوس Epimetheus [1] را برآن گماشتند که هر یك از مردمان و جانوران را بکاری بگمارند و هر یك را از نیرویی بهره‌ور کنند . اپی متئوس تن‌پرور از برادر دانای خواست که انجام این‌کاررا بدو بر گذارد . اپی‌متئوس این‌کاررا بخوبی‌انجام نداد، چه اوبهترین بخشایش آسمانی را بجانوران داد و آدمی را برهنه و ناتوان رها کرد . پرومتئوس که دوستار تخمه و نژاد آدمی بود از کار برادر خود اندیشناك شد و با خود گفت چگونه این کم‌وکاست را چاره توانم کرد ، بویژه که روز بدرآمدن آدمی از تك خاك و بروی زمین پدید گشتن، نزدیك بود ، جز این چـاره ندید که آدمیزاد را ازین بیچارگی برهاند و او را از بخشایش آتش برخوردار سازد ؛ زیرا دانست که آتش در کارگـاه آدمی ، پـاداش برازنده‌ایست دربرابر آنچه برادرش بجانور بخشیده است . چون پرومتئوس بآتشی که در جهان زبرین در پیشگـاه زاوش بود نتوانست رسید زیـرا پاسبانان به نگهداری آن گماشته بودند ، ناگزیر به‌آبخست لمنوس روی آورد و از آن‌کارگاه که هفستوس و آتنا Athena با هم کار میکردند ، در پنهـانی آتش را ربوده بآدمی رسانید و این‌آتش همان است که در هنگام پرتاب شدن از آسمان ، باوی به‌آبخست لمنوس افتاد و درکارگـاه آهنگری وی بکار رفت . در داستانهای یونانی در همه جا ، پرومتئوس آتش را از آسمان بزمین آورد ، فقط افلاطون آن را فرا آورده هفستوس دانسته است [2]

آتش مقدس خاندان و نگهبان مردمـان و کشور، هستیا Hestia خوانده شده و او دختر کرونوس Kronos و رها Rhea دانسته شده است و چون پشتیبان کشور است نباید هیچگاه خاموش شود بویژه در دلفی Delphi که یونانیان‌آنجارا امفالوس Omphalos نافـزمین (مرکز زمین) خوانده‌اند ،آتش جاودانی‌هستیا همواره زبانه میـکشید، خاموش شدن‌آتش مقدس گویای پیش‌آمدآسیب وشکست کشوربود.

۱ – پرومتئوس(پرومته Prométhée) لفظاً یعنی پیش‌اندیش؛ اپی‌متئوس یعنی‌پس‌اندیش.

۲ – نگاه کنید به: Mythes sur l'origine du Feu par Frazer. p.235-243

از برای زنده نگهداشتن آتش، زنان پاک و پارسا و یا دخترانی گماشته بودند، آنان بایستی مانند خود آتش بی آلایش باشند. گفته شده که پروردگارانی چون پوسیدون Poseidon و اپولون Apollon خواستند هستیا را بهمسری برگزینند، او نپذیرفت.

اگر یونانیان از مرز و بوم خود کوچ کرده، بسرزمین دیگر میرفتند، آتش هستیا را با خود برگرفته بدانجا میبردند تا یادآور پیوند و دلبستگی آنان بمیهن باشد و در کولونی Colonia بهمرزادگاه خود هلاس Hellas دلگرم باشند. آنچنانکه ایرانیانی که پس ازتاخت وتاز تازیان بناچار بچین وهند پناه‌بردند، آتش مقدس خود را از آتشکده‌های ایران برگرفته بدان سرزمینها بردند و میتوان گفت آتشی که امروزه درآتشکده‌های پارسیان هند روشن‌است، همان است که در روزگار ساسانیان درایران برافروخته بود ونگذاشتند هیچگاه خاموش شود. آتش جاودانی پروردگار هستیا، دخترزمانه بیکرانه (Kronos) در شهرداری (Prytaneum) هر شهری همواره روشن بود وزنده نگهداشتن بدست پرستاران ازآیین دین بشمار میرفت وهر بزهکاری که بدان آتش پناه میبرد درامان بود. همچنین آتشی راکه از برای نیازمندی درخان ومان برافروخته، روزانه بکار میآمد، گرامی و بزرگ میداشتند و آلودن آن روا نبود. در اتیکا Attika برای نامگزاری نوزاد، درپنجمین روز زایش وی او را در برگرفته، گرداگردآتش میگردانیدند و پس از آن نامی باومی دادند.

درتاریخ و داستان یونان، درستایش آتش سخن بسیار رفته، برای اینکه سخن بدرازا نکشد باید بهمین اندازه درستایش آتش درون کشوربسنده کنیم وازستایش آن در سرزمین رم یاد کنیم. آنچنانکه میدانیم رم وارث فرهنگ یونان است، ستایش و نیایش آتش هم ازمیراث مقدس آن خاک است[1].

۱ـ نگاه کنید به: Mythologie-Götter und Heroen, von Stoll,
(Fünfte Auflage), Leipzig 1875, S. 147– 150; S. 114

درپایان باید یادآورشویم که روایات گوناگون دریونان دربارهٔ آتش وپرورد کار آن،همهٔ آویزش مردم آنجا را باین آخشیج میرساند که چگونه هر گروهی میکوشید پیدایش آن را بخود بازخواند . از اینرو است که پوسانیاس Pausanias جغرافیا و تاریخ‌نویس یونانی که درسدهٔ دوم میلادی میزیست مینویسد : « مردم اگروس Agros گویند که پادشاه باستانی آنان فورونئوس Phoroneus آتش را پیدا کرده و این سرافرازی او راست نه پرومتئوس را که پنداشته‌اند پدیدآورندهٔ آتش اوست»[1]

۱ـ نگاه کنید به: Pausanias II, 19,5 übersetzt von Schubert. Berlin, I Band, S, 147

آتش نزد رومیان

پرورد گار آتش در روم (رم) وستا Vesta خوانده شده ، این واژه در لاتین همان واژه یونانی هستیا Hestia میباشد و ستایش وی در رم همانند ستایش وی در یونان است. گویند که کهنترین پرستشگاه وستا را دومین پادشاه داستانی رم ، نوماپومپیلیوس Numapompilius در نشیب پشتهٔ پلاتین Palatin که یکی از هفت پشته‌های شهررم است ، بنیاد گذارد . این پادشاه داستانی را نویسند گان لاتین نوشته‌اند که از سال ۷۱۴ تا ۶۷۱ پیش ازمیلاد پادشاهی داشت .

آتش جاودانی که پشتبان کشور دانسته شده هماره در پرستشگاه وستا روشن بود . ازبرای نگهداری این آتش در آغاز چهاردختر ، پس از آن شش دختر گماشته بودند. این دختران نبایستی ازشش سال کمتر و از ده سال بیشترداشته باشند . اینان بایستی ازبهترین خاندان باشند و ازآزاد گان باشند وازخانواده بنده و برده نباشند ، مادر و پدرشان زنده واز باشند گان کشورایتالیا باشند و درین دختران هیچگونه کم وکاستی و شکستگی اندام یا بعبارت دیگرعیب و نقصی نباشد . این دختران را بیست تن از پیشوایان (Pontifex) بقرعه برمیگزیدند وآنان بیدرنگ بخدمت پرورد گارآتش در آمده در سرای آتریوم وستائه Atrium vestae جای میگرفتند . دراینجا مویهای آنان را میبریدند ورختهای پرستاران آتش بر آنان میپوشانیدند . هنگام خدمت آنان سی سال بود ، ده سال ازبرای آموختن وده سال آموخته را بکار بستن وده سال دیگررا آموزانیدن . اینان بایستی هماره آتش را روشن دارند وبپاکیزگی پرستشگاه بکوشند وبآنچه ازآن پرستشگاه است پاسبانی کنند وآیین فدیهٔ بیارایند و روزانه نمازبجای آرند وازخداوند خوشی وپایداری امپراتوری رم راخواستارشوند. آبی که درپرستشگاه بکار میرفته بایستی آب چشمه باشد وخود این دختران پرستشگاه که وستالیس Vestalis خوانده میشدند ، هر روز با مدادان ، سبوی سفالین بر گرفته ازسرچشمهٔ

اگریا Egeria آب میآوردند ، بویژه وستالیسها بایستی پاك و بی‌آلایش بسر برند . اگر گناه بی‌عصمتی به یك وستالیس روی میداد، بفرمان پیشوای بزرگ (Pontifex Maximus) بسزای سخت رسیده بلای دیوار گذاشته میشد ، همچنین مردی که او را فریفته و گمراه کرده بود بزیرتازیانه جان میسپرد . اگروستالیس غفلت کرده ، آتش مقدس خاموش میشد ، سزای اوتازیانه بود .

تندیسهایی که ازین دختران پارسا بجای مانده ، نمودارشرم و آزرم آنان است، همه‌اندام آنان ازسر تاپای‌پوشیده‌است . گردن وسینه وبازوان وپاها در زیررخت سفید بلندوفراخ پنهان‌است وپیشانی‌بندی که از آن‌نوارها فروهشته‌بود بایستی سفیدباشد.

وستالیسها میتوانستند باگردونه بشهر بروند و اگر بنمایشگاه میرفتند ، جای افتخاری داشتند .یك گناهکاردربرخورد با آنان در امان‌بود وسزایش بخشوده میشد ، آنچنانکه هرجا که‌آتش وستا زبانه میکشیدپناهگاه‌بود و بزهکاران درآنجا در امان بودند. وستالیسها میتوانستندپس‌ازانجام خدمت سی‌ساله، شوهربر گزینند ومانندزنان دیگر زندگی کنند اما برتری میدادند که تا پایان زندگی خود درآستانه وستا بمانند و از سرافرازی خدمت بآتش مقدس بی‌بهره نگردند . اگراز یك پیش آمد ناخوشی آتش خاموش میشد ، دیگر باره برافروختن آن ، بآیین دیرین با پسودن دو چوب آتشزنه از درخت میوه بهمدیگر ، آتش فراهم میکردند . خاموش شدن آتش وستا گویای شوربختی بزرگ و گزندی بامپراتوری رم بشمار میرفت .

گذشته از آتشگاهان وستا یا پرستشگاهان‌آن ، آتشدانهای خاندان را هم که بکارنیازمندی روزانه میآمد ، بزرگ وارجمند میداشتند .

واژهٔ وستیبول vestibule که در بسیاری از زبانهای کنونی اروپایی بجای مانده وبمعنی دالان یا دهلیز و رواق وسرسرا گرفته میشود ، یادگاری است ازستایش وستا Vesta وآن از واژه وستیبولوم Vestibulum درآمده است و این جایگاه آتشی بوده که درهرخانه نگهداری میشد و اجاق خانوادگی‌بود .

روز نهم ماه ژوئن جشن آتش مقدس وستا برپا میشد وبویژه روز زیارتی بشمار میرفت ، زنان رم پای برهنه بزیارت پرستشگاهان پروردگار آتش میشتافتند و نذرها پیشکش میکردند[۱] . آنچنانکه در کنشت یهودیان ، جایی بوده که « پاك پاکان » Sanctum sanctorum دانسته شده و جز خاخام کسی نبایستی درآن در آید و مانند آتشکدهٔ زرتشتیان که جزموبد کسی نبایستی درجایی که آتشدان است درآید ، درپرستشگاه وستانیز درجایی که بویژه مقدس و گنجینهٔ یادگاریهای مقدس بوده ، جز پیشوای دینی Pontifex و وستالیس Vestalis کسی را درآنجا راه نبود .

۱ــ نگاه کنید به: Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann, Leipzig 1910, S. 68-76.

Encyclopaedia of Religion and Ethics, vol. 6, P. 562 B – 563 B.

Hellas von W. Baumgarten, Leipzig 1902, S. 179.

Le feu par Jean-Pierre Bayard, Paris 1958, P. 154.

La religion de La Grèce antique par O. Habert, Paris, P. 169.

Mythologisches Lexikon von H. Jens, Munchen 1958, S. 43, 47, 81, 82;

Handbuch der Religionsgeschichte von P. Wurm, Calw und Stuttgart 1908, S. 332;

Meyers Lexikon (Vesta-Vestalinnen)

Histoire du Peuple Romain par Seignobos, Paris 1909, P. 22.

آتشزنه

گفتیم در داستان ما، آنچنانکه در شاهنامه آمده، آتش پدید آورده هوشنگ پیشدادی است و آن چنین بود که او روزی در سر راه خود ماری دید، سنگی بر گرفته بسوی آن افکند. آن سنگ بسنگ بزرگتر رسیده، آتشی برجست

برآمد بسنگ گران سنگ خرد هم آن وهم آن سنگ بشکست خرد

فروغی پدید آمد از هر دو سنگ دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ

اینچنین با پسودن دو سنگ بهمدیگر پارهٔ آتش بجهید

فردوسی در همان داستان گوید که مردم با پسودن سنگ و آهن بهمدیگر آتش پدید آوردند.

هر آنکس که بر سنگ آهن زدی ازو روشنایی پدید آمدی

آتشزنه یا آتشگیره ابزاری که در پارینه با آن آتش پدید میآوردند، سه گونه بوده : سنگین، آهنین، چوبین، یا آتشزنه سنگین و آهنین، آهنین وچوبین، سنگین و چوبین.

چون روزگاری که از سنگ ابزارهای زندگی مردم فراهم میشد (paléolitique - néolitique) پیش از روزگاری است که آهن بکارمیرفته، میتوان گفت آتشزنه سنگین یعنی پدید آوردن آتش با پسودن سنگی بسنگ دیگر، پیش از آتشزنهای دیگر بکار برده شد. آنچنان که میدانیم آدمی در آغاز ابزارها وهر آنچه از برای زندگی خود بدان نیازمند بود، از چوب و استخوان وشاخ وبویژه ازسنگ میساخت، در همین روزگاران است که با تراشیدن سنگها در ساختن ابزارهای شکار وجز این، بشرارهٔ آتش برخوردند. اینگونه ابزارهای سنگی فزون وفراوان درمغاکها که آشیان مردم پیشین بوده، بجای مانده است. ازین روزگاران که بگذریم، میرسیم بروزگاری که توانستند آهن را بکار برند. از همان آتشی که در پسودن دو سنگ بهمدیگر، فراهم آوردند، بگداختن و نرم کردن آهن کامیاب شدند. ازین پس از ابزارهای بهتر آهنین برخوردار شدند. پیشرفت آدمی در زندگی از همان روزیاست

که توانست بدستیاری آتش بآهن دست یابد.

در همه سنگها کم وبیش آتش نهفته‌است، چخماخ (silex) بیش از سنگهای دیگر از آن بهرمور است.

در میان این آتشزنهای گوناگون آتشزنه‌چوبین بیشتر بکارمیرفت. بآزمایش دریافته‌بودند که‌بامالیدن دوچوب‌بهمدیگرآسانترمیتوان‌بآتش رسید. مته آتشزنه یا برماهه‌چوبی(= پرماه، پرمهه، پرمه، برما، ماهه) نزدبسیاری ازمردم جهان‌بکارمیرفت. گفتیم[۱] نزد هندوان دو چوب آتشزنه ارنی arani خوانده میشود و امروزه هم در پرستشگاه درهنگام ستایش اگنیAgni پروردگارآتش ، از برای برافروختن آتش بکار میرود. این دو پاره چوب که یکی‌نرم و دیگری سخت‌تر است، مادر وپدر آتش دانسته شده وازدرخت پیپل (Ficus religiosa) گرفته میشود .

یکی ازین دو پاره چوب، تاك زیرین (Adharārani) و دیگری تاك زبرین uttarārani خوانده شده یا آتشزنه مادینه و آتشزنه نرینه[۲]

گذشته ازینکه درریك ودا گفته‌شده که ماتریشون Mātarishvan خداوند آذرخش، آتش را از آسمان از جای دور و از بارگاه خداوندان بر گرفته بمردم رسانید[۳]، در جای دیگر ریگ ودا آمده که ایندرا Indra آتش را ازمیان‌دوسنگ پدیدآورد[۴]. در اترووداAtharva - veda گفته‌شده که یك برهمن بنام اترون Atharvan با پسودن دوچوب بهمدیگربآتش‌رسید[۵].در داستان یونانی آتشزنه‌ساخته وپرداخته هرمس Hermes (- Mercurius)دانسته شده ، اما آنچنان که یاد کردیم پرومتئوس آن را ازبارگاه خداوند بزرگ زاوش ربوده بزمین رسانید و بگفتهٔ‌دیودر یونانی که درمیان سالهای۶۰-۳۰ پیش از مسیح تاریخ خودرا نوشت، اختراع آتشزنه

۱- نگاه کنید بصفحه ۹۲ همین کتاب

۲- نگاه کنید به ، Sanskrit-English Dictionary by Monier Williams, Oxford 1956, p. 86.

۳- Rigveda 1, 93 , 6

۴- Rig veda 2, 12, 3

۵- Atharva - veda 6, 16, 1۵

از خود پرومتئوس است[۱]

در داستان دیرین یونان یادشده که پرومتئوس آتش را پس از ربودن از آسمان در یك ساقهٔ رازیانه پنهان کرده بزمین آورد.

رازیانج، آنچنان که گیاه شناس فرانسوی تورن فور Tournefort که در سال ۱۶۵۶ میلادی زاییده شده و در ۱۷۰۸ در گذشت، در سفر خود به یونان، نوشته، رازیانه (رازیانج fenouil) دریونان به‌بزرگی درختی است.

این گیاه را که در یونانی Marathon خوانند در همه جای یونان‌بسیاربرومند میشود و بویژه در فالر Phaler نزدیك آتن‌فزون وفراوان دیده‌میشود. وی گویداین درختچه از یك پوست سخت پوشیده شده و ساقه آن پر است از مغز سفیدی که‌اگر خوب خشك شود، مانند یك فتیله میسوزد و دیرگاهی آتش را نگاه میدارد. آن‌مغز بآرامی میسوزد بی‌اینکه‌به پوست گزندی برسد. این است که ساقه این گیاه ازبرای بردن‌آتش از جایی‌بجای دیگر بکارآید. دریانوردان‌ما ازآن ساقه‌ها اندوخته، بکار برند آنچنانکه در روزگاران پیش هم چنین میکردند.

پس از دانستن اینکه این گیاه در خاك یونان چون درختی پرورش میشود، میتوان دریافت که چرادر داستان‌یونانی گفته‌شده: پرومتئوس‌آتش‌را از آسمان ربوده در یك شاخه رازیانه پنهان کرده بروی زمین‌آورد[۲].

پلینیوس نیز از پسودن دو چوب بهمدیگر ویدیدآوردن آتش یاد کرده‌است[۳].

گذشته از آتشزنه که واژهٔ رایج فارسی است، زند نام چوب زبرین و زنده

۱ - نگاه‌کنید به: Diodore de Sicile Traduit par F. Hoffer, Tome II(V.67), Paris 1951, p. 66 ;

Mythes sur l'origine du feu , par J. O. Frazer, traduit par M. Drucker, Paris 1931 , p. 235-240 ;

Le feu, par Jean - pierre bayard, Paris 1958, p. 154

۲ـ دربارهٔ رازیانه که درگیاه شناسی‌از تیرهٔ Foeniculum شناخته شده وبلندی‌آن تا دو متر میرسدو در آشوری شمارو Shamaru خوانده شده و در عربی شمار گردیده ، نگاه کنید به شرح اسماءالعقار باهتمام ماکس مایرهوف Max Meyerhof ، قاهره ۱۹۴۰ ص ۳۸ و ۱۷۵ شمارهٔ ۳۵۱ و به مخزن الادویه چاپ بمبئی ۱۲۷۴، ص ۲۸۴

و نیز نگاه‌کنید به:

Flore de l'Iran, par Parsa, vol. II Téhéran 1948, p. 794

۳ـ نگاه‌کنید به : Pline II, 111,1

نام‌چوب‌زیرین‌است که ازمالیدن‌آنها‌بهمدیگر آتش‌پدیدآورند، این‌دونام درفرهنگها یادگردیده است. در پزشکی نیز دواستخوان دست را که روی هم افتاده،ماننددوابزار آتشزنه، زنداعلی(Cubitus)و زنداسفل(Radius)خوانند[1]. درباره این‌واژه که‌عربی دانسته شده[2]باید گفت که پیوستگی‌با«زند و پازند» ندارد.

هم‌چنین واژه خف (بفتح اول) در فرهنگها آتشگیره یاد شده و در لغت‌اسدی آمده، خف رکوی‌سوخته بود. عنصری گوید :

کزو بتکده گشت‌هامون‌چو کف بآتش همه سوخته همچو خف

باز در لغت اسدی‌آمده: پود بتازی خف بود [آن] که‌آتش از سنگ برآید و دروگیرد و بترکی قاو گویند وپده نیز گویند. منجیک گوید:

گر برفکنم گرم دل خویش بگو گرد بی‌پود زگوگرد زبانه زند آتش

در صحاح الفرس آمده: پده بمعنی بده ، رودکی گفت:

آتش هجرانترا هیزم‌منم ، وآتش دیگرت را هیزم پده

در ادبیات ما نیز واژه‌های تازی مرخ و عفار که یکی‌چوب‌آتشزنه‌نر و دیگری چوب آتشزنه ماده دانسته شده بسیار بکار رفته . منوچهری گوید :

جشن سده امیرا رسم کبار باشد این آین کیومرث و اسفندیار باشد

زان برفروزکامشب اندر حصارباشد او را حصار میرا مرخ و عفارباشد

و هشت شعر دیگر این قصیده دروصف‌آتش است.

جلال‌الدین بلخی (رومی) درمثنوی‌آورده:

تا نمانی صفر و سرگردان چوچرخ تا نسوزی تو زبی‌مغزی چو مرخ[3]

زمخشری در مقدمةالادب واژه مرخ را به بید دشتی ، بیدمرغزاری و عفار را به بید سرخ گردانیده‌است[4].

۱ــ در بحرالجواهر، چاپ طهران۱۲۸۸ آمده است، ساعد مرکب است از دو استخوانی که پهلوی هر دو بهم نهاده شده. آنکه آخرآن سوی انگشت نر است زند اعلی گویند ودیگری که آخر وی سوی انگشت کلیک (کوچک) است زند اسفل‌گویند .

۲ــ نگاه کنید به جمهرة اللغة ابن‌درید ، چاپ حیدرآباد دکن۱۳۴۵، جلد ۲، ص۲۶۰، ستون ۲. سطر ۲۲

۳ــ مثنوی چاپ علاءالدوله ، طهران۱۲۹۹، ص۲۲شعر ۲۸

۴ــ مقدمةالادب طبع‌لیپسیا ۱۸۴۳، ص۱۷

ابن درید در جمهرةاللغة آورده: والمرخ نبت معروف الواحدةمرخة و هوشجر بسرع‌قدح النار . . . والعفار شجر کثیرالنار یتخذمنه الزناد الواحدة عفارة . . .[۱]

*

چنانکه میدانیم گروهی ازجغرافیا و تاریخ نویسان در سخن از شهرهای‌ایران بسیاری از آتشکده‌ها را که در روزگاران آنان هنوز روشن بـود یاد کـرده‌اند و از بسیاری از آنان چون یعقوبی (در البلدان) و ابن‌الفقیه و ابن خردادبه و ابن رسته و اصطخری و ابن حوقل و ابن‌البلخی ومسعودی و یاقوت وابوالفدا (در تقویم البلدان) وحمدالله مستوفی (در نزهةالقلوب) و زکریا قزوینی (درآثارالبلاد)، همچنین ازتاریخ سیستان و حمزه اصفهانی و فتوح البلدان بلاذری و مجمل التواریخ و جز اینها یادداشتهای‌فراوانی گردآورده‌ام. امیداست‌آنها رابا آثار فروریخته آتشکده‌ها که در سراسر ایران دیده میشود و برخی از مسجدهای کنونی که آتشکده بوده، در گفتاری جداگانه یاد کنم.

---

۱ ـ نگاه‌کنیدبه جمهرةاللغة جلد۲، ص ۲۱۵، ستون۱ سطر۵ ؛ ص۳۸۰ ستون۲ سطر ۱۳
درباره مته آتشزنه یا برمامه آتشگیره (Fire drill) نگاه کنید به :

Encyclopaedia of Religion and Ethics edited by James Hastings. Edinburg 1955. Vol. VI, P. 27 a

Harmsworth, History of the world. London 1914, Vol. I, P. 188

Silex, briquet, allumettes, dans la Revue Miroir de l' Histoire. No 160, avril 1963

هفت کشور

در جلد یکم یشتها از هفت کشور و نامهای آنها در اوستا یاد کردیم[1]. اینك دیگر باره درین گفتار نامهای آنها را در سانسکریت و نامهای آنها را در پارسی آنچنانکه در مقدمهٔقدیم‌شاهنامه که از نیمهٔ سدهٔ سوم‌هجری‌بجای مانده یاد میکنیم .

واژهٔ کشور در فرهنگها به اقلیم گردانیده شده است. زمخشری نیز در مقدمهٔ الادب آورده: «اقلیم، کشور از هفت حصهٔ زمین یك‌حصه اقالیم»[2]

یاقوت حموی در معجم‌البلدان در ذکر اقالیم آورده: «قال ابوالریحان، قسم ـ الفرس الممالك المطیفة بایرانشهر فی سبع کشورات وخطوا حول کل مملکة دائرة و سموها کشوراً و کشخراً اشتقاقهما علی‌ماقیل من کشسته وهو اسم‌الخط فی‌لغتهم...»[3]

ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم از هفت اقلیم یاد میکند[4] واژه اقلیم که در زبان‌ما نیز راه‌یافته بجای کشوربکارمیرود، دراصل‌یونانی‌است: کلیمه klima در لاتین clima

کشور از واژه های بسیار کهنسال ایرانی است :

زبانگ بوق‌وهول کوس‌هزمان	درافتد زلزله درهفت کشور (عنصری)
اگر شاه هر هفت کشور بود	چوآمیزه‌موشد مکدر بود (دقیقی)[5]

در اوستا هفت کشور و نامهای هریك از آن هفت پارهٔ زمین بسیار یاد گردیده است .

در گاتها سرودهای زرتشت که کهن‌ترین بخش اوستاست بجای‌هفت کشور، هفت بوم (بومی bumi) آمده است[6]. درهمین‌ویسپرد،در کرده ۱۰پارهٔ ۱ نامهای‌هفت کشور چنین آمده :

۱ـ یشتها جلد یکم صفحه ۷۵ و ص ۴۳۱ـ۴۳۳

۲ـ مقدمةالادب لجارالله الزمخشری لبسیا ۱۸۴۳، ص۸

۳ـ معجم‌البلدان المجلدالاول ، مصر ۱۳۲۳ ص ۲۵

۴ـ کتاب‌التفهیم بکوشش جلال همایی، تهران ۱۳۱۸ ص ۱۹۶ـ۲۰۰

۵ـ آمیزه مو = مردم دومو، نگاه کنید به گنج بازیافته ، گردآورده‌دبیرسیاقی ص ۷۹

۶ـ نگاه کنید به یادداشتهای گاتها ، گرد آورده نگارنده ص ۱۴۷

ارزهی Arezahi، سوهی Savahi ، فرد دَفشو Frada-dhafšu ، ویدِ دَفشو Vida-dhafšu ، وئورو برشتی Vōuru-barešti و ئوروجرشتی Vōuru-jarešti ، خونیرث Xvaniratha . این کشورها را بارتولومه بترتیب کشورغربی- کشور شرقی - کشور جنوب شرقی - کشور جنوب غربی- کشور شمال غربی- کشور شمال شرقی- کشورمرکزی دانسته است[1].

در اوستا این کشورها با هم هپتو کرشور Haptō-karšvar یا کرشون karšvan خوانده‌شده‌است . درسنگنبشته‌های‌پارسی‌باستان که‌ازروزگارهخامنشیان بما رسیده این واژه بجای نمانده ، بیشك اگر بجای مانده بود، بایستی همانند واژهٔ اوستایی«کرشور» باشد[2] .

کشور از ریشهٔ کرش Karš درآمده که در فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۲۱ باجزء پئیری pairi بکار رفته بمعنی‌شیار کردن وشخم‌زدن.همین واژه در گزارش پهلوی اوستابه‌کیشتن kištan - کشتن گردانیده شده است. کشتن یعنی شیار کردن یا با خیش (= گاوآهن) خط کشیدن. ازهمین بنیاد است واژهٔ کرش karša که چندین بار در اوستا آمده ، چنانکه در فرگردنهم وندیداد پارهٔ ۱۰ و پارهٔ ۱۱ و فرگرد ۲۲ پارهٔ ۲۰ و جزاینها ودرگزارش پهلوی گردانیده شده به کیش kiš . اسم مفعول کرشته karšta درفارسی کشته شده است .

ازواژه‌های کرشو karšu که دریسنا۱۱ پارهٔ۲ آمده و کرشیونت karšivant که در فرگرد ۳ و ندیداد پاره ۲٤ و کرشا karšā که درفرگرد ۹ و ندیداد پارهٔ

۱ـ نگاه کنید به : Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Strassburg 1904

۲ـ واژه‌هایی‌که در اوستابدو هیئت‌آمده بسیاراست ، اوروثور uruthvar = اوروثون uruthvan روده ، ثنور thanvar - ثنون thanvan کمان، أیر ayar = این ayan روزکه‌درواژه پریر بجای مانده؛ پریروزت سحرچون نسیم بادشمال همی رساند باروا‌ح‌بوی عنبرتر (انوری) ، زفر zafar = زفن zafan زفر، پوزه ،
خدای خوانند‌آن سنگ راهمی‌شمنان چه‌بیهده‌سخن‌است‌این که‌خاکشان‌بزفر(فرخی).
از اینکه حرف «ر» از واژه اوستایی کرشور افتاده، در فارسی کشور شده مثالهای فراوان داریم‌که از زبانهای باستانی «ر» پیش‌از«ش» افتاده است، ارشتات Arštāt = اشتاد؛ ارشاك Aršāka = اشك، ترشن Taršna = تشنه وجز اینها، نگاه‌کنید به یسنا بخش دوم ص ۱۲۶ .

۱۲ آمده، درهمه این پاره‌ها جایی اراده شده که بر آن کشت کنند یا زمینی که پیرامون آن راشیار کشند ، چنین جایی است که در پهلوی کیش ویچار kish vičār و در پارسی کشتزار گوییم. یئوکرش yao - karš که درفرگرد ۳ وندیداد پاره ۳۰ آمده یعنی کشت گندم (کشت جو و دانه).

در سانسکریت نیز کرش Karsh بمعنی شیار کردن است .

نظر باین ریشه و بنیاد «کشور» پاره‌ایست از کرهٔ زمین که گردا گرد آن شیار کشیده یا بعبارت دیگر، خاکی است که دور آن خطی کشیده شده و آن را مرزشناخته واز پارهٔ دیگر زمین جدا ساخته‌اند. این چنین کشور پاره‌ایست از زمین پهناور، فراخناک‌تر از مفهومی که در فارسی باین واژه میدهیم و بمعنی مملکت میگیریم :

اگر سر بسر تن بکشتن دهیم   از آن به که کشور بدشمن دهیم (فردوسی)

همانند واژهٔ کشور چندین واژه دیگر هست که درفارسی مفهوم آنها تنگتر از مفهومی است که درروزگاران گذشته درزبانهای باستانی ایران داشتند ، از آنهاست خشثر ، Xšathra که درپارسی باستان واوستا بمعنی پادشاهی وشهریاری یا مملکت است و در فارسی شهر شده بجای بلدة عربی بکار میرود چون شهر تهران . در پارینه سراسر مرز وبوم ایران زمین بزرگ را ایرانشهر می گفتند . در واژه شهریار که بمعنی پادشاه است ، مفهوم دیرینهٔ آن بجای مانده است . دخیو Dahyu = دنگهو Danhu = دئینگهو dainhu ، درپارسی باستان دهیو Dahyu بمعنی کشور (بمفهوم امروزی)و مملکت است . دهیو سرزمینی بوده که بر آن یك خشترپاون Xšatrapāvan = شهربان (Satrapes) گماشته بود چون دهیو مصر و دهیو بابل و جزاینها . روستاك (معرب آن رستاق و رزداق) در پارینه نام سرزمین بزرگی بوده دارای چندین ده و آبادانی و کشتزار، امروزه ازآن دیه (= ده) اراده کنند :

روستایی گاو در آخر ببست   شیر گاوش خورد و برجایش نشست (مثنوی) .[1]

درپارسی باستان وردن Vardana ، دراوستا ورزن Verezena[2]، درسانسکریت

۱ــ نگاه کنید بیادداشتهای گاتها ص ۱۲۹

۲ــ نگاه کنید بگاتها (گزارش دوم) صفحهٔ یس ــ

Vrjana بمفهوم واژهٔ شهر کنونی است ، در فارسی برزن شده ، بمعنی کوی و محله گرفته میشود .

آمد این نوبهار توبه شکن   پرنیان گشت باغ و برزن و کوی (رودکی)

✡

در نامهٔ پهلوی « دین آکاسیه » که بندهشن خوانده میشود در فرگرد هشتم در بارهٔ هفت کشور چنین آمده [۱] :

در چگونگی زمین

۱ اندر دین گوید که زمین سی وسه سرتك (گونه) است

۲ آنگاه که تیشتر [۲] باران فروبارید ، از آن دریا پدید آمد ، زمین درهمه جا نم بگرفت و هفت پاره گردید ، آن پاره که در میان جای داده شده ، دربزرگی باندازهٔ شش پارهٔ دیگر است که گرداگرد آنرا فرا گرفته ، آن شش پاره باهم باندازه یك پاره میانگی است که خونیرس است . بآن پاره‌ها « کشور » نام نهادند زیرا هر یك را کشی است [۳] .

۳ پاره‌ای که به کست خراسان است ، کشور « ارزه » است [۴] .
پاره‌ای که به کست خوروران است ، کشور « سوه » است .
و آن دو پاره که به کست نیمروز است کشور « فردتپش » Fradatapš و کشور « ویدتپش » Vidatapš است و آن دو پاره که به کست اپاختر است کشور « وئوروبرشت » Vourubaršt و کشور « وئوروجرشت » Vourujaršt

۱ ــ در دین آکاسیه که بندهشن بزرگ ایرانی خوانده میشود ، در فصل (= فرگرد) هشتم از هفت کشور یادگردیده ، اما در بندهشن Justi در فرگرد یازدهم و در بندهشن West نیز در فرگرد یازدهم است ، نگاه کنید به : Zand-ākāsīh by Behramgore Anklesaria, Bombay 1956, p. 90
Bundehesh von Fer. Justi, Leipzig 1868, S. 12 und S. 20
Sacred Books of the East, vol. V, edited by Müller, Oxford 1880 p. 32 - 33

۲ ــ دربارهٔ تیشتر = تشتر = تیر = فرشتهٔ باران نگاه کنید به جلد یك یشتها ص ۳۲۴ ۳۷

۳ ــ کش که در متن پهلوی آمده ودرزبانهای اروپایی به Circumference, kreis گردانیده شده باید همان واژه‌ای باشد که گفتیم واژهٔ کشور از آن درآمده و آن شیار وخطی است که گرداگرد هریك از هفت پارهٔ زمین کشیده شده است .

۴ ــ در بارهٔ کست (سوی ، طرف) و خراسان = خوراسان (مشرق) وخروران = خوروران (مغرب) و نیمروز (جنوب) و اپاختر (شمال) نگاه کنید بگفتار « چارسو » در هرمزدنامه ، نگارش نگارنده ص ۳۸۹ ــ ۴۰۲

است و آن که در میان آنهاست ، خونیرس خوانند.

٤ از کشوری بکشور دیگر نتوان شدن جز برهنمایی و یاری یزدان .

٥ گفته شده درمیان «ارزه» و «سوه» و «خونیرس» دریایی است ، بهری ازدریای فراخکرت[1] پیرامون آن است ودرمیان «فردئیش» بیشه‌ای (جنگلی) است و در میان « وروبرشت » و « وروجرشت » کوه بلندی برخاسته آنچنانکه کشوری را بکشور دیگر پیوسته (اما) ازاینجای بجای دیگر نتوان شدن .

٦ خونیرس ازهمه نیکوییهای شش کشور دیگر بهره‌ور است واهریمن چون این برتری که خونیرس راست ، [بستیزه] درآنجا آسیب بسیار پدیدآورد ، چه او دید که خونیرس از کیانیان و مردان برخوردار است و دین نیك مزدیسنا به خونیرس داده شده وازاینجاست که دین بکشورهای دیگر برند وسوشیانت[2] در خونیرس زاییده خواهد شد ، کسی که اهریمن را براندازد و تن پسین برانگیزد و رستاخیز برپا کند .

٧ گفته شده ، بسا مردان نیرومند از خونیرس بدر آیند ، سرانجام دیو دروغ زشت از کشور خونیرس و از کشورهای دیگر رانده شود .

همچنین درفرگرد۲۹ «بندهشن» ازهفت کشوریاد گردیده و گفته شده ، هریك ازین کشورها را « ردی » است و نامهای این ردان نیز یاد شده ، زرتشت « رد » کشور خونیرس و همه کشورهای دیگر خوانده شده ، اوست «رد» سراسر جهان پاکان ، از اوست که همه دین پذیرفتند . . .[3]

در نوشتهای دیگر پهلوی نیز بنامهای هر هفت کشور برمیخوریم ، از آنهاست نامۀ «زند وهومن یشت»[4]. در«داتستان دینیك» آمده:درهنگام پدیدآمدن سوشیانت،از هریك ازین کشورها ، یکی از پاکان (از آنان نیز نام برده شده) یاری خواهند برخاست و از یاوران جاودانی سوشیانت خواهند بود[5] در « مینوخرد » گفته شده که

۱ - فراخکرت، دراوستا وئوروکش Vouru kasha دریای گرگان (خزر) است.
۲ - سوشیانت موعودی است که در پایان زندگی این جهان ظهور خواهد کرد .
۳ - Zand - Akāsīh (بندهشن بزرگ) p. 253
۴ - بهمن یشت فرگرد۳پارۀ ۴۷ . نگاه کنید به:
Sacred Books of the East vol. XVIII , p.223
۵ - داتستان دینیك فرگرد ۳۶ پارۀ۵. S.B.E vol. XVIII, p. 79

خورش‌مردم ارزهی وسوهی وفردذفش وویدذفش‌وورو برشت‌ووروزرشت vouru zaršt
شیر است ' چیز دیگر نخورند ، هرآنکه شیرخورد تندرست‌تر و نیرومند تر است و
زنانی که شیرخورند آسان‌تر بچه‌آورند[۱] .

در اوستا و نوشتهای پهلوی ازخونیرس بیش ازشش کشور دیگر یاد گردیده ،
زیرا این کشور که در میان کشورهای دیگر است ، جایگاه ایرانیان شناخته
شده است .

در اوستا این کشور میانگی ، خوانیرث Xvaniratha خوانده شده ، شاید
معنی لفظی‌آن«از گردونهای خوب برخوردار »» باشد[۲] .

بسا در اوستا خوانیرث با صفت بامیه bāmya آورده شده یعنی بامی یا
درخشان و فروزان و روشن و تابناك[۳] چنانك در مهریشت پارهٔ ۱۵ ' رشن یشت پارهٔ ٥ ،
یسنا ، هات ٥٧ پارهٔ ۳۱ ، وندیداد فرگرد ۱۹ پارهٔ ۳۹ وجز اینها . آنچنانکه بزودی
خواهیم دید در دیباچهٔ شاهنامه ، خنرس بامی‌آمده است[۳]

درتاریخ طبری و تاریخ حمزهٔ اصفهانی و کتاب‌التنبیه مسعودی و معجم‌البلدان
یاقوت‌خنرس ـ خنیرث ـ خنیارث ـ هنیره یاد گردیده‌است[۴] .

در نوشتهای فارسی در جایی که نامهای هرهفت کشور یاد شده ، درمقدمهٔ قدیم
شاهنامه است و این مقدمه کهنترین نمونهٔ فارسی است که ازنیمهٔ سومین سدهٔ هجری
بجای مانده است . آنچنان که میدانیم ابن‌المقفع درحدود سال ۱٤۲ تاریخ پادشاهان
ایران را که خدای نامه نام داشت از پهلوی بعربی گردانید و این ترجمهٔ ابن‌المقفع
که بدبختانه از میان رفته است نزد قدماء مؤلفین عرب‌نیز همچنان معروف بوده‌است
بخدای‌نامه یا سیر الملوك .

۱ ـ مینوخرد فرگرد ۱۶ پارهٔ ۹ ـ ۱۲، نگاه کنید:
Mainyo-i-Kharad by West, London 1871

۲ ـ نگاه کنید به:
Altiranisches Wörterbuch von Bartolomae, S.p. 1864

۳ ـ در بارهٔ واژه بامی نگاه کنید به خرده اوستا گزارش نگارنده ص ۹۹

۴ ـ تاریخ طبری جلد ۱ ص ٥۲۹ و نگاه کنید به بیست مقاله قزوینی بکوشش اقبال ص
۲٥ ـ تاریخ حمزه اصفهانی چاپ برلین ص۳٤ ـ کتاب التنبیه والاشراف چاپ قاهره سال۱۳٥۷
ص ٦۹ ـ معجم‌البلدان چاپ مصر جلد ۱ سال ۱۳۲۳ ص۲٥

چند تن دیگر پس از ابن المقفع سیرالملوك هایی بعربی ترتیب داده‌اند ، از آنهاست شاهنامهٔ ابومنصوری بفارسی . فردوسی شاهنامهٔ خود را از روی شاهنامهٔ ابومنصوری بنظم کشیده نه‌ازشاهنامهٔ دیگری . پس ازشاهنامهٔ منظوم‌فردوسی‌وتوجه مردم بدان شاهنامهٔ ابومنصوری از میان رفت . این ابومنصور ، کسی که شاهنامهٔ فردوسی از روی شاهنامهٔ منثور اوست ، ابومنصور محمدبن عبدالرزاق طوسی‌است . او از اعیان دولت سامانیان و چندی حاکم طوس و نیشابور بوده و سپس درسال ۳۴۹ و ۳۵۰ دو مرتبه بسپهسالاری کل ولایات خراسان کـه از اعظم مناصب دولت سامانیه بوده نایل گردیده و بالاخره در سال ۳۵۱ مسموم و مقتول شده‌است. شاهنامه معروف بابومنصوری ، بفرمان همین ابو منصور گردآوری شده‌است . تاریخ‌اتمام تألیف مقدمه واصل‌خود شاهنامه‌ابومنصوری بطور تحقیق چنانکه در خود مقدمه مذکوراست درماه محرم سال سیصد وچهل وشش هجری بوده است .

این‌مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری که در دیباچه برخی ازشاهنامه‌ها بجای مانده ، قدیمترین یادکارنثری است که از زبان فارسی‌پس ازاسلام تاکنون بما رسیده ومقدمه ایست که پیش ازسلطان محمود غزنوی وفردوسی وجود داشت . اینك چند سطری‌از آن مقدمه که در آن نامهای هفت کشور بجای مانده :

«اکنون یاد کنیم ازکارشاهان وداستان ایشان ازآغاز کار ، آغازداستان ، هر کجا آرام‌گاه مردمان بود بچهارسوی جهان از کران‌تا کران این‌زمین‌رابببخشیدندو بهفت بهر کردند و هـربهری را یکی کشور خواندند . نخستین را ارزه خواندند ، دوم را شبه خواندند، سوم را فرددفش‌خواندند، چهارم‌را ویددفش‌خواندند ، پنجم را وروبرست خواندند ، ششم را وورجرست‌خواندند، هفتم را که میان‌جهان است‌خنرس بامی خواندند . و خنرس بامی‌این است که ما بدو اندریم و شاهان او را ایران شهر خواندندی . . . [1]

هپتو کرشور Haptō karšvar درأوستا و سپت دویپ Sapta dvipa در

۱ ـ نگاه کنید به مقدمهٔ قدیم شاهنامه بقلم میرزا محمدخان قزوینی، دربیست‌مقاله باهتمام عباس اقبال ، طهران ۱۳۱۳ ، [illegible] ۱ ـ ۶۴

سانسکریت بخوبی گویاست که بخش شدن زمین بهفت بهر نزد ایرانیان ونزدهندوان هردوازیك آبشخوراست. آنچه دربارهٔ هفت کشورازفرگرد یازدهم ودوازدهم بندهش (دین آگاهی) یاد کردیم بخوبی یادآور سپت دویپ هندوان است. آنچنانکه در مهابارانا و ویشنوپورانا آمده‌است[1] نزدهندوان‌بجای کرشور (= کشور)، دویپ آمده و این واژه مرکب است ازدوی dvi وآپ āp، لفظاً یعنی میان دوآب یا سرزمینی که میان‌آب‌جای گرفته یاآبخست(= جزیره). بجای‌خوانیرث(خنیرس)ایرانیان، نزد هندوان جمبو دویپ Jambu dvipa آمـده و آن در میان شش دویپdvipa (= کشور)دیگرجای گرفته، این‌است که نریوسنگ Neryosang دستورپارسیان در سدهٔ دوازدهم میلادی[2] در ترجمهٔ اوستای‌خود (یسنا)، واژهٔ خوانیرث را به جمبو دویپ گردانیده است. گفته شده کوه افسانه‌ای هندوان مرو Meru که بجای المپ (Olympus) یونانیان است در دل یا مرکز جمبو نهاده شده وهمهٔ ستارگان رونـده گرداگردآن کوه در گردش‌اند. این کوه مانندپیاله گل نیلوفر(Lotus) دانسته‌شده که برگهای‌آن، شش دویپ (کشور) دیگرراساخته‌است، رود گنك‌ازآسمان به‌سرهٔ آن کوه‌فروریزد واز آنجاچهار رودشده، بجهانی که درپیرامون‌آن استروان گردد.

سراسر کوه « مرو » از زر و گوهراست، بر زبرآن، پایگاه برهما Brahma دانسته شده، درآنجاست که پروردگاران و ریشیها (Rishis) یا سرایندگان ودا Veda و پاکان و گندرو (Gandharvas) یا ایزدان و باشندگان جهان مینوی و آسمانی انجمن کنند و بدیدار هم آیند. شش دویپ دیگر در سانسکریت چنین خـوانده شده. پلکش Plaksha – شلمالی Shalmali – کوش Kuša – کرونچ Kraunča – شك Shaka –پوشکر Pushkara. گرداگرد این‌هفت‌دویپ(کشور) را هفت دریای (سمودر Samudra) بزرگ گرفته‌است: دریای‌نمك یاآب شور = لاون Lavana ، دریای‌شکرآب = ایکشو Ikshu ، دریای‌باده یامی = سوراSurā[3] ،

۱ - Mahabharata VI 155 f.f. ; Vishnu - purana II 2, 1

۲ ــ نگاه‌کنید به خرده اوستا گزارش نگارنده، ص ۱۷۹

۳ ــ سوراSurā، در اوستا هورا Hurā در آفرین گهنبار پارهٔ ۴ وفرگرد ۱۴ وندیداد پاره ۱۷ بکاررفته است.

دریای کره آب‌شده = سرپی Sarpi ، دریای ماست یادوغ = ددهی Dadhi ، دریای شیر = دوگد Dugdha[1] ، دریای آب = جل Jala[2] .

۱ ـ همچند واژهٔ دوگد در فارسی «دوغ» میباشد از ریشه دوختن = دوشیدن.

۲ ـ دربارهٔ هفت کشور نگاه کنید به :

Ostiranische Kultur von Geiger.Erlangen 1882. S 303-304;
Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft
6. Band , Leipzig 1852 , S . 85 - 86 ;

دکتر اون والا Unvala که در نهم آوریل ۱۹۶۱ درگذشت در یادنامه مدی بخشی از دیباچه شاهنامه ابو منصوری را که از هفت کشور یاد شده بچاپ رسانیده است نگاه کنید به :

Modi Memorial volume , Bombay 1930 , p. 131 - 135 .

سوگند نامه

سوگند

داوری خدایی ـ آزمایش ایزدی

مه په راست ، مه په دروغ سوگنت مخور[1]

جز راست مگوی گاه بیگاه تا حاجت نایدت بسوگند[2]

چون درچندین جای اوستا ازآزمایش ایزدی یاد شده و درنوشتهای بسیاری از مردم کهنسال دیگرجهان‌ازآن‌سخن‌رفته، اینست که دراین‌جادیگربار بیشتر بآن میپردازیم[3] وپس ازیاد کردن این‌آیین نزد مردم دیگر درباستان ، بآنچه در اوستا و نوشتهای پهلوی درین باره‌آمده ، بهتر برمیخوریم .

در ادبیات فارسی و در داستان ما ، بنظم و نثر باینگونه آزمایشهای ایزدی برمیخوریم. یاد کردن برخی‌ازآنهادرین گفتار، راهنمایی‌است‌بسوی‌صدهاآزمایشهای دیگر که کم وبیش در میان همه مردم جهان در پارینه رواج داشت. در پایان این گفتاریك سوگند نامه را آنچنان که بما رسیده، خواهیم آورد .

درروزگاران گذشته‌یکی‌ازراههای‌حل‌دعوا، مبارزهٔتن‌بتن‌بوده که‌درفارسی مرد و مرد[4] و درزبانهای اروپایی‌دوئل duel(درلاتین‌duellum) گویند.راه‌حل‌دیگری که درسراسرروی‌زمین‌رواج داشت،آنست که‌درزبانهای‌اروپایی‌اردال(ordeal - ordal- ordalie)گویند. این‌واژه ازآلمانی باستان‌یا ژرمنی است که درزبان‌آلمانی کنونی Urteil شده‌و بمعنی داوری یا حکم وقضاء بکارمیرود. اردال‌آنگاه بجای آورده میشد که دوطرف دعوا، پیشمار و پسمار (مدعی ومدعی علیه)[5] ازبرای اثبات حقانیت خود هیچگونه گواهی نداشتند ، بناچار بخداوند روی‌آورده ازاوخواستار بودند که درست

---

۱ ـ اندرز آذر پادمهراسپندان‌پاره۴۰،نگاه کنیدبه،
The Pahlavi Texts, Bombay 1899, p.4

۲ـ دیوان ناصرخسرو تهران ۱۳۰۴،ص ۹۰

۳ـ نگاه‌کنید به یشتها جلدیکم، یادداشتهای ص ۵۶۷ ـ ۵۷۳

۴ـاخبارالطوال دینوری قاهره ۱۹۶۰ص۱۲۳

۵ـپیشمار و پسماربمعنی مدعی ومدعی علیه درنامهای پهلوی بویژه در هماتیکان هزار داتستان ، بسیار بکاررفته، همچنین در نوشتهای پازند و پارسی بآنها برمیخوریم ، پیش +مار، پس+ مار ، جزء اخیر همان است‌که در فارسی آمار و اماره گوییم .

را ازنادرست بشناساند . در اینجا داوری باخداست ، اوست که تواندآنچه پوشیده و پنهان است ، هویدا ساخت . بناچار دوطرف باید تن بآزمایش دردهند ، هر کدام که رستکار درآمد، حق با اوست . این‌است که اینگونه داوری یامحاکمه را در رم قدیم داوری ایزدی یا فرمان آسمانی میخواندند و dei Judicia میگفتند ودر زبانهای اروپایی کنونی‌چون‌آلمانی وانگلیسی‌وفرانسه Gottesurteil، Judgment of God، Jugement de Dieu گویند .

در اوستا داوری‌ایزدی ورنگه varanh(varah) خوانده‌شده‌ودرپهلوی‌ور var گردیده،این‌واژه ازمصدر ور var درآمده که دراوستابمعنی‌باور کردن و بر گزیدن و بازشناختن و گرویدن ودین آوردن است . درپارسی باستان وسانسکریت نیز ور var بمعنی بر گزیدن و بازشناختن‌است ، ازهمین بنیاداست « واور» و« باور » در پهلوی وفارسی .

در سانسکریت داوری ایزدی دیویه divya (div-ya) نامیده میشود، ازواژه دیو Deva که‌خداوندگاراست ساخته‌شده است[1]

در تازی اینگونه آزمایش را محنة (جمع آن محن) خوانند ، ازبنیاد واژه امتحان . خود « امتحان » بهمین معنی داوری ایزدی یا آزمایش خدایی بکار رفته :

آب وآتش‌آمدای جان امتحان نقد وقلبی را که آن باشد نهان (مثنوی)

واژه سوگند که در فارسی بجای قسم عربی آورده میشود[2] ، دربن یك گونه آزمایش ایزدی بوده و درنوشتهای پهلوی بجای ورنگه varanh اوستایی یا اردالی ordälie بکار رفته است . درادبیات فارسی ازسوگند بساهمین مفهوم اراده میشود :

چرا ترسم زنا کرده تباهی بسوگندان نمایم بیگناهی (ویس و رامین)

این است که ما هم این گفتار را که در آزمایش ایزدی است ، « سوگند »

---

۱ – Dictionnaire Sanskrit - Français par N. Stchoupak, L. Nitti et L. Renou, Paris 1959. p. 306

۲ – مرابجان تو سوگند و صعب سوگندی که‌هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی
دهند‌پندم و من هیچ پند نپذیرم که پند سود ندارد بجای سوگندی
شهید بلخی

خوانديم [۱]. سوگندآزمايشي است كه بيگناه را از گناهكار بازشناساند.

در داستانها، بسوگندان آب و آتش بسيار برميخوريم. سوگند باآزمايش بآتش‌رفتن سياوش، يكي‌ازشاهكارهاى شاهنامه است. چون‌سودابه، نامادرى سياوش نتوانست اورا فريفته بكام دل خود رسد، اورا نزد پدرش كيكاوس بمعاشقه با خويش متهم ساخت. كيكاوس ازپسر خود بدگمان شده، درين كاراز موبدان داورى خواست آنان بدو گفتند، سياوش بايد براى نمودن بيگناهي خودبآزمايش آتش تن در دهد:

زهردوسخن‌چون‌برين گونه گشت بر آتش ببايد يكي را گذشت
چنين است فرمان چرخ بلند كه بربيگنا هان نيايد گزند

سياوش ازبراى رفتن‌بآتش با جامهاى سپيد باسب نشست:

هشيوار با جامهاى سپيد لبى پر ز خنده دلى پر اميد
يكي باركي‌برنشسته سياه همي‌گرد نعلش برآمد بماه

آنگاه بنزديك آتش‌رفت واز خدا رستگارى خواست:

چوزينگونه بسيار زارى نمود سيه را برانگيخت برسان دود [۲]
خروشى برآمد ز دشت و زشهر غم آمد جهانرا از آن كار بهر . . . .
سياوش سيه را بتدانسان بتاخت توگفتى كه اسپش بآتش‌بساخت
ز هرسو زبانه همى بركشيد كسي خود واسپ سياوش نديد
يكي دشت با ديدگان پر زخون كه تا او كي آيد ز آتش برون
ز آتش برون آمد آزاد مرد لبان پرزخنده برخ همچو ورد [۳] . . .
چو بخشايش پاك يزدان بود دم آتش و باد يكسان بود

---

۱ - شگفت انگيز است‌كه دربسيارى‌از فرهنگهاى فارسي واژه سوگندياد‌نكرديده‌است، از آنهاست لغت فرس‌اسدى، صحاح‌الفرس محمدبن هندوشاه، مجمع الفرس سرورى، فرهنگ رشيدى، برهان قاطع.

۲ - در شاهنامه چاپ بروخيم جلد سوم صفحه ۵۵۲ در دو جا بجاى سيه «سيه» آمده، درست سيه‌است ومراد اسب سيه‌است. درچند شعر پيش‌گفته شده «يكي باركي برنشسته سياه»، بايد يادآور شدكه سياوش يا سياوخش‌كه دراوستا سياورشن Syāvaršan آمده، لفظاً بمعنى دارنده اسپ سياه است.

۳ - ورد، در اوستا ورذ varedha، درپهلوى ورد شده. ورد عربى بمعني گل سرخ از پهلوى‌گرفته شده است.

چو زان کوه آتش بهامون گذشت خروشیدن آمد زشهر و زدشت[1]

*

نمونه دیگری از آزمایش آتش در داستان ویس ورامین بجای مانده است.

فخرالدین استرآبادی گرگانی بگفته خودش داستان ویس ورامیـــن را ازیك نامه پهلوی درسال ٤٤٠ هجری برشته نظم کشیده است. این داستان یادگاری است که از روزگاران اشکانیان بما رسیده است. پادشاهی ازخراسان زمین (مرو) از زن زیبای خود ویسه، دختر پادشاه ماد، بدگمان شده وی را دوستـدار برادر کهتر خود رامین پنداشت. از برای برکنار کردن این بدگمانی از ویسه خواست که سوگند خورد وبیگناهی وپاکدامنی خود را در رفتن بآتش بنمایاند. درین آزمایش ایزدی، آیین دینی بیشتر ازشاهنامه (در داستان سیاوش) یاد گردیده و واژه سوگند درست بمفهوم دیرین‌خود، داوری ایزدی یاآزمایش خدایی، بکاررفته‌است. موبد شاه به زن خود ویسه گوید:

بدین پیمان توانی خورد سوگند که رامین را نبودش با تو پیوند

اگر سوگند بتوانی بدین خورد نباشد در جهان چون تو خردمند

جوابش داد ویس ماه پیکر بت آزاد سرو یاسمن بر

چرا ترسم زنا کرده تباهی بسوگند ان نمایم بیگناهی

نپیچد جرم نا کرده روانی نگندد سیر ناخورده دهانی

بپیمان و بسوگندم مترسان که دارد بیگنه سوگند آسان

چو در زیرش نباشد نا صوابی چه سوگندی خوری چه سردآبی

۱ـ درسنت‌ایرانیان جای آزمایش سیاوش در ابرکوه (ابرقوه) بوده، شهری که درهشتاد میلی جنوب غربی‌یزدواقع‌است. ابن حوقل و یاقوت گویندکه در آنجا تپه وتل بزرگی‌است از خاکستر آتش‌سیاوش. «وبقرب ابرقویه تلال رمادکالجبال العظام التی‌صمودالتل وتزوله نحومیل ویزعم قوم أنها نارنمرود و هوخطأ، لأن نمرود کـان‌کنعانیاً ومساکنهم ببابل» (صورة الارض، لیدن۱۹۳۹ ص ۲۹۷).

در معجم البلدان یاقوت بتفصیل داستان سعدا (سودابه) دختر تبع (پادشاه یمن) زن کیکاوس‌یادگردیده، جزاینکه باشتباه پسر کیکاوس‌را، کیخسرو یادکرده‌است وبایدسیاوش‌باشد. (نگاه کنید به معجم البلدان به‌ابرقوه). یاقوت آورده، «وبهاتل عظیم من‌الرمادیزعم اهلهاانها نارابراهیم التی جعلت علیه برداًوسلاماً». باربیه دومینار Barbier de Meynard آن را ترجمه کرده، du feu qu' Abraham alluma pour Berdah et Selemah مقصود یاقوت«یانارکونی برداً وسلاماً علی ابراهیم» میباشد

شهنشه گفت ازین بهتر چه باشد | بیا کی‌خود جزین درخور چه باشد
بخور سوگند وز تهمت برستی | روان را از ملامتها بشستی
کنـون من آتشی روشن فروزم | برو بسیار مشك وعود سوزم
تو آنجا پیش دینداران عالم | بدان‌آتش بخور سوگند محکم
هرآن‌گاهی که‌تو سوگندخوردی | روان را ازگنه پاکیزه کردی
مرا با تو نباشد نیز گفتار | نه پرخاش ونه پیکار ونه آزار
... شهنشه خواند یکسر موبدان را | زلشکر سروران وکهبدان را
... ز آتشگاه لختی آتش آورد | بمیدان آتشی چون کوه برکرد
بسی از صندل وعودش خورش داد | بکافور و بمشکش پرورش داد
ز میدان آتشی چون که برآمد | که باگردون سروی همبر آمد
چو زرین گنبدی برچرخ یازان | شده لرزان و زرش پاك ریزان

ویسه گله کنان گوید :

کنون در پیش شهری و سپاهی | زمن خواهد نمودن بیگناهی
مرا گوید بآتش برگذر کن | جهان را از تن پاکت خبر کن
بدان تاکهتر و مهتر بـدانند | کجا در ویس و رامین بدگمانند

چون ویسه بیگناه نبود، دریافت که درآزمایش‌آتش رستگار نخواهدبود.این است که بارامین دوستارخود وبادایه خویش پنهانی‌ازآن گزنددور گشته به ری رفتند ودرخان ومان یکی از دوستان رامین پنهان شدند . شاه موبد پس از آراستن آیین آزمایش وبر افروختن آتش کلان وگرد آمدن سران وبزرگان ، ویسه راخواست :

که اوسوگند ویسه خواست‌دادن | دل از بند گمانی برگشادن
چو ویس ماه پیکر را طلب کرد | زمانه روز او را تیره شب کرد
همی جستش زهر سویك شبانروز | بدل درآتشی مانده جهان‌سوز[۱]

۞

جلال‌الدین رومی (بلخی) درمثنوی خود از «بحث‌سنی و فلسفی درسرحدوث

۱ـ نگـاه‌کنید به‌ویس و رامین ، بکوشش محمد جعفرمحجوب ، تهران دیماه ۱۳۳۷ ، صفحه۱۴۵ ـ ۱۵۲

و قدمت عالم» سخن میدارد. چون آنان در گفتگوی خود نتوانستند با همدیگر بسازند بر آن شدند که از برای اثبات حقانیت، بآزمایش آتش و آب روی آورند:

هست آتش امتحان آخرین | کاندر آتش در فتد آن دو قرین
عام و خاص از حالشان عالم شوند | از گمان و شك سوی ایقان روند
آب و آتش آمد ای جان امتحان | نقد و قلبی را که آن باشد نهان
یا من و تو هر دو در آتش رویم | حجت باقی حیرانان شویم
یا من و تو هر دو در بحر اوفتیم | چون در دعوی من و تو کوفتیم

در پایان گفتگو بآزمایش آتش تن در دادند:

همچنان کردند و در آتش شدند | هر دو خود را بر تف آتش زدند
فلسفی را سوخت خاکستر شد او | متقی را ساخت تازه‌تر شد او
آن خدا گوینده مرد مدعی | رست و سوزید اندر آتش آن دعی[۱]

*

درمثنوی سلامان و ابسال جامی که گویا بسال ۸۸۵ سروده شده، از آزمایش آتش سخن رفته‌است. حکایت سلامان و ابسال را جامی از دو شرحی که امام فخر رازی و خواجه نصیر طوسی بر اشارات شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا نوشته‌اند اقتباس کرده‌است. در موضوع آزمایش سلامان وابسال، خواجه نصیر طوسی در باب مبادرت جستن سلامان و ابسال با یکدیگر بهلاك گوید: «فاخذ سلامان و ابسال کل‌منهما ید صاحبه، والقیا نفسهما الی‌البحر فخلصه روحانیة‌الماء بامر‌الملك‌بعدان اشرف علی‌الهلاك و غرقت ابسال»

چنانکه دیده میشود بروایت خواجه‌نصیر آزمایش سلامان و ابسال، آزمایش آب بوده، اما جامی آنرا آزمایش آتش یاد کرده است[۲]

داستان‌سلامان وابسال در بن‌یونانی‌است و آن‌اینستکه یك پادشاه یونانی‌پسر

۱ ـ مثنوی چاپ علاءالدوله، طهران ۱۲۹۹ هجری، ص ۳۹۹ ـ ۴۰۰

۲ ـ نگاه‌کنید به جامی تألیف علی‌اصغر‌حکمت، تهران ۱۳۲۰ص ۱۹۰ ـ ۱۹۳، و به «از سعدی‌تاجامی» تألیف ادوارد برون، ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت، تهران۱۳۲۷ شمسی، ص۵۸۱ ـ ۵۸۳

زیبایی داشت بنام سلامان ، او را به دایهٔ خوبرویی بنام ابسال سپرد، با اینکه دایه بیست سال بزرگتر از کودك شیرخوار بود عاشق او گردید. چون سلامان بسن بلوغ رسید ، ابسال او را بجادویی فریفته مفتون خود ساخت . شاه که از راز این عاشق ومعشوق آگاه گشت پسر خود سلامان را نکوهید وپند واندرز داد :

چون سلامان آن نصیحتها شنید — جامهٔ آسودگی بر خود درید
خاطرش از زندگانی تنگ شد — سوی نابود خودش آهنگ شد
چون حیات مردنی در خور بود — مردگی از زندگی خوشتر بود
روی با ابسال در صحرا نهاد — در فضای جان فشانی پا نهاد
پشته پشته هیمه از هر جا برید — جمله را یکجا فراهم آورید
جمع شد زآن پشته‌ها کوهی بلند — آتشی در پشته و کوه اوفکند
هردو از دیدار آتش خوش شدند — دست هم بگرفته درآتش شدند
شه نهانی واقف آن حال بود — همتش بر کشتن ابسال بود
بر مراد خویشتن همت گماشت — سوخت اورا وسلامان را گذاشت
بود آن غش بر زر واین زر خوش — زر خوش خالص بماندوسوخت غش
چون زر مغشوش در آتش فتد — گر شکستی اوفتد بر غش فتد[1] . . .

در دنبالهٔ آزمایش سلامان و ابسال ، جامی از یك آزمایش دیگر آتش یاد میکند وآن این است که میان یك منافق و یك مؤمن گفتگوی دینی در گرفت ، سرانجام برآن شدند که ازبرای اثبات خود بآزمایش آتش روی آورند . مؤمن ردایی از منافق بر گرفته در میان ردای خود پیچیده در میان کورهٔ آتش نهاد . ردای منافق سوخت و ردای مؤمن سالم ماند :

دین پرستی کورهٔ آتش به پیش — گرم چون آتش بکسب وکارخویش
با منافق شیوهٔ در دین دو رنگ — از پی اثبات دین برداشت جنگ
آن منافق گفت با این دین پرست — هان بیار ار حجتی داری بدست
زو ردایش را طلب کرد ازنخست — در ردای خویشتن پیچید چست

۱ــ نگاه کنید به سلامان وابسال عبدالرحمن جامی، بکوشش شرف‌الدین الکتبی، بمبئی ۱۳۵۵، ص ۵۰ ــ ۵۱

در میان کورهٔ آتش نهاد / در ردای خصم دین آتش فتاد
ماند سالم آن ردای مرد دین / هین ببین خاصیت نور یقین
کان درونی سوخت چون خاشاک و خس / و آنچه بیرون بود سالم ماند و بس

٭

در مخزن‌الاسرار نظامی نیز به « حکایت دو حکیم متنازع » بر میخوریم. چون آن حکایت اندکی پیچیده است، چنین مینماید که آنهم یک گونه آزمایش یا داوری ایزدی باشد:

هر دو بشبگیر نوائی زدند / خانه فروشانه صلائی زدند[1]
کز سر ناساختگی بگذرند / ساختهٔ خویش دو شربت خورند
تا که درین مایه قوی‌دل تر است / شربت زهر که هلاهل تر است
ملک دو حکمت بیکی فن دهند / جان دو صورت بیکی تن دهند
خصم نخستین قدح زهر ساخت / کز عفنش سنگ سیه را گداخت
شربت اورا ستد آن شیرمرد / زهر بیاد شکر آسان بخورد
نوش گیا پخت و بدو در نشست / رهگذر رهبر تریاک گشت[2]
سوخت چو پروانه و پر بازیافت / شمع صفت باز بمجلس شتافت
از چمن باغ یکی گل بچید / خواند فسونی و بدان گل دمید
داد بدستش سبب قهر او / آن گل پرکارتر از زهر او
دشمن از آن گل که فسون خوان بداد / ترس بر او چیره شد و جان بداد
آن بعلاج از تن خود زهر برد / وین بیکی گل ز توهم بمرد[3]

شک نیست که درین اشعار از آزمایش ایزدی یاد نشده بلکه در آن از توهم (Suggestion) سخن رفته و خود جامی هم در پایان آن گفته: « وین بیکی گل زتوهم بمرد »[4].

۱ ـ شبگیر: پس از نیمه‌شب، پیش از بامداد. خانه‌فروش: کسی که بزندگانی جهانی پشت‌پا زده
۲ ـ نوش‌گیا: پادزهر یا تریاق کوهی که شربتی از آن تا یک سال آدمی را از گزند مار و کژدم برکنار دارد.
۳ ـ نگاه کنید به خمسهٔ نظامی ـ مخزن‌الاسرار، چاپ بمبئی ۱۲۶۵ ص ۳۶
۴ ـ نگاه کنید به:
Arabian Medicine by Edward Browne, Cambridge 1921. p. 90

همچنین داستان بآتش‌انداختن پادشاه بابل ابراهیم را، از سوگندیاآزمایش ایزدی بشمار نمیرود.



از داستانهای منظوم ادبیات فارسی که بگذریم در بسیاری از نوشته‌های‌پارسی و تازی باینگونه آزمایشها بر میخوریم. ازآنهاست تاریخ الیعقوبی تألیف احمد بن ابی‌یعقوب بن جعفر بن وهب‌الکاتب، معروف بابن واضح که در سال ۲۸۴ هجری در گذشت. وی‌درسخن‌ازمانی گوید: مانی در زمان شاپور پدید گشت وپس از شاپور هرمزد یك سال پادشاهی داشت و در روزگار پسر او بهرام، مانی از هند بر گشت و میان او و یك موبد در سر دین گفتگو در گرفت. موبد بدو گفت: باید بمعدهٔ من و تو سرب گداخته‌ریزند، هر کدام از ما که از آن زیانی ندید، حق با اوست. مانی بدو گفت: این‌کار ستمگران است[۱].

ازآزمایش سرب یا مس ویا روی وآهن گداخته چندین‌بار در نوشته‌های‌دینی پهلوی در بارهٔ وخشور زرتشت و آذرپاد مهراسپندان برمیخوریم و آن را بجای خود یاد خواهیم کرد.



حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب که درسال ۷۴۰ هجری نوشته شده، یك گونه آزمایش‌آب‌را چنین یاد کرده: «در جامع‌الحکایات‌آمده است که حکمادر زمان‌نمرود در هفت شهر جهت او هفت طلسم ساختند که بدشواری عقل پذیرد . . . و در پنجم غدیری پرآب که در داوریها حاکم بر کنارش نشستی و مدعی و مدعی‌علیه را برآن آب گذر فرمودی، صادق گذر یافتی وکاذب غرق شدی»[۲].



امین احمد رازی همزمان شاه طهماسب صفوی (۹۸۴-۹۳۰ هجری) در کتاب

۱ ــ فاحضره بهرام فسأله عن‌امره فذکرله حاله فجمع بینه‌وبین الموبد فناظره ثم قال‌له الموبد یذاب لی‌ولك رصاص یصب علی‌معدتی و معدتك فاینا لم‌یضره ذلك فهو علی‌الحق، فقال هذا فعل الظلمة ...

نگاه‌کنید به تاریخ الیعقوبی، نجف ۱۳۵۸، الجزء الاول صفحه ۱۳۰ ـ ۱۳۱ و به مانی و دین او تألیف س. ح. تقی زاده و حواشی احمد افشار تهران ۱۳۳۵ ص ۱۰۳ ـ ۱۰۵

۲ ــ نزهة القلوب تألیف حمدالله مستوفی، بسعی لیسترانج، لیدن ۱۳۳۱ ص ۲۹۲

هفت اقلیم درسخن از یمن و سلسلهٔ پادشان تبابعهٔ یمن (از خاندان تبع) گوید :
« حسان بن تبع الاصغر آخرین تبابعهٔ یمن بود و مدت هفتاد سال در سلطنت و اقبال گذرانید . و در زمان ایالت خود بعزم تسخیر بلاد و امصار اعلام ظفر آثار برافراخته، ابتداءً مدینه طیبه‌را محاصره‌نمود . آخر شنید که آن شهرسرای هجرت پیغمبر آخر زمان خواهد بود . ترك محاصره نموده رایت عزیمت بصوب مکه متبر که برافراخت و چون صورت تخریب بیت‌الله را در صمیم قلب جای داد همانروز دستها و پاهای او خشك شد و آخر نقش آن اراده از صفحهٔ خاطر سترده علتش بصحت مبدل گشت و ملبس بلباس دین موسی گردید و چون متوجه دارالملك خود گشت اکابر و اعاظم بنی‌حمیر معروض‌داشتند که توترك دین آبا واجدادخود کرده‌ای، دیگر طریق‌اطاعت تو نمی‌سپریم. تبع گفت بیایید تا بآتش التجا نماییم . حقیقت هر ملت که ظاهر شود باتفاق آن کیش را قبول فرماییم . و در آن زمان دو کس را باهم خصومتی می‌افتاد بغاری که در نواحی‌صنعا بود میرفتند و آتشی از آنجا بیرون‌آمده خصمی را که بر باطل بود مسوخت . القصه مشرکان بابتان خویش در ملازمت تبع بدان غار رفتند و بدستور معهود آتشی عظیم ازآن غار بیرون‌آمده اصنام‌را خاکستر ساخت. بنابر آن سایر یمنیان دین موسی را اختیار کردند»[۱] .

۵

دیگر از جاهایی که از داوری ایزدی یا آزمایش‌آسمانی سخن رفته در کتاب آثارالبلاد واخبارالعباد تألیف زکریابن محمدبن‌محمود القزوینی‌است که در روزگار المعتصم‌آخرین خلیفهٔ عباسی (۶٤۰–۶۵۶ هجری) در بغداد میزیست . آنچه قزوینی در بارهٔ آزمایش مردم اروپا یاد میکند ، باآنچه در کتابهای دانشمندان مغربی کنونی دربارهٔ حقوق مدنی اروپا در قرون‌وسطی میخوانیم ، سازش دارد . قزوینی در سخن از «روم» ازآیین محنة (امتحان = آزمایش) آتش‌وآب نزدمردم عیسوی کیش چنین یاد میکنند : «آنان راراه ورسم‌شگفت‌انگیز است ، هر گاه دوتن راباهمدیگراختلافی پیش‌آید ، باهم مبارزه کنند تا یکی‌ازآن دو کشته شود یا تسلیم گردد . دیگراینکه

۱ - هفت اقلیم ، چاپ کلکته ۱۹۲۷ ، ص ۹

آزمایش آتش است ، اگر کسی متهم به مال یا خون باشد ، آهن گداخته با آتش بدست میگیرد و چیزی از تورات و انجیل بر آن میخوانند. دو چوب بزمین استوار میکنند آنگاه آهن را با انبر برگرفته بر آن دوچوب می‌نهند پس متهم میآید و دست خود میشوید و آهن را برمیدارد و سه گام برمیدارد، پس از آن آهن را میاندازد و دست اورا می‌بندند و مهری بآن میزنند وشبانروز بآن پاسبانی میگمارند. اگر در روز سوم از آبله آب درآمد ، پس او گناهکار است ، اگرنه بیگناه است و دیگر آزمایش آب است و آن چنین است که دست و پای بزهکار را با ریسمانی می‌بندند و کشیشی اورا بسوی آب برده ، درآن میاندازد و سر ریسمان را بدست میگیرد ، اگر او روی آب ماند گناهکار است و اگر درآب فرورفت ، بیگناه است چه گمان میکنند آب اورا پذیرفت .

آزمایش آب و آتش از برای بندگان است ، اما از برای آزادگان، اگر بمالی کمتر ازپنج دینار متهم باشند، دومرد با چوب و سپر باهمدیگر پیکار کنند و بزد و خورد پردازند ، تا یکی از آنان بدیگری تسلیم شود. اگر یکی از دوطرف دعوا زن یا شل یا یهودی باشد ، پنج دینار میپردازد بکسی که از برای او مبارزه کند اگر دراین مبارزه متهم شکست خورد ، او را بدار میزنند و از مال او بمبارز ده دینار میدهند.»

قزوینی در جای دیگر آثارالبلاد که از زرتشت یادمیکند، از آزمایشی که او داد چنین گوید :

« آنگاه که زرتشت خودرا پیغمبر خواند ، چون نتوانست خود را بگشتاسپ رساند ، روزی ازشکاف سقف ایوانی که گشتاسب درآن بود، بوی فرود آمد ، گشتاسپ وهمه کسانی که درآنجا بودند هراسان شدند. گشتاسپ از او پرسید ، تو چه کسی هستی، گفت من پیغمبرم و از سوی خدا بنزد تو آمدم ، شاه گفت گرچه ما این شگفتی را دیدیم که از سقف فرود آمدی ، اما باین بسنده نکنیم ، مارا دانشمندان و حکیمانی است باید با آنها مناظره کنی ، اگر بدرستی تو گواهی دادند ، ترا پیروی کنیم - زرتشت آن را پذیرفت . شاه فرمود تا دانشمندان و حکیمان را گرد آورند و دعوی او بشنوند و شاه را از آن آگاه سازند. پس از آنکه سخنان او شنیدند بگشتاسپ

گفتند سخنان او شنیدیم او را برامراست یافتیم ، چیزی که مانده این است که باید از او برای پیغامبریش معجزه‌بخواهیم، پس گفتند دارویی برتن او بمالیم ، آنگاه مس گداخته بروی‌آن بریزیم، اگر بدو آسیبی نرسید ، او را باورداریم . زرتشت این آزمایش را پذیرفت ، آنگاه مس گداخته بروی سینه وی ریختند و هر قطره‌ای ازآن گویی گردیده‌بموهای‌وی‌پیوست‌وبدو گزندی‌نرسید،این گوی‌هارا در (گنجینهٔ پادشاهان) مجوس (زرتشتیان)یافتند ، گرامی‌وفرخنده‌داشتند،پس ازین گفتند،دیگر عذری نماند اورا به‌پیغمبری‌پذیرفتند. گشتاسپ فرمود در سراسر کشور آتشکده‌ها ساختند وآتش‌را قبله‌خواندند،نه خداوندگار »[1] .

٭

شیخ فریدالدین‌عطارنیشابوری که درسدهٔ هفتم‌هجری‌میزیست در تذکرةالاولیا در سخن از مالك دینار[2] گوید :

« نقلست که مالك را با دهرئی مناظره‌ای افتاد، کار برایشان درازشد، هریك می گفتند من برحقم . اتفاق کردند که دست مالك و دست دهری هردو بهم بندند و برآتش نهند ، هر کدام که بسوزد او بر باطل بود و درآتش‌آوردند دست هیچ کدام نسوخت وآتش‌بگریخت، گفتند هردو برحق‌اند . مالك دلتنگ بخانه بازآمد و روی برزمین نهاد و مناجات کرد که هفتاد سال قدم در ایمان نهاده‌ام تا با دهری برابر کردم؟، آوازی شنود که تو ندانستی که دست تو دست دهری را حمایت کرد که اگر دهری دست تنها درآتش نهادی که چه بر وی‌آمدی »[3]

۱ ــ نگاه‌کنید به آثار البلاد و اخبار العبادتصنیف زکریابن محمدبن محمودالقزوینی، بیروت ۱۳۸۰ هجری ۱۹۶۰ میلادی ص ۳۹۹ ـ ۴۰۰ و ص ۶۱۱

و نگاه کنید به: Zoroaster the Prophet of Ancient Iran by W. Jackson, New york.1901, p. 201

و نگاه کنید به‌کتاب عجایب المخلوقات وغرائب الموجودات تصنیف زکریابن محمد بن محمودقزوینی،بکوشش نصراللهسبوحی تهران ص ۲۱۱

۲ ــ از مشاهیر تابعین وزاهد بسیار معروف بصره‌که در زهد و اعراض از دنیا همواره بلومثل‌زنند، ترا که مالك دینارنیستی سعدی طریق نیست مگر زهد مالك دینار (سعدی) وفات‌او را مورخین باختلاف در سنه۱۲۶ یا۱۲۷ یا ۱۳۰ یا۱۳۱ نگاشته‌اند

نگاه‌کنید به شد الازار تألیف‌جنیدشیرازی،بکوشش محمد قزوینی وعباس‌اقبال، طهران ۱۳۲۸ ص ۳۰

۳ ــ نگاه‌کنید به‌کتاب تذکرة الأولیا، تألیف شیخ ابی حامد فریدالدین‌عطار، تهران ۱۳۲۱ هجری، نیمهٔ اول ص ۳۷

آزمایش ایزدی در قانون حمورابی

ستونی (Stele) که‌ازحمورابی Hammurabi بجای‌مانده کهنترین‌سندقانونی (Corpus Juris) جهان بشمار میرود . درهمین ستون در دو پاره Paragraphe به آزمایش ایزدی یا اردالی Ordalie بر میخوریم و این کهنترین نمونه ایست که دربارهٔ اینگونه داوری دردست است وبسا کهنتر ازداوریهای ایزدی است کـه در ودا و اوستا وتورات‌یاد گردیده وازآنهاسخن خواهیم داشت .

زمان حمورابی پادشاه دادگزار وتوانای بابل رامختلف یاد کرده‌اند. گروهی‌از دانشمندان زمان پادشاهی اورا ازسال ۱۷۲۸ تا۱۶۸۶ پیش ازمیلاد مسیح‌دانسته‌اند. چند تن از خاورشناسان وتاریخ نویسان،زمـان اورا پیش ازهجدهمین سـدهٔ پیش از مسیح یاد کرده‌اند ، چندتن ازآنان باز بالاتررفته ، قدمت قانون او را ۲۲۵۰ پیش‌از مسیح دانسته‌اند،نظرباسنادی که در کرانهٔ فرات در «ماری» Mari کـه امروزه تـل هریری خوانده‌میشودیافت‌شده، تاریخ اولی درست تر مینماید . « هروزنی »[1] روزگار شهریاری اورا۱۷۹۱ -۱۷٤۸ پیش ازمسیح‌یاد کرده است‌وآن درخشنده‌ترین روزگار فرهنگ یا تمدن بابلی است ، در روزگار اوست که زبان شومری درآن سرزمین ازمیان رفت‌وفقط زبان‌فرهنگی گردید[2].

این فرمانگزار فرزانه وبخرد که خود را در نوشتهای خود دادگسترخوانده ، بنیادگذار «داد» درگیتی دانسته شده است .

در تورات‌درسفرآفرینش (Genesis) درباب ۱٤پاره۱، امرافل Amraphel پادشاه شنعار (= شومر) و همزمان ابرام(= ابراهیم) یاد گردیده است[3].

این پاره سنگ(Diurit) که ازاو بیادگار مانده ، دویست‌وهشتاد و دو پـاره قانون (داد) دربرداردو گوهر بسیار گرانبهایی‌است که‌روزگاری، سیصد کیلومتردورتر

---

۱ ــ نگاه‌کنید به: B. Hrozny, Histoire de l' Asie Antérieure, traduit par Madeleine David, Paris 1947, p. 23 et 140-141

۲ ــ نگاه‌کنید به: Ur, Assur und Babylon von H.Schmökel Stuttgart, 1955, S. 88 – 93 ;

Hauptdaten der Weltgeschichte von Karl Ploetz, Bielefeld 1950

۳ - Die Bibel nach Uebersetzung Martin Luther

Bible Handbook by H. Halley, Chicago, 21 th Edition 1957 p.50 and 95

از سرزمین دیرین خود بابل ، در آغوش خاك خوزستان ، در ویرانه شهر کهنسال شوش آرمیده بود ، تا اینکه در ماه دسامبر ۱۹۰۱ میلادی یك میسیون فرانسوی که بسرپرستی دومرگان De Morgan در شوش کاوش میکرد آن را ازخاك بدرآورده به پاریس فرستاد واینك درموزهٔ Louvre جای دارد و یك کپیه از آن در موزهٔ تهران نگهداری میشود و این هدیه موزهٔ لوور در سال ۱۳۳۲ شمسی بایران رسیده است . جای افسوس است که این گوهر پرارج که بیش ازپانصد سال در میهن خود بابل بسر برده وبیش ازسه هزار سال درخوزستان زیسته ، بآسانی از دست ایرانیان بدر رفته ، بفرانسه گسیل گردید.

این ستون به بلندی ۲٫۲۵ وبقطر ۱٫۶۵ درپالاو ۱٫۹۰ در پایین میباشدودربالای آن پیکرحمورابی، بستایش پیش پرورد گارشمش Shamash (خورشید) که پرورد گار داد گستری است ایستاده، شمش تاج برسر گذاشته روی تخت نشسته نیشت ابزاری در دست دارد. این کنده گری خود گویاست که این قانون را پرورد گار شمش بمیانجی پادشاه حمورابی برای مردم بابل فرستاده است .

این ستون در ابابر Ebabbar ، پرستشگاه شمش در شهر سیپار Sippar که امروزه ابوحبة [۱] خوانده میشود بر افراشته بود . آنچنانکه میدانیم عیلام ، کشور خوزستان کنونی از سال ۲۷۰۰ پیش از مسیح چندین بار بکشور بابل دست یافت ، شاید دریکی ازین لشکر کشیها در آن سرزمین که درسدهٔ دوازدهم پیش ازمسیح بوده، این ستون درجزء دستبرد ها ویا غنیمت های جنگی (Trophées) دیگر از آنجا ربوده شده به شوش آورده شده باشد .

۱ ـ ابوحبة. نگاه کنید به مدن العراق القدیمة تألیف دروثی مکای، الطبعة الثانیة بغداد ۱۹۵۲ ص ۲۸ ـ ۲۹. دربارهٔ حمورابی وزمان وقانون وی و نفوذقانون وی در تورات نگاه کنید به:

Könige Babyloniens und Assyriens von Bruno Meissner, Leipzig 1926, S. 58-64;

Ninive und Babylon von Bezold, 4. Auflage, Bielefeld und Leipzig 1926, S. 35 - 36 ;

Babel und Bibel von Friedrich Delizsch. Stuttgart 1904 S. 25 - 28

درباره الواحی که پیش ازقانون حمورابی درسرزمین شومر وبابل وجودداشته نگاه کنید به: Schmökel که یاد کردیم و به:

L'histoire Commence a Sumer, par Samuel Noab Kramer 1957, p. 89-91

این پادشاه عیلام شاید شوتروك‌نخونته Shutruk Nakhunte باشد که در سده دوازدهم پیش‌ازمسیح بابل‌راشکست داد. برخی می‌پندارند این ستون در اسگیل Esagil پرستشگاه خداوندبزرگ مردوك Marduk در شهر بابل بوده ، از آنجا به شوش آورده شد . درین ستون چند پاره از قانون (از پـاره ۸۹ تا ۹۹)سابیده شده که بجای آن بایستی نام آن پادشاه پیروزمند عیلامی کنده گری شده باشد و یادگاری از پیروزی خود بجای گذاشته باشد، اما این کار انجام نگرفت .

درآغاز این گفتار یاد کردیم که داوری ایزدی نزد برخی ازمردم گیتی چگونه خوانده میشده . نزد مردم بابل هم‌بنامی خوانده شده که با نهاد آن سرزمین پیوستگی داشت. واژهٔ ایلونرو Ilunaru[1] که بجای ورvar یاسوگند ما بکار میرفته گویای دورود بزرك فرات ودجله است که در آن مرزوبوم روان استودرآنها آزمایش آب انجام میگرفت ، چه ایلو Ilu یا الو Elu یعنی خداوند، همان است که در نام ماه ایلول در ردیف ماههای سریانی نزد ما شناخته شده ونروهمان واژه نهراست که در زبان ما رواج دارد وبجای جوی آب و رودبکارمیرود[2].

ایلونرو یعنی «خدای نهر» و داوری خدای نهرمراد است.

اینك آن دو پاره از قانون حمورابی که در آن « آزمایش آب » یاد گردیده است :

پارهٔ۲: « اگر کسی یکی را بجادویی متهم کند ، اما نتواند آن را ثابت کند ، آن که بجادویی متهم شده، باید بکنار رود رود ودر رود افتد ، اگر رود اورا در بر گرفت پس باید کسی که او را بزهکار دانست ، خانه‌اش را تصاحب کند » اما اگر رود بیگناهی اورا ثابت کرد واو تندرست ماند ، پس باید کسی که باوتهمت جادویی زده کشته شود وآن که بآب انداخته شده ، خانهٔ تهمت زننده خود را تصاحب کند » .

پارهٔ ۱۳۲ : « اگر کسی زن شوهرداری را به رابطه با مرد دیگر متهم ساخت، اما دیده نشده که آن زن همبستر مرددیگری شده باشد ، آنگاه آن زن باید از برای

۱ ــ نگاه کنید به: Moses und Hammurabi von Johannes Jeremias, Leipzig 1903, S. 33

۲ ــ نگاه کنید به: Babylonisch – Assyrisches Glossar von Carl Bezold, Heidelberg 1926, S. 29 und S. 187

شوهرش [ازبرای اثبات بیگناهی خویش] خودرا بآب اندازد» [1]
ناگزیر درین پارهٔ ۱۳۲ مانندپارهٔ ۲ اگر آب متهم رادرخود فروبرد ، گناهکار و ناپاك است . درسخن از آزمایش آب در اروپا یا اردالیOrdalie خواهیم دید که برخلاف قانون بابلی ، اگر آب متهمی را بخود فروبرد اوبیگناه و بـی‌آلایش است زیرا آب‌پاك اورا پذیرفته‌است.

[1] Die Gesetze Hammurabis von Hugo Winckler (Der Alten Orient), Leipzig. 3. Auflage 1903. S. 10 und S. 23

آزمایش ایزدی درتورات

درتورات که یکی از کهنترین نوشته‌های جهان بشمار است، چندین بار از داوری ایزدی یاد گردیده است .

نزد گروهی ازدانشمندان ، قانون حموربی که یاد کردیم ، سرچشمهٔ قانونهای تورات است . در سنجیدن برخی از قانونهای حموربی با برخی از قانونهای موسی بخوبی پیداست که آن یکی بربن‌دیگری بی‌تأثیرنبوده وآیین فلسطینی‌بنی‌اسرائیل را نمیتوان ازنفوذ آیین بابلی بر کنار داشت ، اماآنچه با آزمایش ایزدی پیوستگی دارد، نزد هر گروهی که اینگونه داوریها رواج دارد ، باید بچگونگی ونهاد مردم و سرزمینش‌نگریست. نزد برخی ازین مردم بآزمایش زهر ونزد برخی دیگربآزمایش آب وآتش برمیخوریم وصدها آزمایش دیگر در سراسر گیتی ، هر یك تااندازه‌ای نمودار نهاد نژادی وچگونگی سرزمینی است .

ازنمونه‌ای که از داوری‌ایزدی در تورات بجای مانده ، پیداست که نزد بنی اسرائیل ، دراینگونه داوری چیزی آشامیدنی بکارمیرفت .

در تورات ، درسفرخروج (Exodus) درباب۲۲ در پاره های ۶ـ۱۰ آمده:

۶ـ اگر کسی بهمسایه‌خودسیم(پول) یاکالایی‌سپرد وازخانه همسایه دزدیده شد ، اگردزدشناخته شد ، بایددو برابر آن چیز دزدیده شده را بر گرداند.

۷ـ اگردزدپیدانشد ، پس باید خانخدای را بداوری نزد پیشگاه خداوند گار خواند ، تا دانسته شود که او دست بخواسته همسایه‌اش دراز کرده‌یا نه ؟

۸ـ اگر کسی‌دیگری‌را متهم کرد ازاینکه بدو بیداد روا داشته ، خواه برای ازدست دادن گاوی یاخری یا گوسفندی‌یایك‌پارچه‌رخت یا هرچیزدیگری که‌از دست داده باشد ، آنگاه باید هردوداوری‌بنزد خدا برند ، آن کس که‌بزهکار شناخته شود ، باید دوچندان تاوان دهد .

۹ـ اگر کسی‌بهمسایه‌خود ، ازبرای نگاهداری ، خری یا گاوی یا گوسفندی یا چار پای دیگری سپرده باشد و آن چارپا مرده باشد یا آسیب دیده باشد (پایش شکسته باشد) یا آنکه‌آن‌چارپا ربوده شده و کسی‌ندیده باشد .

۱۰ـ آنگاه باید سوگند ایزدی بمیان آید ، تادانسته شود که بخواستهٔ همسایه دست برده نشده و خداوند خواسته باید آن سوگند را بپذیرد ، پس تاوان داده نخواهد شد .

بازدر تورات درسفر اعداد (Number)، باب۵ در پاره‌های ۱۲ـ ۳۱ از داوری ایزدی سخن رفته . دراینجا آن را کوتاه میگیریم : « گفت خداوند به موسی ، به بنی‌اسرائیل بگو، اگرزنی ازشوهر خودبر گشت وبدو خیانت کرد وبگناه آلوده گشت وبا مرد دیگری همبستر گردید ، اما آن مرداینهان داشت، آنچنان که کسی اورا ندید و گواهی درمیان نبود ، پس آنگاه که رشك (غیرت)آن شوهربرانگیخته شود وبزنش بدگمان گرددواورابزهکار پندارد، پس او بایدآن‌زن‌را بنزدکاهنی برد و فدیه پیشکش کند ، ازیك دهم ایفه efha [1] ازآردجو که درآن روغن زیتون ریخته نشده باشد هم چنین کندر درکار نباشد زیرا این فدیه رشك است و نمودار کردار بد است . آنگاه‌کاهن اورا به پیشگاه‌خداوند آورد وآب مقدس‌درظرف سفالین کند ودر آن گرد (غبار) خانه وسرای‌درآمیزد . زن‌باید درپیشگاه‌خداوندسر برهنه بپاایستدو آن‌فدیه جوین‌را که فدیه‌رشك‌است‌بدست گیردو کاهن‌دردست‌خودآب‌تلخ‌پلید (نفرین شده) نگاهدارد . پس آنگاه کاهن بزن سوگند دهد که بگوید ، مردی (بیگانه) با من‌همبستر نشدمواز‌شوهرخود روی‌برنتافتم‌وناپاك نشدم، آنچنانکه ازین آب تلخ و پلید(لعنت شده) هیچگونه گزندی‌بمن‌نرسد. کاهن گویداگر تواز‌شوهرت بر گشته و با دیگری همبستر گشته ، ناپاك باشی . پس از آن زن را برآن دارد که سوگند یاد کند وبدو گوید، خداوند ترا درمیان مردمت نفرین‌شده (سرافکنده) سازد وازین آب زانوهای تو سست شود و شکمت برآماسد . زن گوید آمین ، آمین (ایدون باد ، ایدون).از آن پس‌کاهن این سخنانرا درطوماری بنویسد وآن را درآن آب فرو شوید وآن آشام پلید تلخ را بزن بنوشاند . کاهن فدیه رشك از دست زن گرفته بـه پیشگاه خداوند بگردش آورد، پس آن رابروی مذبح گذارد ومشتی ازآن‌بر گرفته بسوزاند،آنگاه زن ازآن آب بنوشد ، پس ازنوشیدن اگرناپاك بوده وبشوهرخویش

۱ـ ایفه epha وزنی است در عبری نزد بنی‌اسرائیل

وفادار نبوده ، از آن آب پلیـد و تلخ شکمش برآماسد و زانوهایش سست گردد ، آنچنان که در میان مردمش نفرین شـده شناخته شـود ، اگر آن زن ناپاك نباشد ، [ازین آزمایش]بدو آسیبی نرسد.»

اینگونه آزمایشهادرباره زنان که بدرخواست شوهران انجام میگرفت، درسدهٔ یکم میلادی بکوشش یوحنابن‌زکای Johanan ben Zakkai منسوخ شد زیراخیانت و بیوفایی باندازه‌ای میان شوهران رواج گرفته بود که‌دیگربرای آن آب پلید تلخ که بزنان متهم میدادند اثری نمی پنداشتند [1]

۱ ـ نگاه کنید به: Encyclopaedia of Religion and Ethics by James Hastings, vol. IX, p. 521

آزمایش ایزدی نزد هندوان

در یاجنولکیه yājnavalkya که از اوپانیشاد Upanishad میباشد و گویا درمیان سده‌های ششم وچهارم پیش‌ازمسیح گردآوری شده ، پنج گونه‌آزمایش ایزدی بر شمرده شده : ترازو-آب - آتش- زهر-آشام (چیز نوشیدنی) . درنوشته دیگری بنام مارد Mārada که از سدهٔ پنجم میلادی است دو گونه آزمایش دیگر که برنج و زر گداختهباشد ، بر آن افزوده شده است.

اینگونه آزمایشهای ایزدی در روزگاران ودایی نیز شناخته شده ، رایج تراز همه اینها همان آزمایش آتش و آب بوده که کم و بیش درسراسرجهان رواج داشت. نمونه‌ای ازین‌دوداوری که با آب‌و آتش‌انجام‌میگرفته‌درویشنوشمرتیVishnusmrti که گویاازسدهٔسوم میلادی‌است‌بجای‌مانده، و آن‌الهامی‌ازویشنو Vishnu، پروردگار زندگی دانسته شده است .

آزمایش آتش چنین بوده : داور هفت دائره به پهنای شانزده انگشت روی زمین‌میکشد، این هفت دائره هریك شانزده انگشت از همدیگر جدا میباشد ، هفت برگه پیپل[1] بروی دودست سوگند یادکننده با نخی بسته میشود ویك گلولهٔ آهنی که باآتش سرخ شده بوزن پنجاه پله Pala [2] روی آن برگها میگذارند ، آنگاه اوبا دستهای دراز شده روی بمشرق کرده ، روی دائره ها گام برمیدارد ، نه چندان تند ونه چندان آهسته . پس از گذشتن ازهفتمین دائره ، گلوله آهن رابروی زمین می اندازد .

کسی که درین آزمایش دستش سوخت ، هر چند که کم سوخته باشد بزهکار

---

۱ - پیپل Pipal در سانسکریت پیپلا Pippala یکی از درختهای بسیار بزرگ هنداست، همین درخت در زبان سراندیب بوگاس Bo - gas خوانده میشود.در آنجا و در همه سرزمین‌های بودایی‌کیش ، درخت مقدسی است وآنرا Ficus - Religiosa خوانند و نزد برهمنان نیزجنبهٔ تقدس دارد. از هیزم همین درخت است‌که آتش آزمایش برافروخته میشودو بسمار باید درآن‌گام‌بردارد. در مخزن‌الادویه آمده ، پیپل بکسر لغت‌هندی‌است، آن درخت‌در جمیع ملك هند بهم میرسد و بسیار عظیم و چتردار میباشد و هنود آنرا تعظیم‌نمایند.

نگـاه کنید به ، مخزن‌الادویهٔ چاپ بمبئی، ۱۲۷۳ ص ۱۶۵ و به ؛

Hobson - Jobson, London 1903, P. 691

Buddha von H. Oldenberg , 13. Auflage, Stuttgart 1958,S.417

۲- Pala: نام وزنی‌است

است . اگرهیچ نسوخت ، اورا گناهی نباشد.

کسی که از ترس گلوله را از دست انداخت یا کسی که سوختگی در دست وی نتوان بازشناخت ، ناگزیر بایدبار دوم اورا آزمود.

درآغاز این آیین دستهای سوگند خورنده رابابرنج میمالند، اگردر روی پوست زخمی یا خراشی داشته باشد بالاك سرخ نشان گذاشته میشود . پس از آن که دادور گلوله گداخته را بروی دستهای سوگند خورنده گذاشت ، این دستور رابر زبان میراند : ای آتش تو دردل همه آفریدگان ، جای گرفته، گواهی . ای آتش تو بخوبی میدانی آنچه را که مردمان نمیدانند . سوگند خورنده (پسمار) دربن دادستان ، خواستار است که بیگناه شناخته شود . آیاتو آنچنان که درداد وآیین است میتوانی اورا دربن بدگمانی رستگار سازی ؟

آزمایش آب چنین بوده : سوگندخورنده به آبی که به لای ولجن آلوده نباشد ورستنیهای آبی وجانوران بی آزار یا شکاری و ماهیان وزالوها وجزاینها درآن نباشد، درآمده ، زانوهای مرد دیگری را که تا بناف درآب ایستاده واورا نه چندان گرامی میدارد ونه چندان از او بدش میآید ، میگیرد . آنگاه مردی ، نه چندان سخت کمان و نه چندان سست کمان ، تیری رها میکند ، کسی دیگر با شتاب برای برداشتن آن تیرمیدود . سوگند خورنده اگر دربن هنگام در تك آب پنهان باشد بیگناه شناخته میشود و اگردرهمین هنگام اندامی ازاوبیرون ازآب دیده شودبزهکار دانسته میشود .

دادور درآغاز این آزمایش چنین گوید : ای آب تو دردل همه آفریدگان جای گرفته، گواهی. ای آب تو دانی آنچه را که مردم ندانند . سوگند خورنده (پسمار) دربن دادستان که درتو فرورفته ، خواستار است بیگناه شناخته شود . آیا تو آنچنان که در داد وآیین است، میتوانی دربن بدگمانی که دچارشده، اورابرهانی؟[1]

*

درمیان آزمایشهای گوناگون یا داوریهای ایزدی که در نوشتهای سانسکریت

۱ ـ نگاه کنید به : Anthologie Sanskrite par Louis Renou, Paris 1947, P. 63 et 206-7

بجای مانده ودرینجا بیاد کردن برخی ازآنها بسنده کردیم ، داستان بآتش رفتن سیتا Sītā همانندداستان بآتش رفتن سیاوش است درداستان ایرانیان .

این‌داستان در نامه رزمی هندوان که رامایانه Rāmāyana یا سر گذشت رام Rāma خوانده میشود ، یکی از دلکشترین نمونه عشق و وفاداری و اخلاق است درادبیات هند .

آنچنانکه میدانیم هندوان رادونامهٔ رزمی‌است‌یکی‌مهابهارته Mahābhārata یاهند بزرگ ودیگری رامایانه . مهابهارته بزرگترین داستان رزمی(Epos) جهان بشمارست ونزدیك به نود هزارسلوکه Sloka (– Strophe)دربر دارد[۱] . درست است که شمار شعر در مهابهارته بیش از شاهنامه فردوسی است ، اما باید بیاد داشت که فردوسی در هنگام سی سال به تنهایی شصت هزار بیت سروده است و شاهنامه او برازنده تر است که بزرگترین داستان رزمی گیتی خوانده شود .

سرایندگان‌مهابهارته دانسته نشده‌اند، ناگزیر گروه انبوهی درهنگام شش سده هریك بنوبه خود یادگاری دربن نامستر که بجای گذارده‌اند. گویا زمان گرد آوری این داستانها ازسه سده پیش ازمسیح تاسه سده پس ازمسیح‌باشد، اما رامایانه درهفت‌کانده Kānda یا باب و فصل ، ۲٤۰۰۰ سلوکه در بر دارد ، هر چند که این داستان به والمیکی Vālmiki بازخوانده شده امادر روزگارانی مانندروزگارانی که به مهابهارته گذشت ، سرایندگانی کم وبیش از خود یادگارهایی در آن بجای گذاشته‌اند .

مهابهارته را همانند ایلیاد Iliade و رامایانه را همانند ادیسه Odyssée یونانی دانسته‌اند .

رامایانه که درآن آزمایش آتش‌یادشده، داستانی است دربارهٔ رادمرد رام وزن آزادموزیبای وی سیتا : پادشاهی بود در شمال هندوستان بنام‌دسه رته Dasaratha درسرزمین‌ایودهیا Ayodhyā (اودهAudh کنونی)، که‌شهریار مردم کوساله Kosala

۱ – سلوکه Sloka عبارت است از یك قطعه شعرکه دارای چهار پاده Pāda یا چهار مصراع می‌باشد و هر مصراع (Pāda)دارای هشت‌آهنگ(Syllabes)می‌باشد، نگاه کنید به:
The Ramayana and the Mahabharata by Romesh C . Dutt - London 1936, p. 328 - 329

بود، پسری داشت بنام رام Rāma. در همان‌شمال هندوستان شهریار دیگری بودبنام جنکه Janaka که‌درسرزمین‌بهار Behār ،فرمانگزارمردمی‌بودبنام ویدهه‌Videha .

سیتا دختراین پادشاه‌است. بسا شاهزادگان که بخواستگاری این دختررفتند ونومید از آن درگاه برگشتند ، چه جنکه بسیار سختگیر بود و هر خواستاری را در خور همسری سیتا نمیدید تا اینکه « رام » کامیاب گردیده بهمسری سیتا پسندیده شد .

چون رام پسرمهترپادشاه « دسه رته»بود، ناگزیر تاج وتخت پادشاهی «اود» بدو میرسید ، اما ازستیزه ملکه ناگزیرشد که از سرزمین شهریاری پدر دور گردد و بجنگلی‌سهمناك درجنوب هند روی‌آورد .

رام نخواست سیتا را باخود بآنجا برد و بزندگی سخت و ناخوش دچارسازد، سیتا هم نمی‌خواست از رام جدا شود و آماده بود با هر پیش آمدی بسازد و در همهٔ درد ورنج انبازاوباشد، پس از گفت وشنود بسیار، رام وسیتا بآن جنگل درآمدند. در آنجا مردمی دیوسرشت‌وغول‌منش‌بنام راکسسه Rāksasa بجنگ‌رام درآمدند، او راشکست دادند وسیتاهم گرفتار راونه Rāvana پادشاه آن غول نهادان گردیده به جزیرهٔ سرانديب (= سیلان Simaladvipa) به لنکا Lankā برده شد. سیتا در هنگام بردگی به راونه تن درنداد واز رام دل‌برنکند، همارهٔ‌بیاد اودرسوزو گداز واز دوری وی در رنج وآزار بود تا اینکه روزنهٔ رستگاری پدیدار شد ، رام بالشکری از بوزینگان بسرکردگی‌هنومنت Hanumant ازدریابگذشت وبه جزیرهٔ سرانديب درآمد و لنکا رابگرفت‌وراونه رابکشت وسیتا راآزاد کرد ، اما دیگر نخواست بازنی که چندی با مرد دیگری بسر برده ، زندگی کند . سیتا ازین بد گمانی آزرده و افسرده‌شدو ازبرای نمودن پاکدامنی‌وبیگناهی‌خود چاره‌ای‌جزاین ندید که بداوری ایزدی روی آورد و از آتش پاك گواهی خواهد . آنگاه خرمنی ازآتش‌برافروخته شد وزبانه‌های سرخ آن ازهرسوی سربه بالا کشید ، سیتا دربرابرآن بستایش‌ایستاده همیگفت : « اگرمن در اندیشه و کردار پارسا و پاکم ، بکند این آتش که گواه گناهان وپرهیز کاریهای همه ماست ، نگهدار نام وآوازهٔ من باشد ؛ اگرشرم وآزرم

زن پارسایی به ننگ رسوایی و دروغ دچار آید، بکند این آتش که گواه گناهان و پرهیزکاریهای همه ماست، نگهدار نام و آوازهٔ من باشد. اگر در زندگی خود وفادار و از هر گناه آزاد و از هر نکوهش بر کنارم، بکند این آتش که گواه گناهان و پرهیزکاریهای همه ماست، نگهدار نام و آوازهٔ من باشد».

سیتا این بگفت و خود را بی‌بیم و هراس بآتش افکند، آتش سیتا را فرا گرفت، از دل گروهی از پیر و برنا و دختر و کدبانو که در پیرامون آتش نگران داوری خداوندان بودند، خروش زاری بر خاست.

آری پاکان و سرود سرایان و خنیاگران بزرگ و پرورد گارانی که از رازهای نهانی همه آگاهند، گواه پاکدامنی و پارسایی زنی بودند که از آیین ایزدی برخوردار و از هر آلایشی بر کنار بود. سیتا بیگزند از دل آتش رستگار برآمد و دیگر باره در دل رام در آمد[1]

*

دیگر از آزمایشهای ایزدی در هند که کم و بیش رایج بود، این است که چند دانه برنج بدهان متهم میگذاشتند که باید آنها را پس از چندی بروی برگ پیپال

۱ ـ نگاه کنید به: Anthologie Sanskrite par Louis Renou, Paris 1947, P. 74 et 117 - 132 ;
The Ramayana and Mahabharata by R. C. Dutt, P. 138-139

شاعر هندی پانی‌پتی که در روزگار پادشاه جهانگیر (۱۶۰۵ ـ ۱۶۲۷ میلادی) میزیست، داستان رامایانه‌را بنظم فارسی درآورده است. هرچند اشعار او سست است اما چون نمونه‌ایست از آزمایش ایزدی، چند فرد از آنرا که در بارهٔ بآتش رفتن سیتا گفته، در اینجا می‌آوریم:

رام گوید:

نبینم آن رخ چون لالهٔ باغ — که از غیرت دلم چون لاله شد داغ
مگر کانش بیفروزم دو فرسنگ — رود در وی سهبار آن دلبر سنگ؟
سلامت گر برآید پاک جانست — وگر سوزد سزای جرم آنست
... لوای شعله چون آتش برافراخت — خلیل خویش را در آتش انداخت
به بحر آتش افکند آن گهر را — نهان کرده ببرگ آن گلشکر را
زده بر شعله خودرا آن جگرخون — علم زد شد هم آغوش علم خون
بآتش در شده دانی که چون شد — درون بیرون شد و بیرون درون شد
چو یاقوتی که گیرند امتحانش — نکرده آتش سوزان زیانش
... ز تاب روی آن خورشید رخشان — شد آتش معدن لعل بدخشان
ببرج آتشین شد جای ناهید — تو گوئی عشق کرده جنگ اسپید؟
بگردش گشته آتش همچو گرداب — شفق را هاله بر خود ساخت مهتاب

بیندازد ، اگر آن دانهای برنج خشك مانده بود، گناه او ثابت میشد و اگر آن دانها تر ازدهان‌ریخته میشد بیگناه بود . دیگر اینکه‌متهم‌ازبرای نمودن بیگناهی‌خویش بایستی دست برهنه درديك روغن‌جوشان کرده، پیکر کوچك یکی از خدایان را که درآن انداخته بودند ، بیرون‌آورد . اگرآسیبی بدونمیرسید اورا گناهی‌نبود. دیگر اینکه‌متهم را دریك‌پله‌ترازومی‌نشاندند، این‌پله‌بایستی‌باپله‌دیگرترازو که وزنه‌ای در آن نبود یکسان بماند ، اگرپله ترازو پایین میرفت ، بزهکاربود.

اینگونه داوریها در هند بسیاراست، چیزی که بویژه درخور یاد آوری است ، این است که چنین داوریها در سدهٔ دهم هجری درآن سرزمین ، در مباحثه و مناظرهٔ دینی مورد توجه‌بود، درست همانند آزمایشی که در « بحث سنی وفلسفی» از مثنوی جلال الدین رومی یاد کردیم .

چنانکه میدانیم اکبر (محمد جلال‌الدین) سومین پادشاه مغول‌نژاد تیموری که در سال ۹۶۳ بتخت شاهی هندوستان نشست و درسال ۱۰۱٤ هجری درگذشت ، سواد خواندن و نوشتن‌نداشت، اما مردی بود بسیار تیزهوش و دانا وآگاه ، خواست درکشورهای شاهنشاهی خود ، دینی بوجود آورد که همه بدان گروند و ناسازگاری پیروان دینهای گوناگون با همدیگر برکنار شود ، این است که مجلس مناظره‌ای بنام « توحیداللهی » بنیاد گذارد و پیشوایان دینهای برهمنی و زرتشتی و عیسوی و اسلام و جز اینهـا را بمباحثه با همدیگر گماشت . گاهی ایـن گفت و شنودها در «عبادتخانه» باندازه‌ای‌سخت وتندبود که با زبان بسامان نمیرسید، بناچار میخواستند داوری به پیشگاه خداوندی برده شود و از او بخواهند که آشکارکنند کـدام دین و آیین بر حق است . درین زمینه دو کتاب از همان روزگاران در دست داریم ، در یکی گفته شده که به پیشنهاد کشیشان عیسوی ، هریك از دوطرف ، انجیل و قرآن در دست گرفته بآتش روند و دیگری گفته این آزمایش آتش از سوی علمای اسلام بود. این دو روایترا آنچنانکه در زیر دست نگارنده استدراینجا میآوریم . درتاریخ اکبری آمده :

« پادری رودلف Pather Rudolf بخاطر آرمیده و دلی یقین پیرایی بر

زبان راند ، حاشا امثال این امور از فروغ صدق ضیائی داشته باشد. در واقع اگر این گروه کتاب ما را چنین اعتقاد و قرآن (فرمان) را کلام خالقی ایزدی میشمارند ، شایسته آنست که خرمنی آتش افروخته گردد و ما انجیل بدست و علماء این دین کتاب خود گرفته بدان عیارگاه راستی در شود. رستگاری هر کدام نشان حق‌طرازی باشد . بیجگران سیاه‌دل یا لغزگشته ، در پاسخ آن بتأسف و لجاج‌بپیچیدند ».

درمنتخب‌التواریخ تألیف عبدالقادربدایونی آمده: «درآن ایام شیخ‌قطب‌جیسری را که مجذوبی جزالی بود از دست شیخ جمال بختیار طلبیده با احبار فرنگیان در بحث انداختند و ارباب عقل و اجتهاد زمان را حاضر ساختند ، شیخ گفت آتشی‌بلند افروزند تا من بمعارض خود درآیم وهر که سلامت برآید محق‌است.هم‌چنان کردند، او دست درکمر فرنگی زده گفت هان بسم‌الله و هیچکدام از فرنگیان جرأت نکردند »[۱]

۱ ـ نگاه کنید به : The Religious policy of Akbar by N. Cooverji Mehta. Bombay 11-6-46. P. 73;

Histoire de la Civilisation II. la Judée. la Perse. l'Inde par Will Durant. Traduction de Charles Mourey. Paris 1946. P. 204 - 207

آزمایش ایزدی در اروپا

گفتیم آزمایش ایزدی در سراسر گیتی رواج داشت، هنوز هم در گوشه و کنار جهان درهرجایی که کمتر ازتمدن برخورداراست، اینگونه‌داوری پایداراست.

در خود اروپا تا میانهٔ سده هجدهم میلادی یکسره ازمیان نرفته بود، گاهی باز نمونه‌ای ازآن در برخی از سرزمینها دیده میشد. اینگونه داوریها که‌در جزء تمدن یونان به رم رسید، بمیانجی رم در همه جای اروپا گسترش یافت. با گسترش دین عیسی دراروپا، باز این آیین دیرین همچنان پایدار ماند، جز اینکه پیشوایان و پادشاهان تا باندازه‌ای توانستند آن آزمایشهای سخت و دشوار را اندکی آسانتر و ساده‌ترسازند.

در میان این آزمایشهای گوناگون، آزمایش آتش که اردالی Ordalie گرم خوانده شده وآزمایش آب که اردالی سرد خوانده شده، بویژه‌در اروپا رواج داشت.

در زبانهای کنونی‌اروپایی‌جمله‌هایی است که گویای‌آزمایش‌آتش‌است، برای مثال دو جملهٔ آلمانی و فرانسوی‌آورده میشود:

Dafür lasse ich Meine Hand im Feuer;
J' en mettrai ma main au feu

این جمله‌ها را گوینده آنگاه بزبان‌میراند که میخواهد بگوید حق با اوست و از برای اثبات درستی خود آماده است، دست بآتش نهد.

اینك چند نمونه از اردالی آتش (Judicium ignis) در اروپا:

پسمار (مدعی‌علیه یا متهم) بایستی دست خود را روی آتش نگهدارد، اگر آسیبی بوی نمیرسید، بیگناه بود.

پسماربایپراهن‌اندوده به موم یا به قیر، بایستی از میان آتش هیزم بگذرد، اگر گزندی ندیده تندرست از آتش بدرمیآمد، او را گناهی نبود.

پسمار بایستی با پای برهنه ۹ گام در میان آتش بردارد، اگر گزندی نمیدید، بیگناه بود.

پسمار بایستی پارهٔ آهن گداخته، بوزن معینی، بدست گرفته ۹ گام بردارد، اگردستش نمیسوخت بزهکارنبود.

آزمایش یا اردالیآب (Judicium aquae) دوگونه بوده : آب جوشان و آب‌سرد :

پسمار بایستی با دست برهنه ازآب جوشان یك دیگ،انگشتری یا سنگی را بدرشتی یك تخم مرغ که درآن انداخته بودند ، بیرون آورد . پس ازآن دست او را مهر موم میکردند ، پس از سه روز اگر زخم روی به بهبودی دیده میشد گناهی نداشت،اگرآبله و تاول دیده میشد گناهکاربود .

دست چپ پسمار را به پای راستش ، با دست راست اورا به پای چپش‌بسته، درآب می‌انداختند و ریسمانی هم بکمرش می‌بستند تا بتوانند او را از آب بیرون کشند ، اگر او درآب فرو میرفت بیگناه بود ، اگر در روی آب میماند ، گناهکار بود زیرا آب پاك آن ناپاك را بخود نپذیرفت .

دربسیاری‌ازاین داوری‌ها که برشمردیم‌هردوطرف‌دعوا(همپتکاران) یا مدعی ومدعی‌علیه(پیشماروپسمار) رادرآب‌سرد می‌انداختند،نفس هرکدام زودترتنگ‌شده سرازآب‌بدرمیکرد، گناهکاربود .

رفته رفته با گسترش دین عیسی این آزمایشها را آسانتر گرفتند .

پاپ‌اوژن‌دوم(Eugène II) درمیان‌سالهای ۸۲۴ – ۸۲۶ میلادی ، آزمایش‌آب سرد را رواج داد ، همچنین آزمایش چلیپا Judicium crucis جایگزین داوریهای سخت دیگر گردید : پیشمار و پسمار را با دستهای بلند شده زیر چوبه چلیپا بپا ایستاده ، نگاه میداشتند ، کسی که زودتر خسته شده دستهای خود را پایین می‌انداخت ، یا اینکه‌دستهای‌خودراتکان میداد یا اینکه فرو می‌نشست ، میباخت .

یك گونه از همین داوری‌ها که بیشتر رنگ و روی دینی داشت و از برای پیشوایان بکار میرفت Purgatio eucharistiam, نامیده میشد و آن چنین بوده که‌خورش‌مقدس‌شام Saint gène بخورندهٔ ناپاك‌وبزهکار، سازگار و گوارا نمیآمد ، اینچنین گناه‌او هویدا میگشت .

یکی دیگرازین آزمایشها خوراندن غذایی بوده به پسمار Judicium offae و آن چنین بوده که به لقمه‌ای از نان ویا پنیرافسونی خوانده به پسماربخوراندند ،

اگر کلو گیرش میشد، گناهکار بود.

دیگر از داوریها که کمایش دراروپا بکارمیرفت، یکی هم این بود که اگر کسی متهم بکشتاری بود، بایستی بلاشهٔ کشته شده دست زند و یا بنزدیك او درآید، اگر از آن مرده دیگر باره خون میریخت، دانسته میشد که خونی (کشنده) خود اوست.

درمیان همه‌این آزمایشها که برخی‌از آنها را از برای نمونه‌یاد کردیم، دراروپا آزمایش آتش و آب بیشتر رواج داشت. در افریقا بسیاری ازین آزمایشها با زهر انجام میشد وبسا هم‌بامار انجام‌میگرفت. درمصرپسمار رابه پیکارنهنگ میخواندند[1].

دراروپا آزمایش‌آتش‌بیشتر ازبرای گروه مردمان آزاده وبزرگ بکارمیرفت و آزمایش آب ازبرای مردمی از گروه دوم یافروتروپایین‌تربکارمیرفت.

درانگلستان وبویژه درمیان مردم ژرمن نژاداینگونه داوریها، به‌مبارزه Duel میکشید. درانگلستان‌همه‌اردالی‌ها (Ordeal) درسالهای۱۲۱۹ — ۱۲۱۵ میلادی‌باز داشته‌شد، اما سالها پس ازین زمان هم‌بارکم وبیش پایا ماند وآیین مبارزه باز بیشتر پایداری کرد.

هم‌چنین درفرانسه، سن‌لویی Saint Louis درسال۱۲۵۸ درفرمانی مبارزه‌را باز داشت. در آنجاهم مانندبسیاری‌از کشورهای دیگراروپا، این‌آزمایشها آنچنانکه در آغاز گفتیم تامیانهٔ سدهٔ هجدهم میلادی یکسره رخت بربست.

در روزگاران گذشته اینگونه آزمایشها این خوبی را داشت که هماوردان را از اندیشه کینه جویی بر کنسار میداشت. آنچنانکه میدانیم در پارینه حس کینه جویی درمیان همه مردم جهان، ازپشتی به پشت دیگررسیده هماره مانند آتش‌سوزان دردلها زبانه میکشید، رنج وشکنج دیو کینه بسا سخت‌تراز آسیب وگزند آزمایش آتش‌وآب‌بود. همپتکاران پس‌ازتن دردادن‌بآزمایش ایزدی یاداوری خدایی، وباختن یکی از آن دو، باخود میگفتند، خواست خدایی ودستورآسمانی‌این بود، واین‌خود

۱ــ نهنگ همانست‌که در زبانهای اروپایی Crocodilos نامیده میشود.
زان می که گرسرشکی از آن درچکدبنیل صد سال مست باشد از بوی آن نهنگ
مشتبه نشود باجانور آبی‌دیگر که درلاتین Balaena ودر فارسی «بال» یا «وال» گویند.
نگاه کنید به‌خرده اوستا گزارش نگارنده ص ۱۴۱

تااندازه‌ای مایه فرونشاندن سوزو گداز کینه بود.

باید بیاد داشت که درین داوریها ، هرچند که پای خدایی ویاپروردگاری در میان بود ، تقلبهای فراوان بکار میرفت. همان خدایی که میگفتند ازهرچیز آگاه است ودرست را ازنادرست میشناسد ، در داوری وی فریب وفسون بکارمیبردند .

این‌داوریها راپیشوایان دینی درپرستشگاهان باآیین‌ها ورسم‌هابجای‌می‌آوردندو گذشته ازاینکه رنج ودردی هم دربرداشت ، آبروریزی ویك گونه خواری و پستی و شرمساری نیزدربرداشت. این است که کمترتن بآزمایش درمیدادند و باهم‌میساختند ، بویژه بزهکار ازبیم سزای آسمانی ، بداوری خداوندگار، گستاخی‌نمیکرد[۱] .

---

۱ ـ نگاه‌کنید به: ، Harmsworth. History of the World. vol. I London 1914, P. 217 - 219 and 222 ;

Meyer's Lexikon. Band 15;

Webster's New International Dictionary;

Histoire du Droit Français par Foignet , 5e. Edition, Paris 1910, P. 85

آزمایش ایزدی دراوستا

دراوستایی که امروزه در دست داریم چندین بار از «وره» Varah که همان آزمایش ایزدی یا داوری خداوندی است ، یاد گردیده است .

در رشن‌یشت ، یشتی که درستایش رشن (رشنو Rašnu) فرشته درستی‌وراستی وداد گری است درپاره‌های۱–٦آن ، هشت‌بار باین واژه‌برمیخوریم[1] ، اینچنین :

۱– پرسید [زرتشت]پاک‌ازاو،ای‌اهورامزدای‌پاک ، من‌بتوروی‌آورم، ای‌اهورامزدا با گفتار راستین از توهمی‌پرسم ، پاسخ گوی مرا ، تو ای کسی که آن را دانی ، تو ای فریفته نشدنی، توای از خرد فریفته نشدنی برخوردار ، تو ای بهمه چیزآگاه‌فریفته نشدنی. کدام است گفتار ایزدی راست‌آفریده‌شده ، کدام است‌برانگیزاننده، کدام است‌بر گزیده‌شده، کدام است‌پرهیزنده ، کدام است ورجمند، کدام است چالاک که برتر از آفریدگان‌دیگراست؟

۲– آنگاه گفت اهورامزدا: بدرستی‌این‌را بتو گویم،ای‌سپیتمان‌پاک ، آنچه‌را که درگفتارایزدی‌بسیار فرهمند است،آنچه را که در گفتارایزدی راست‌آفریده شده وبرانگیزاننده‌وبر گزیده‌شده وپرهیزنده و ورجمند و چالاک است، که برتراز آفریدگان‌دیگراست .

۳ – ایدون گفت اهورا مزدا : سه‌شاخه برسم در ره‌خورشید (نیمروز)بگستران [وبر گوی] مابیاری همیخوانیم وخواستاریم خشنود سازیم، اهورا مزدا را، همچنین [بر گوی] ما بیاری همیخوانیم دوستی (سازش) را، باین جایی که «ور» برنهاده‌شده، باین [آزمایش] آتش وبرسم و [پیاله] سرشار و «ور» روغن وشیرهٔ گیاه .

٤– پس‌آنگاه‌من اهورامزدابیاری توآیم ، در آنجایی که«ور» برنهاده‌شده بآن [آزمایش]آتش‌وبرسم‌و[پیاله]سرشارو« ور» روغن‌وشیره گیاه ، بهمراهی‌باد پیروزگر،بهمراهی‌دامو‌ئیش‌اوپمن،بهمراهی‌فرکیانی،بهمراهی‌سودمزداداده.

[1] ـ نگاه‌کنید به‌گزارش اوستای‌نگارنده ، یشتهاجلد ۱ ص ۵۶۱ ـ ۵۷۳وبه:
Le Zend-Avesta par J. Darmesteter vol. II. Paris, P.490- 499;
Avesta von F. Wolff Strassburg 1910. S. 226 - 9;
Die Yäšt's des Awesta von H. Lommel, Göttingen 1927. S. 98-100

۵- [بر گوی] ما یاری همیخواهیم وخشنود سازیم، رشن نیرومند راو دوستی را (سازش را) یاری همیخواهیم دراینجا که « ور» بر نهاده شده باین [آزمایش] آتش و برسم به [پیاله] سرشار و « ور» روغن وشیره گیاه.

۶- پس آنگاه یاری نوخواهد آمد، رشن بزرگوار نیرومند، بسوی آن «ور» بر نهاده شده بآن [آزمایش] آتش و برسم و به [پیاله] سرشار و به « ور» روغن و شیره گیاه ، بهمراهی باد پیروز گر، بهمراهی دامـوئیش اوپمن ، بهمراهی فره کیانی ، بهمراهی سود مزدا داده .[۱]

آنچنانکه پیداست در رشن یشت پنج گونه آزمایش ایزدی : آتش - برسم - [پیاله] سرشار- روغن- شیرهٔ گیاه ، یاد گردیـده است. نزد ایرانیـان چنانکـه نزد بسیاری ازمردم دیگر باستانی آزمایشهای گوناگون در داوری ایزدی بکار میرفت ، بگواهی نامه پهلوی دینکرد که بزودی آن رایاد خواهیم کرد«ورسی وسه آیین است». امروزه نمیدانیم این آزمایشها چگونه بوده. از پنج آزمایشی که در رشن یشت یـاد گردیده میتوان دریافت که دریکی از آنها آتش بکار میآمده و دردیگری «برسم»، آزمایش برسم که تا گزیریك گونه «ور»سرد بوده نمیدانیم چگونه بجای آورده میشده ، ازپیاله سرشاریا جام لبریز تا گزیریك گونه آشام اراده شده؟، آزمایش بـاروغن شاید روغن داغ باشد؟، شیره گیاه نیزشاید یك آشام زهرآگین باشد؟، اما اینها چگونه در آیین « ور» بکارمیرفته ، نمیدانیم.ازین واژه‌ها که هر یك نمودار یك گونه آزمایشی است ، برمیآید که پسماربا کسی که ازبرای پاکی وبی آلایشی خود در پیشگاه رشن فرشتهٔ درستی وداد گستری ، باید تن بآزمایش دردهد،ازاهورا مزداخواستاراست که‌او رایاری کند تادرین داوری رستگار بدرآید .

دیگر ازجاهایی که در اوستا از « ور » یادشده، در پارهٔ۹ از آفرینگان گهنبار

۱- در پارهٔ برسم در اوستا برسمن Baresman و ایزدباد دراوستاوات Vāta و ایزد داموئیش اوپمن upamana . Damōiš و فرکیانی در اوستاکوئنم خوارنو Kavaēnem xvarenem نگاه کنید به گزارش اوستای نگارنده جلد یکم یشتها ص ۵۵۱ ـ ۵۶۰ و ص ۴۲۷ و جلد دوم یشتها ص ۳۱۵ و یادداشتهای گاتها ص ۲۳۳

در پارهٔ داموئیش اوپمن نگاه کنید به: The Fondation of the Iranian Religions by Louis Gray (K. R. Cama Oriental Institute NO. 5) Bombay. P. 143

است ، درین‌جا گفته شده : « گهنبارپتیه شهیم درهفتاد وپنجمین روزسال ، درشهریور-ماه ، درانیران روز (سی‌ام) میباشد، کسی که‌درین‌سومین‌جشن سال‌میزد ندهدوچیزی در راه خدا نبخشد ، چنین کسی در میان پیروان دین مزدیسنا ، از برای بجای‌آوردن آیین ور گرم (Garemō.varah) نارسا خوانده‌شود».

آنچنانکه میدانیم در هنگـام ۳۶۵ روز سال ، شش جشن داریم بنامهـای میدیوزرم - میدیوشم - پتیه شهیم - ایاسرم - میدیارم - همسپتمدم . نزد ایرانیان، اهورا مزدا در هریك ازین جشنهای ششگانه ، آسمان ، آب ، زمین، گیاه،جانوران، مردمان را بیافرید . بپاس آفرینش مزدا ، درین روزهای فرخنده ، هر بهدینی باید بینوایان را دریابد و به‌ارزانیان‌چیز ببخشد . هر آنکه کوتاه آید، باید اورا ازبندگی مزدا یله‌و رهادانست وپیمان نشناس خواند، اوکسی است که ستورانش گزند یابند، دارایی و خواستهٔ وی نابود گردد و از دین زرتشتی بی‌بهره خوانده شود .

اینچنین ، کسی که در جشن پتیه شهیم که روزآفرینش زمین است ، کوتاه‌آید و از دستگیری درماندگان دریـغ ورزد ، شایسته نیست کـه به پیشگاه دادستان خداوندگار درآید وبه‌آزمایش‌ایزدی گستاخی کند[۱].

در فرگرد چهارم وندیداد در پاره هـای ۵٤ - ۵۵ نیز از آزمایش ایزدی یاد شده، هرچنددرینجا واژه«ور»نیامده، امابه‌سه‌واژه‌دیگر برمیخوریم که گویای‌سه گونه آزمایش است در ایران باستان ، یکی ازآنها واژهٔ سئوکنت ونت Saokentavant میباشد و همان است که در پهلوی سوکنت و در فارسی سوگند گوییم ؛ دیگرواژهٔ زرنیاونت Zaranyavant ، و دیگر واژه ویثوش‌وئیتی Vīthuša - vaitī

در فرگرد چهارم وندیداد در پاره‌هـای ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ ازین سخن رفته کـه چگونه باید گناهکاری را بسزا رسانید ، برخی را باید بزنجیر بست و برخی دیگررا بزندان افکند و یا بمرز کشور راند (تبعید کرد) ، پس ازآن در پارهٔ ٥٤ آمده :

۱ - در پارهٔ میزدکه دراوستا میزد Myazda آمده‌وچیزخوردنی‌است چون نان‌وگوشت و میوه که در هنگام جشن‌برسر خوان نهند ودر فارسی بمعنی مهمانی‌گرفته شده . نگاه‌کنید به یادداشتهای‌گاتها ص ۱۸۰ - ۱۸۱

درپارهٔ گهنبار یاگاهانبار نگاه‌کنید به خرده اوستا ص ۲۱۵ - ۲۲۳ ودر پارهٔ آفرینگان گهنبار به‌ص ۲۳۸ - ۲٤۲

اگر درین جهان خاکی گناه کسی شناخته شد اما خود او منکر آن باشد و به مهر[1] دروغ گوید و برخلاف رشن[2] سخن بر زبان راند، پس باید آب سوگند زرمند آزمایشده بنوشد . در پارهٔ ۵۵ آمده : اگر کسی آب سوگند زرمند بنوشد و از دروغ خود آگاه باشد و به مهر دروغ گوید (پیمان شکند) و برخلاف رشن سخن بر زبان راند، سزای او هفتصد تازیانه اسب و هفتصد دوال تازیانه است[3]

واژهٔ آب در اوستا آپ āp و در پارسی باستان آپی āpi مادینه است. این است که صفتهای سوگند و زرمند و آزماینده یا آگاهنده همه مادینه آورده شده : سئوکنت وئیتی Saokent vaitī ، زرنیا وئیتی Zaranyā vaitī ، ویثوش وئیتی Vīthuša vaitī

نخستین صفت سئوکنت Saokenta یا سئوکنت Saokanta باید از مصدر سئوك Saok باشد که بمعنی سوختن و زبانه کشیدن است ، ازهمین بنیاد است سو در فارسی که بمعنی روشنایی است وجزء دوم آن که ونت باشد جزئی است مانند منت mant بمعنی دارنده[4] .

---

۱ ــ مهر = میترا Mithra ایزد عهد و پیمان است ، به مهر دروغ گفتن یعنی از عهد و پیمان برگشتن یا پیمان شکستن، نگاه کنید به جلد یکم یشتها ص ۴۲۳ و به یادداشتهای گاتها ص ۲۷۹

۲ ــ رش دراوستا رشنو Rašnu خوانده شده و یکی از ایزدان آیین مزدیسنا است ، نگهبانی روز هجدهم هرماه سپرده باوست: درآمده در آن خانهٔ چون بهشت بروز رش از ماه اردیبهشت. رشن یا رش فرشتهٔ دادگری است . دررشن یشت که درستایش اوست گفته شده که او درهمه جاست، درسراسر هفت کشور روی زمین ، دربالای کوهها و درمیان دریاها ، درجهان زبرین در کرهٔ ماه وخورشید وستارگان ، درانیران یا گرزمان (عرش) دربارگاه فروغ بی پایان خداوند گار، درجهان زبرین وزیرین ، جایی نیست که از داد (عدل) بی نیاز باشد . داد وری کردار مردم در روز پسین با اوست، درنوشتهای دینی پهلوی وپازند دربارهٔ او گفته شده : پس از آنکه روان از پل چینوت (صراط) گذشت . آنگاه رشن ترازو برگرفته ، کردارهای خوب وبد را بسنجد . پله ترازو را بهیچ سوی گرایش ندهد ، سرمویی پایین وبالا نکند ، نه از برای پاکان و نه از برای ناپاکان ، نه از برای گدا ونه ازبرای شاه ، باهمه یکسان است ، خواه توانگر وخواه درویش .

نگاه کنید به یشتها ، گزارش اوستای نگارنده، جلد یکم ص ۵۶۱ــ۵۶۳ .

۳ــ Aspahe aštraya تازیانه اسپ است و Sraošō čaranya تازیانه چرمین ، دوال تازیانه .

۴ ــ سوك = سوچ Sūč نگاه کنید به یادداشتهای گاتها ص ۶۶

سئوکنت Saokanta، نیز نام کوهی است که در پارهٔ ۸ خورشید نیایش آمده است، نگاه کنید به خرده اوستا ص ۱۱۰

واژهٔ سئوکنت در اوستا باید بمعنی گوگرد باشد زیرا صفت سئوکنت ونت درگزارش پهلوی اوستا (=زند) به گوگرتومند گردانیده شده‌است. اینچنین آبی که درآزمایش بمتهم مینوشانیدند بااندك مایهٔ گوگردآمیخته‌بود. درسوگند نامه‌فارسی که‌آن رایاد خواهیم کرد ، نیزدر دادستان چنین‌آبی یاد گردیده است . بگفته‌گلدنر Geldner چون گوگرد ملین است ، اززود دفع شدن‌آن از شکم یاچندی ماندن‌آن درشکم گناه یا بیگناهی‌متهم دانسته‌میشد[1] . سوگند که جزء دوم‌آن ولد (=ونت)در فارسی افتاده ، یعنی آب آمیخته به سودهٔ گوگرد نوشیدن و این واژه بخوبی یادآور یکی از «ور»های روزگاران پیش است . در نوشتهای پهلوی چند بار واژهٔ سوگند ، لفظ مرادف «ور» بکار رفته است .

اما صفت زرنیاونت Zaranyāvant که از واژه زرنیه Zaranya و ونت (=مند) ساخته‌شده، در گزارش پهلوی اوستا گردانیده شده به زرومند Zaromand یعنی زرمند و آن آبی بوده که باسودهٔ زر درآمیخته بود . زرنیه Zaranya در اوستا همان است که درفارسی زرشده است .

صفت سومی که با واژهٔ ویثوش Vīthuša ساخته‌شده‌باید ازمصدرویْث Vaēth باشد که بمعنی‌ثابت کردن (جرم درمحکمه) میباشد.در گزارش پهلوی اوستا گردانیده شده به چهرانومند ؟ که معنی ازآن برنمیآید . نظر بریشهٔ واژه باید ثابت کننده ویا آگاهاننده و نماینده بزه و گناهی در دادستان باشد .

* * *

آزمایش ایزدی در روزگاران گذشته در همه جای روی زمین رواج داشت ، درایران باستان‌هم‌باینگونه داوری‌آشنا بودند . گذشته ازین داوری درجهان خاکی، نزد ایرانیان از داوری مینوی هم که در روز پسین خواهد بود ، سخن رفته است . در سرودهای گاتها چندین بار بآزمایشهای روز پسین برمیخوریم،ازین آزمایشهاست در برابرآتش که سره ازناسره بازشناخته شود و نیکوکار از گناهکار جدا گردد . پاداش

1ـ نگاه کنید به :
Studien zum Avesta von Karl Geldner ,Strassburg 1882,S.87
گلدنردرصفحه۱۰۳ همین کتاب گوید، گوگردملین‌نیکی‌است واثرآنوزآزمایش زوددیده میشود.

وپادافراه هردو گروه ازمردمان: مزدیسنان ودیویسنان یاپیروان دین‌راستین وپیروان کیش دروغین ، پس از داوری ایزدی داده خواهد شد ، درآن روز است که پاکان از ناپاکان شناخته شوند.این عقیده از ایرانیان بمردم دیگر جهان رسیده ، درنوشتهای دینی یهود هم بسا از رود آهن گداخته سخن رفته که در روز پسین مردم باید ازآن بگذرند ، نیکوکاران بخوشی آن را درنوردند و تبه‌کاران برنج وشکنج دچار و گرفتارآیند[1] .

درگاتها چند جایی که ازآزمایش روز پسین یاد شده ، دراینجا برمیشمریم : اهونودگات ، هات ۳۰بند ۷؛ اهونودگات ، هات ۳۱بند ۳ و بند ۱۹ ؛ اهونودگات ، هات۳۲بند۷؛اهونودگات، هات۳٤بند٤ ؛ اشتودگات ، هات ٤۳بند ٤ ؛ سپنتمدگات، هات ٤۷ بند٦ ؛ و هوخشترگات ، هات ۵۱ بند ۹وجزاینها .

در نامهٔ دینی پهلوی ، دین آگاهی (بند هشن) فرگرد ۳۱ پاره‌های ۱۹ـ۲۰ درسخن از روز پسین‌آمده : آنگاه ایوخشست (فلز) درکوهها و پشته‌ها گداخته گردد ومانند رودی بررویزمین روان شود، پس‌ازآن همه مردمان‌بایدازین‌ایوخشست گداخته بگذرند و پاك گردند . آنکه پاك است ، او را چنین نماید که از رود شیر گرم گذرد و آنکه دروند (ناپاك وبدکیش)است اوراچنین‌نماید که از ایوخشست گداخته گذرد[2] .

۱ـ نگاه کنید به: Die Altpersische Religion und das Judentum von J. Scheftelowitz, Giessen 1920, S.206.

۲ـ نگاه کنید به : Bundehesh von F. Justi.

آزمایش ایزدی در نوشتهای پهلوی

نامه‌های پهلوی که امروزه دردست داریم و در آنها از «ور» یاسوگندیادشده، اینهاست : دینکرد- داتستان دینیك - شایست نه شایست - ماتیکان هزار داتستان و جز اینها.

دینکرد (دین کرت) که یکی‌ازبزرگترین‌نامه‌های پهلوی است‌بیش‌ازنوشتهای دیگرپهلوی ازسوگند یا«ور» یادمیکند. ازهمین نامه است کـه امروزه میدانیم، در اوستایی که نیاکان مـا در روزگار ساسانیان در دست داشتند تـا بچه اندازه از «ور» سخن میرفت.

نخستین نویسندهٔ دینکرد،آذرفرنبغ پسرفرخزاداست. اوهمزمان مأمون‌خلیفه عباسی (۱۹۸-۲۱۸ هجری=۸۳۳ -۸٤۲ میلادی) است ودربغداد میزیست ودر همان شهر بگرد آوری دینکرد پرداخت . در پخش سوم دینکرد گفته شده که آذرفرنبغ (آتورفروبغ)پسرفرخزات‌نخستین گردآورندهٔ دینکردازخاندان‌آذرباد مهراسپندان است[۱]. این آذرفرنبغ‌پسرفرخزاد؛ همان‌است که نامهٔ پهلوی ماتیکان گجستك ابالیش (-عبدالله) از او دانسته شده است . درین‌نامه از گفتگوی آذر فرنبغ با ابـالیش (عبدالله) زندیك (زندیق) نزد مأمون سخن رفته و عبدالله شکست خورده و سرافکنده شده است .

پس ازآذر فرنبغ فرخزادان، موبدی از همان خاندان، بنام آذرباد پسرامیت (امید) همزمان خلیفه‌المعتمد عباسی (۲۵٦-۲۷۹ هجری= ۸۷۰-۸۹۲ میلادی) کار دینکرد رادرسال۲٦۸ هجری=۸۸۱میلادی، بپایان‌رسانید.

آذرفرنبغ فرخزادان فرزندی داشت‌بنام زرتشت که پس‌ازوی پیشوای‌بهدینان گردید .

در پایان فرگرد (فصل) ازپخش‌سوم‌دینکرد گفته‌شده:براثر گزند و آسیبی که بهزرتشت پسرآذرفرنبغ که پس‌ازپدرپیشوای بهدینان گردید، روی‌داد،نوشتهای دینی پراکنده وپریشان گردید .... من آذرباد پسرامیت، پیشوای بهدینان ، آن‌نوشتهای

۱ - آذربادمهراسپندان موبدان‌موبد ایران بود درروزگار شاپور دوم ساسانی. نگاه کنید بخرده اوستا ص۳۰-٤۱

پراکنده را گردآوری کردم .

ازدینکرد، بخش سوم تاخود بخش نهم بجای مانده. چندفصلی ازآغاز این نامه که ازنخستین نویسندهٔ آن بوده، ازدست رفته است.این نامه که درسال ۱۰۲۰ هجری = ۱۶۱۱ میلادی دربغدادپیداشد،در بخش های هشتم ونهم آن ازبیست ویك نسك اوستا سخن رفته وازگفتار هریك ازین نسکها (نامه‌ها) کم وبیش یاد گردیده است و این میرساند که درسدهٔ چهارم هجری، هنوزاوستای بزرگ روزگارساسانیان درزیردست نویسنده دوم دینکردبوده، جزاینکه درهمان هنگام گردآوری دینکرد،ازمیان بیست ویك نسك اوستا، ازناتر Nātar نسك(پنجمین نسك)،متن اوستابجا بوده وگزارش پهلوی (=زند) آن از دست رفته بوده وازوشتگ Vaštag نسك (یازدهمین نسك)، متن اوستا و گزارش پهلوی آن هردو ازدست رفته بوده ونویسندهٔ دینکرددربارهٔ این دونسك کم شده چیزی نمی نویسد، فقط از آنها نام میبرد. ازنسکهای دیگر آنچنان سخن میدارد که هیچ جای گمان نیست که درآن روزگار،سراسراوستای روزگارساسانیان راجزازدونسك نامبرده، درزیردست داشته است[۱].

آنچنان که میدانیم درمیان بیست ویك نسك اوستا، هفت نسك در بارهٔ قانون بوده که دردینکردآنها ازبخش « داتیك » اوستا بشمار رفته است[۲].

درهمین نسکهای داتیك بوده که از قانون واز آزمایش ایزدی یا « ور» سخن میرفت .

در میان این هفت نسك، بویژه چهارتای ازآنها ، سراسر قانونی یاداتیك بوده ودرپهلوی چنین خوانده میشده: نیکاتوم (Nīkātum) نسك که بگفتهٔ دینکرد ونوشتهای

۱ــ دربارهٔ دینکرد نگاه کنیدبه:

Die Mittelpersische Sprache und Literatur von Jehangir Tavadia, Leipzig 1956, S. 45-73

Une Encyclopédie Mazdéenne, le Denkart par Jean Pierre de Menasce, Paris 1958, P.8-12

Pahlavi Version of Yašts, Translated by Ervad M.F. Kanga Bombay 1941 (Introduction) P.III

۲ــ درباره بیست ویك نسك اوستا نگاه کنید به: گاتها دومین گزارش نگارنده، گفتار گاتها درآغاز .

دیگرپهلوی وپازند، پانزدهمین نسك اوستابشمارمیرفت و۵۴فرگرد (فصل)دربرداشت؛ گنبا سرنیجت (Ganabā- sar -nijat) شانزدهمین نسك ، دارای ٦٤ فرگرد بود ؛ هوسپارم (Huspāram) هفدهمین نسك ، ٦٤فرگرد داشت ؛ سکاتوم (Sakātum) هیجدهمین نسك ودارای ۵۲فرگرد بود. دردینکرد دربخش‌هفتم' فرگردچهارم پارهٔ۳ آمده : « ور در داتستانی (داوری) که ازبرای داتوبر (داور) نهفته و پیچیده است ، نمایاننده گناه وبیگناهی است وآن سی‌وسه آیین‌است». این سی‌وسه گونه ور که در ایران باستان رواج داشت، در دینکرد گفته نشده که چگونه بوده ونه در هیچیك از نوشتهای دیگرپهلوی . بااینکه در نامهٔ دینکرد در پخشهای هشتم و نهم از نسکهای داتیك (قانونی) سخن رفته واز آزمایش 'ورها' یاد گردیده' درهیچ جا از چگونگی آنهاسخنی بمیان نیامده است. بگفتهٔ دینکرد دربخش هشتم، فرگرد٤۱، در سکاتوم نسك یکی‌ازفرگردهای آن،ورستان Varistān خوانده شده و درآن این‌چنین‌سخن میرفته : «دروستان ازساختن ورباد گردیده که ازنیروگی مینوی‌آن گناه ازبیگناهی شناخته‌شود، درآن هنگامی که گناهی بجادویی نهفته باشد ــ ازهنگامی که باید ور بجای‌آورده شود وجایی که بایدآیین‌آن رابیارایندــ از چگونگی بر گزیدن آن‌جا وچیزهایی که باید بدانجا بردن ــ ازآنچه که نخست باید بآن خان ومان بردن واز آنچه که بدانجا نشاید بردنــ از راه ورسم وآیین «ور»وبیاری خواندن ایزدان ــ از آنچه ازاوستاباید درهنگام‌آزمایش سرودنــ ازاینکه چگونه « ور گرم» و« ورسرد» بجای‌آورده میشودــ ازآشکار شدن گناه وبیگناهی درهنگام آزمایش ورــ ازبسیاری چیزهای دیگر دربن باره». چنانکه دیده میشود درسکاتوم نسك ، فرگردی ورستان خوانده میشده ودر آن آیین همگانی اینگونه داوری یاد گردیده بود. باز در همین سکاتوم نسك ، بگفته دینکرد از«ورسخت» و«ورآسان» سخن‌میرفت ویکی‌ازبن ورها را «پااوروخورانو» Pāūrū Xurānō خوانده وآنهم دانسته نشده که چگونه بوده، شاید چیزی خوردنی؟.باز دردینکرد درسخن از نیکاتوم که پانزدهمین نسك اوستاست گوید: «ازبرای مردمان ستوده ونیکنام، آزمایش‌ورنباشد»[1]

۱ــ نگاه کنید به:
The Dīnkard by Sanjana, Vol. XIV, P.37; vol. XVI, P.62 and P.80, SBE.Vol. 37, P. 144

دیگر از نوشتهای پهلوی که از آزمایش ایزدی با «ور» یاد کرده « داتستان دینیك» است.

نویسنده این نامه منوشچهر پسر یووان یمان Yuvān-Yamān موبد بزرگ پارس و کرمان بود در نیمهٔ دوم از سدهٔ نهم میلادی . اورا نیز نامه‌ایست بنام نامکیهای منوشچهر .

ازبرادر کهتراو، زات سپرم(اسپرغم‌زاد) که مردآزاد منشی بوده وموبد بزرگ درسیرکان (سیرجان) کرمان بود نامه‌ای بمارسیده بنام ویچیتکیهای(برگزیده‌های ، منتخبات) زادسپرم.

منوشچهردرنامه داتستان دینیك‌به‌نودو دو (۹۲) پرسش که میترخورشیت پسر آترمهان ومزدیسنان دیگراز او کرده‌اند ، پاسخ گفته است.

درفرگرد۳۷پارهٔ۷٤ داتستان دینیك‌ازسوگند باورزهرسخن رفته: «همپنکاران (مدعی ومدعی‌علیه) باید زهربخورند. زهربکسی که گناهکار است‌کارگرآید و اورا بکشد ، بیگناه آسیب نه‌بیند و رستکار بدرآید » [1]

دیگراز نامه‌های پهلوی که از «ور» یاد کرده «شایست نه شایست » است. این نامه دینی که گویاازسالهای‌پایان‌ساسانیان‌باشد، دانسته نشد که نویسنده‌اش کیست.

درشایست نه شایست فرگرد ۱۳ پارهٔ ۱۷ از «ور» یاد کرده گوید:«دریسنا، هات ۳٦ازشش ور گرم یادشده...»، در فرگرد۱۵ ــ۱۷ آورده: «آزمایش‌آهن گداخته این است که درروی دل (سینه) بجای‌آورند. دل باید چنان پاك وبی‌آلایش باشد که اگر آهن‌گداخته روی‌آن ریخته شود، نسوزد . آذرپاد مهراسپندان چنان زیست، آنگاه که‌آهن گداخته بروی سینه‌اش ریختند باین میماند که روی سینه‌اش شیر دوشیده

۱ ـ نگاه کنیدبه :

The Datistan i Dinik. Part I, Edited by Ervad T. D. Anklesaria , Bombay

The Sacred Books of the East. Vol. XVIII

Grundriss der Iranischen Philologie . 2. 102-103

Haug- West Essays. London 1907. P.102

Die Mittelpersische Sprache und Literatur von J. Tavadia. Leipzig 1956, S. 87-91

باشند. اگر آهن گداخته بروی سینه بدکنش وبزهکاری چکیده شود ، هر آینه بسوزد وبمیرد»[۱]

ماتیکان هزار داتستان یکی از نامه‌های گرانبهای پهلوی است که بایستی در آن بیش از نوشتهای دیگر پهلوی از «ور» یا داوری ایزدی یاد شده باشد چه این نامه در حقوق مدنی است . ایـن نامه باید یادگاری باشد از پـایان روزگاران ساسانیان ، کمتر احتمال برده میشود کـه پس از تاخت و تاز تازیان بایران نوشته شده باشد ، آنچنانکه بسیاری از نوشتهای دینی پهلوی پس از چیر شدن عربهـا نوشته شده و نویسندگان خواستند که دین نیاکان نگهداری شود و دستبرد بیگانگان نگردد .

پس از دست‌یافتن عرب بایران ، کمتر نوشتهٔ پهلوی را میشناسیم کـه همانند یادگار زریران یا کار نامك ارتخشیر پاپکان ودرخت آسوریك باشد . ناگزیر نامه‌ای چون ماتیکان هزار داتستان که در داد و داوری است در روزگاری که همه‌چیز ایران دستخوش بیدادگری بیگانگان شده بود ، بکار نمی‌آمد .

آنچنانکه بولسارا Bulsara دانشمند پارسی کـه ماتیکان هـزار داتستان را بانگلیسی گردانیده‌نوشته : « فرخو مرت وهرامان Farroxo Mart i Vahrāmān (فرخ پسر بهرام) نویسنده ماتیکان هزار داتستان درین نامه چند تن از پادشاهان ساسانی را نام میبرد : بهرام پسر یزدگرد یکم ، یزدگرد دوم ، فیروز ، قباد ، خسرو انوشیروان ، هرمزد چهارم ، خسروپرویز پسر هرمزد . پس از خسروپرویز دیگر نامی از پادشاهان این‌خاندان دیده‌نشده و نام هیچیك ازمردان نامور تاریخی آن روزگاران نیز در آن یاد نگردیده ، این است که می‌توان گفت ماتیکان هزار داتستان درروزگار خسروپرویز نوشته شده است» .

جای افسوس است که بخشی از آغاز و انجام این نامه وچیزی از میان آن از از دست رفته‌است.

۱ـ نگاه کنید به:

SBE. Vol. V, by West, P. 360 and P. 375

دربارهٔ شایست‌نه‌شایست نگاه کنید به:

Šāyast-nē-šāyast by J. Tavadia, Hamburg 1930, S. 1-2

دربارهٔ آذرپاد مهراسپندان نگاه کنید بگزارش اوستای نگارنده، خرده اوستاص۰ ۳۰-۳۸

در دیباچه این نامه که «پیشگفت» خوانده شده نام این نامه و نام نویسنده آن بجای‌مانده است.

واژهٔ هزار در نام « ماتیکان هزار داتستان» بمعنی خود نیست ، دراینجا معنی مجازی ، فزون و فـراوان و بسیار از آن اراده میشود. در اوستا هم باینگونه تعبیر برمی‌خوریم چون هزار گوش و هزارستون . همچنین است در پهلوی و فارسی : هزار بنده ، عنوان مهر نرسی وزیر یزدگرد یکم و بهرام پنجم ساسانی است ؛ هزاردستان ، هزارپا ، هزاربرگ ، هزارپیشه و جز اینها درفارسی از واژه‌های رایج است.

داتستان در پهلوی و دادستان درفارسی بمعنی داوری یا حکم و قضااست.

من شکستم حرمت ایمان او پس بمینم برد دادستان او
(جلال‌الدین‌رومی)

در ماتیکان هزار داتستان ، قانون زناشویی ، ارث ، طلاق ، داد و ستد ، حق مالکیت، فرزندخواندگی، خریدوفروش، دزدی ، خونریزی و کشتن و سزا وجزاینها یادگردیده. در یك فرگرد (در یازدهم) این نامه نیز از «ور» سخن رفته است ، در اینجا هم از چگونگی این داوری یاد نگردیده‌است. سخن دربن است که اگر وامی گرفته شد و وام گیرنده یا بسمار منکر آن گردید ، باید با « ور ورزیدن » گناه از بیگناهی باز شناخته‌شود[1].

---

۱ ـ نگاه کنید به :

The Social Code of the Parsees in Sassanian times or Mādigān-i - Hazār Dādistān, part II, by Ervad T. D. Anklessaria, with an introduction by J. J. Modi, Bombay 1912.

West, Pahlavi Literature im GIRPH. 2, P. 116 ;

The Laws of the Ancient Persians , The Mātikān ē Hazār Dātastān, translated by S. J. Bulsara, Bombay, 1937, P. 114-125

Zum Sasanidischen Recht von Bartholomae, Heidelberg 1918, II S.7 – 36;

Die Mittelpersische Sprache von J. Tavadia, S. 129-131

آزمایش ایزدی در روایات

روایات نام وجرها (فتاوی) و داوریها و آیین دینی و سنتهاست که زرتشتیان ایران برای پارسیان هند فرستاده‌اند. روایات بزبان فارسی است اما یك فارسی که رنج سفر کشیده، در سرزمین هند آب و رنگ مرز وبوم خود را از دست داده وسست و ناتوان‌شده است.امادرهمین هیئت‌خسته‌وفرسوده رازها نهفته است ونموداردا ستانهای اندوهبار چندین سده است.

آنچنان که می‌دانیم پس از چیر شدن عرب بایران، گروه‌انبوهی از ستم و بیداد تازیان بستوه آمده، بچین و هند پناه‌بردند. آنانی که بچین روی‌آوردند، پس‌از چندی در آن مرز و بوم، نام و نشان خود را باخته، نژادشان با نژاد بومیان آنجا درآمیخته،همرنگ مردم‌آنخاك گردیدند. آنانی که بهند رفتند، چون درآنجاباًیین هندوان، هر گروه از گروه دیگر باز شناخته شده‌وجدا از همدیگر میزیستند و با هم در نمی‌آمیختند، ایرانیان مهاجر هم درآنجا گروهی بشمار آمده جدا از مردم دیگر زیستند، اینانند که امروزه پارسیان خوانده‌میشوند.

مجموعهٔ روایات در چهارصد وهشتاد وچهارسال پیش ازین از ایران سرچشمه گرفته است. درآن روزگاران پارسیان هندوستان ازآیین نیاگان خود آنچنان که باید آگاه نبودند، در میان آنان هنوز دانشمندان دین آگاه وجود نداشت، اما هنوز گروه انبوهی از پیروان آیین کهن در سراسر ایران زمین میزیستند، در میان آنان موبدان و دستورانی بودند که بزبان پهلوی و اوستایی آشنایی داشتند و آیین دینی خود را آنچنان که باید بجای می‌آوردند وبه‌نگهداری میراث مقدس آورزش داشتند. پارسیان هند که سالهای بلند از میهن خود آواره شده در میان برهمنان و مسلمانان میزیستند، ناگزیر رفته‌رفته از بسیاری از آیین دیرین ایران بی‌بهره ماندند و از پیش‌آمد زشت روزگار دلتنگ بودند و می‌خواستند مانند همکیشان ایرانی خود بیشتر از آیین مزدیسنا برخوردار باشند. این‌است، چاره اندیشیدند که آنچه راکشاکش روزگار از لوح خاطرشان فرو شسته، دیگر باره بیادآورند، تا در دیار هند، یکسره نام ونشان‌شان نابود نگردد و رشته پیوندشان با

دین زرتشتی که از برای نگهداری همان بهند پناه آورده بودند ، گسسته نشود. باین آرزو هرچند گاه‌پارسیان‌هند در پاره‌برخی از راه ورسم های‌دینی از زرتشتیان‌ایران پرسشهایی میکردند و در مسأله‌ای که تردید داشتند و یا در یك دستور دینی که آنچنان که باید نمی دانستند پیکی بایران فرستاده داوری ورأی و فتوای موبدان ایران را درخواست میکردند .

پرسش وپاسخ در میان پارسیان هند و زرتشتیان ایران نزدیك بسیصد سال‌پاپا بود . آغاز آن سال ۸٤۷ یزدگردی (= ۱٤۷۸ میلادی = ۸۸۳ هجری قمری) و انجـام آن سال ۱۱٤۲ یزدگردی (= ۱۷۷۳ میلادی = ۱۱۸۷ هجری قمری) میباشد، یعنی از روزگارسلطان‌حسین میرزا ازشهریاران گورکانی تیموری‌تا روزگار کریم‌خان زند .

این پرسشها و پاسخها که به « روایات » نامزد شده ، بنام پیکی که‌آنها را از هند بایران می‌آورد و پاسخ گرفته بر میگشت خوانده شده ، چون روایات نریمان هوشنگ، روایات‌کاوس‌کامدین ، روایات‌کاوس ماهیار،روایات بهمن اسفندیاروجزاینها، وگاهی‌هم‌بنام کسی که‌آن‌پرسشها را ازهند فرستاده ،خوانده شده‌است. نخستین‌پیکی که از هند بایران آمده، نریمان هوشنگ است ازشهر بروچ ، روایات یا «وجر» و فتوائی که‌وی‌باخودبهند آورد ، بتاریخ‌خورشیدروزآبان‌ماه، سال ۸٤۷یزد گردی‌است.

نریمان هوشنگ یک سال در یزد ماند و در آنجا از جاماسپ شهریار نامی فارسی آموخت . ایـن روایات را شاپور جاماسپ شهریار بخت‌آفرین نوشته و خطاب شده به بهرامشاه چنگا شاه که از سران و بزرگان پارسیان نوساری بود . پارسیان‌در آن روزگاران درشهرهای گجرات، از ایالات هند چون نوساری و کمبای Cambay و بروچ Broach و سورت Surat و انکلسر Anklessar میزیستند، هنـوز بمبئی پایگاه بیشتر پارسیان‌نبود .

بهرامشاه چنگاشاه که از بزرگان نامور پارسیان بود ، درنامهٔ زرتشتیان اورا انجمنی و نامخسرو خوانده‌اند یعنی انجمن‌آرا ونامبردار. همین کس درسال ۸۸۰ یزدگردی به‌همکیشان ایرانی خود نامه نوشت و پاسخ‌آنرا نوشروان خسرو ومرزبان اسفندیار

بهند آوردند.

زرتشتیان ایران از نخستین پیك هند و بمیانجی او از گروه همکیشان خود در آن سرزمین، آگاه شدند و درشگفت ماندند، گویا نمی‌دانستند که در آنجا دین زرتشتی این‌همه پیروان داشته باشد.

نامه‌ای که از سوی شش‌هزار زرتشتیان ایران در روز هرمزد (یکم) ماه خرداد سال ۸۸۰ یزدگردی = نهم شوال ۹۱٦ هجری به دستوران و موبدان و هیربدان و بزرگان و بهدینان پارسیان نوساری و بروج و کمبای و سورت و انکلسر بهندوستان فرستاده‌شده گویاست که زرتشتیان ایران نمی‌دانستند همکیشانی درهندوستان دارند. اینك چند سطری از آن نامه:

«... دیگر بعد از رفع دعوات آن بزرگواران را اعلام آنکه تا ایام عرب گذشته و ایام ترك درآمده، این فقیران را معلوم نبوده که در ممالك هند بهدینان مانده‌اندیا نه. تا قبل از سی‌وپنج سال ازاین‌تاریخ بهشت بهر نریمان هوشنك متوجه اینجانب‌شد. مکتوب ازاشوروان بهرام شاه و چنگه‌شاه وازجماعت بهدینان‌ودستوران بدینجانب‌نوشته‌بودند. این‌فقیران جواب‌آن نوشته بدست نوشیروان خسرو و مرزبان اسفندیار قبل ازین از بیست و نه سال که گذشته فرستاده بودیم و هیچ چیزی ارسال هم نفرمودید واین فقیران را معلوم نیست که احوال بهدینان آن ولایت چونست»

این نامه را برخی‌از دستوران و بزرگان زرتشتیان ایران امضاء کرده‌اندوبجای امضاء گروه فرستندگان نامه نوشته شده: از شرف‌آباد و ترکاباد چهارصدتن، از یزد پانصد تن، از کرمان هفتصد تن، از سیستان دوهزاروهفتصد تن، از خراسان یکهزار و هفتصد تن.[۱]

زرتشتیان پس از آگاه شدن‌ازپارسیان، از آنان خواستند که دوتن از موبدان خودرا از برای آموختن پهلوی بایران بفرستند زیرا باین زبان است که نامه‌های دینی‌نوشته شده‌واوستا گزارش یافته‌است.

ازبرای زرتشتیان آن روزگاران دشواربود که همه رهورسم و آیین‌دیرین خود

(۱) نگاه کنید بجلد دوم کتاب روایات داراب هرمزدیار ص ۳۹۱

را با نامه بدستیاری پیکی بهند بفرستند، چه از افتادن نامه بدست بیگانگان (جددینان) و گزند نعصب آنان بر کنار نبودند. دریك نامه بپارسیان نوشتند: راه خشکه نزدیکتر است، ازقندهار بسیستان کوتاه ترین راه است ودرراه سیستان به پرد، گزندی نیست. پارسیان نیز بنوبه خود درنامه‌ای اززرتشتیان ایران خواستند که چندتن از هیربدان را برای آموزانیدن آیین دینی بهندبفرستند.

زرتشتیان درپاسخ نوشتند که نمیتوانند کسی راباآنجا بفرستند زیرا کسانی که پهلوی خوب بدانند بیش از چهار پنج تن نیستند ودر ایران بآنان نیازمندند وهمه بکارهای بزرگ دینی گماشته هستند.

فتاوی یا «وجرها» که ازدانشمندان ودستوران ایران بهندفرستاده شده در کمال دقت نوشته شده وچون بادین وآیین پیوستگی داشت، بحکم وجدان چیزی نمی نوشتند که بیرون ازسنت دیرین باشد. بسا این احکام ازیزدیکرمان واز کرمان بجاهای دیگر زرتشتی نشین فرستاد میشده که رای دستوران بزرگ ایران درآنها راه داشت وپس از آنکه همه بدرستی آنها گواهی میدادند، بهند گسیل میگشت .

امروزه روایات یکی ازسندهای گرانبهایی است که در بارهٔ مزدیسنا بما رسیده است. بسیاری ازآیین دینی سنتی که ازروزگاران کهن از پشت به پشت میگردیده و درکمال امانت ازدهان بدهان میرسیده درین مجموعه گرد آوری شده است. بسیاری ازواژه‌ها درروایات بخط اوستایی یادین دبیری نوشته شده زیرا بیم آن میرفت که این نوشتها بدست کسانی افتد که مایهٔ زحمت شوند. چون یقین داشتند جزاز خودشان ، ایرانیان دیگربا این خط آشنانیستند، ازاینرو بااین خط راز خود را ازمردم متعصب پوشیده میداشتند. اینکه بسیاری ازین روایات بخط اوستایی نوشته شده نه بخط پهلوی برای این است که میدانستند پارسیان هندبآن آشنانیستند.

درروایات بهمه گونه مسائل دینی واخلاقی وداستانی وتاریخی برمیخوریم ، یك رشته ازمطالب آن منظوم است، درجزء این منظومه‌ها، اشعاری اززراتشت بهرام پژدو ازری (سراینده زراتشت نامه که آنرا در آبان ماه ٦٤٧ یزدگردی — اوت ۱۲۷۸ میلادی سروده) دیده میشود چون اردای ویرافنامه بنظم: حکایت شاهزاده ایران ازز من

با عمرخطاب؛ گفتاراندرسپاسداری؛ پرسش جاماسپ از زرتشت وجزاینها.

ازینگونه مطالب که بگذریم، بسیاری ازجاهای این‌روایات گویای داستانهای اندوهبارایران است‌درآن‌روزگاران یك‌رشته‌ازواژه‌های‌دانستانی(قضائی Juridique) درآن بجای مانده که‌بسیار گرانبهاست. این واژه‌ها ازپشت بپشت از پهلوی روزگار ساسانیان مزرتشتیان روزگار روایات رسیده، همه‌آنها را درنامهٔ پهلوی «مادیکان هزار دادستان» که یاد کردیم ، میتوان یافت. باید بیاد داشت در روزگارانی کـه پیکهای پارسیان بایران‌آمد ورفت داشتند،هنوز گروه انبوهی ازپیروان آیین کهن در ایران میزیستند وسنتهای دیرین را آنچنان که باید نگاهداری میکردند. این‌است، کتاب بزرگی‌را که امروزه‌بنام «روایات» درزیر دست داریم باید ازسندهای‌ارجمندبشماریم، هرچند که ، یك فارسی کم وبیش درست بمارسیده باشد واز تأثیریك فارسی سنتی که پارسیان آن‌روزگاران یعنی‌موبدان آنان‌بجاداشتند، بر کنارنباشد.

روامات باهمین نام‌عربی بمارسیده، امادانشمند پارسی‌مدی Modi گوید «شاید این‌واژهٔ فارسی روا (روای) باشد که باین‌هیئت درآمده‌است»[۱]. همانندابن، نامه‌ای در پهلوی داریم که شایست و ناشایست خوانده شده وآن رایاد کردیم . در کتاب روایات واژه‌های عربی‌می یابیم که بیرون ازقاعده باالف وتاء جمع بسته شده وبساهم‌واژه‌های فارسی‌بغلط بعلامت جمع‌الف وتاء عربی‌آورده‌شده،این‌است که چندان دورنمی‌نماید که روا یا روای، روایات شده‌باشد.

گذشته ازین روایات فارسی،روایاتی‌هم بزبان‌وخط‌پهلوی داریم‌و کتابی‌است که آنچنانکه‌وست West برآورد کرده ۲٦۰۰۰ واژه دربردارد و درآن‌مسائل گوناگون دینی‌یاد گردیده. هم‌چنین درآن ازداستان گرشاسپ یاد شده و گفتاری دارد در بـاره زناشویی در میان خویشاوندان. روایات‌پهلوی که بیك پهلوی درست، از روی قاعـده گرامری نوشته شده، بیشك ازنوشتهای پس ازاسلام‌است. نویسنده آن دانسته نشده کیست ونام کتاب هم درجایی یاد نگردیده‌است، ناگزیر نام روایات بعدها بآن داده شده است.

۱ـ نگاه کنید به:دیباچهٔ (Introduction) مدی Modi در روایات‌داراب‌هرمزدیار ص ۱ـ۲

کتاب دیگری نیز که بزبان وخط پهلوی است، روایات همیت اشـوهیشتان خوانده شده و آن ۲۷۰ پرسش و پاسخ است در مسائل دینی وروبهم رفته ۲۲۰۰۰ واژه دربردارد[۱].

روایات فارسی که بدستیاری دستورهرمزدیار فرامرزوپسرش دستور داراب گرد آوری شده دردوجلدبزرگ بکوشش هیربد ما نکجی رستمجی اونوالا Unvala بایك دیباچه بزبان انگلیسی ازجیوانجی مدی دربمبئی بچاپ رسیده است[۲].

هیربد بهمنجی نوشروانجی دهابرآ ترازه سال پس از آن بانگلیسی گردانیده است[۳].

از کتاب روایات فارسی بهتر از نوشتهای دیگرپهلوی و پازند میتوان دریافت که در پارینه آزمایش ایزدی نزد ایرانیان چگونه بوده. زیرا درین کتاب سوگند نامه‌ای بجای مانده که گویای این آیین دیرین است. آنچنانکه گفتیم خـود واژه سوگند یك گونه «ور» بوده وبساهم ازین واژه، خود «ور» یا داوری ایزدی یا آزمایش آسمانی اراده میشود، چنانکه برسم که خود یکی از «ور»هایی بوده که درآن «برسم» بکار میرفته ، خود بجای « ورسرد » بکار رفته، برسمك ور Barsamak-var در مقابل «ور گرم» : گرمك ور Garmak-var یا گرموك ور Garmuk-var .

پیش ازاینکه به سوگندنامه بپردازیم، یکی ازین داوریهای ایزدی را، همانند داوریهایی که درنظم ونثرادبیات ما آمده وازآنها سخن داشتیم، یاد میکنیم . درهمین

۱ـ نگاه کنید به:

Pahlavi Text Series No. 2 , The Pahlavi Rivāyat accompanying the Dādistān ī Dīnīk, Edited by Ervad B. N. Dhabhar , Bombay 1913. P.1-3;

Rivāyat-ī Hēmīt-ī Ashavahishtān, Vol I, Pahlavi Text, Edited by Behramgor T. Anklessaria , Bombay 1962

The Sacred Books of The East, Vol. XVIII, p.415;

Grundriss der iranischen Philologie, P.104 u. 105 ;

Die Mittelpersische Sprache und Literatur von J. Tavadia, Leipzig 1956, S.111-112

۲ـ روایات داراب هرمزدیار باهتمام اونوالا بمبئی ۱۹۲۲

۳ـ The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz by Ervad B. N. Dhabhar , Bombay 1932

کتاب روایات آمده: از روایت کامه‌بهره‌ـچنین گویند جمشید خانه‌ای‌ساخته بود و هفت چیزدر آن نهاده بود، آنگاه که‌گجسته اسکندر رومی بایران رسید، آن رانابود کرد. یکی آن بود که چراغی در آن نهاده بود که بی روغن همیسوخت . . . . ششم روی رودی تختی برافراشته و بر آن تندیس مردی مانند داوری برنشانده بود، هر گاه دوتن داوری نزدآن تندیس بردندی آن کس که دروغ گفتی زیر آب شدی وانکس که راست گفتی ، روی‌آب‌ماندی[۱]. در سوگندنامه از آزمایش‌آتش سیاوخش و ازآزمایش آذربادمهراسپندان‌یاد کردیده. در بارهٔ آذرباد مهر اسپندان گفته شده که‌اوموبدان موبد بود در روزگار شاپور، گویند که او از سوی پدر از تخمهٔ زرتشت سپیتمان و از سوی مادر از خاندان گشتاسپ شاه بود . آذرباد نزد هفتاد هزار مرد سر و تن بشست و نه من روی گداخته برسینهٔ او ریختند و اورا رنجی نرسید .

همچنین درآغاز سوگندنامه آمده : چند گونه سوگند بوده، یکی آنکه از آتش بایستی گذر کردن ، دیگر اینکه آهن گرم و سرخ شده بر زبان نهادن. روبهم سی وسه گونه سوگندبوده، اکنون بر بن مختصر کرده‌اند.دیگر اینکه یاد گردیده : اگر موضوع دعوا چیزی باشد که کمتر از چهل و هشت درم نقره ارزش داشته باشد، نباید سوگند خوردن .

بـرای اینکه کار بسوگند نکشد ، باید میانجی بکوشد تا پیشمار و پسمـار (مدعی و مدعی‌علیه) باهم بسازند وآشتی کنند و اگرکامیاب نشد،باید سوگندنامه‌را بآنان داده بخوانند و بیندیشند و از یاد کردن خدا و فرشتگان و پیغمبر وهمه‌پاکان و نیکان بهراسندو بیهوده آنان را برزبان نیاورند .

پس ازآنکه سوگندنامه را خواندند ، باید یك‌شب رها کردتاهمپتکاران بخود آیند و بسوگند دادن و سوگند خوردن بآسانی تن درندهند . روز دیگر باز ازآنان خواستن که از سوگند چشم بپوشند و باثر سخت و زشت‌آن بیندیشند و بدانند که هرآنکس که بدروغ سوگند خورد ، ازین جهان بیرون نشود تا یك نشان زشت بر چهرهٔ او هویدا نگردد و دروغ او رانمایاند و اورا در میان همه رسوا و سرافکنده

۱ـ نگاه کنید به روایات، جلددوم چاپ بمبئی ۱۹۲۲،ص ۷۱

نسازد. بسا کسان درین گیتی بدروغ سوگند خوردند وبهمین نشان زشت دچار آمدند وشرمسار ازجهان درگذشتندوبا کسان و فرزندان خاندان آنان بسزای سخت دچارشدند.

اگر هیچیك از کوششهای میانجی و یا داور سودی نبخشید و همپتکاران بسوگند ناگزیر شدند آنگاه داور گوید: من ازین گناه بر کنارم ، شما ای کسانی که سوگند میدهید و سوگند میخورید ، گناه این کار بگردن خود شماست .

پس آنگاه سوگند خورنده تن خویش شسته،جامه پاك بتن کرده،پنام آویخته[1] در برابر آتشدان که در آن عود و کندر میسوزد ، پیش دادوران زانو بزمین زند .

موبد «یثا اهو . . .» گویان ، شیاری بگرداومیکشد، درخوانچه‌ای یا در یك سینی مسین یك جام آب و پیسوی آن یك نان (درون) باید نهاد[2]

آیین سوگند که در آتشکده برگزار میگردد ، مانند یك آیین دینی بجای آورده میشود . کارد برسم چین ، برسمدان (یا ماهروی)[3] و هاون درآیین سوگند نیزبکار آید.[4] پس از آنکه پسمار سوگندنامه را خواند باید ازجامی که روی خوانچه نهاده شده و درآن اندکی آب آمیخته به گوگرد است و از جامی که درآن اندکی آب آمیخته به سودهٔ زر است (زراب) بآیین دیرین بنوشد و از آن نان (درون) که برخوان نهاده بخورد[5] .

۱ - پنام ، پرده کوچکی که روی بینی و دهان اندازند . نگاه کنید به یشتها جلد یکم ص۲۹۳-۲۹۵

۲- دربارهٔ نان مقدس درون که در اوستا draona خوانده شده نگاه کنید به خرده‌اوستا ص ۷۲ وبجلد یکم یشتها ص ۴۱۹ وبجلد یکم یسنا ص۲۸ وص ۱۷۹

۳- در بارهٔ برسم و برسمچین (کارد برسم چین) و برسمدان که ماهروی هم خوانده شده نگاه کنید بجلد یکم یشتها ص۵۵۶-۵۶۰

۴- هاون که در اوستا hāvana خوانده شده، یکی از ابزارهای مقدس پرستشگاه است از برای فشردن گیاه هوم.نگاه کنید به جلد یکم یشتها ص۴۶۹

۵- دیگر از چیزهایی که در خوانچه نهاده شده ، آنچنانکه در روایات آمده ، برسینه‌و ترمینه است ؛ باید هردو گیاهی باشد.ترمینه را درچندکتاب ادویه مفرده که در زیر دست دارم نیافتم ، شاید برسینه همان برسیان دارو باشد ؟

در اسماءالعقار آمده: عصاالراعی واسمه بالفارسیه برسیان دارو

درمخزن الادویه آمده:برسیان دارو عصی‌الراعی‌است. در تحفهٔ حکیم مؤمن گیاه‌عصاالراعی را یادکرده اما فارسی آن رانیاورده است.

اینك سوگندنامه : پس‌از کستی‌نوکردن[1] و خواندن خورشید نیایش گوید[2]:

من که فلان پسر فلان هستم سوگند میخورم پیش دادار اورمزد رایومند و خرهمند، پیش بهمن امشاسپند ، پیش‌اردیبهشت امشاسپند که نزد من‌افروخته‌است،[3] پیش شهریور امشاسپند که در پیش من نهاده شده است[4] ، پیش اسپندارمذ امشاسپند که من بر او ایستاده‌ام[5] ، پیش خورداد امشاسپند که در پیش من‌نهاده است[6] ، پیش امرداد امشاسپند که در پیش من‌است[7] . سوگند میخورم به روان و فروهر زرتشت اسپنتمان و به‌روان‌آذرپاد مهر اسپندان[8] و به روان وفروهر همه اشوان (پاکان) که هستند وبودند، که من هیچ چیز ازتو فلان پسر فلان ندارم ،نه‌چیزی‌زرین نه‌سیمین، نه‌آهنین و نه جامه و نه هر چیز دیگر که دادار اورمزد بیافرید ، من از آن چیز آگاه نیستم و ندانم نزد کیست و کجا نهاده شده‌است. هرآنکه بدروغ سوگند خورد از تن و روان‌خویش بیزار است و از روان پدر و مادر و زن و فرزند ونیاکان‌خویش

۱ـ کستی یا کشتی، درپهلوی کستیك ، بندی است که زرتشتیان برمیان بندند. نگاه کنید به خرده اوستا ص۵۸ـ۷٤

۲ـ برای‌خورشیدنیایش نگاه کنیدبه‌خرده اوستا ص۱۰۷ـ۱۱٦

۳ـ اردیبهشت که یکی‌ازمهین‌فرشتگان است در جهان خاکی بنگهبانی‌آتش گماشته است وبسا ازآن خود آتش اراده میشود. دراینجاآتشدان مقصود است که در هنگام سوگند یادکردن روبروی سوگند خورنده برافروخته‌است. نگاه کنید به یشتها جلد یکم ص۹۱ـ۹۲

٤ـ امشاسپند شهریور در جهان خاکی پاسبان فلزات است ، دراینجاخوانچه فلزی یاسینی مسین که یادکردیم مراد است. نگاه کنید به جلد یکم یشتها ص ۹۲ـ ۹۳

۵ـ سپندارمذ ، امشاسپندی است که نگهدار زمین است ، بسا از آن خود زمین اراده میشود.نگاه شود بجلد یکم یشتها ص ۹۳ـ۹٤

٦ـ خرداد (خورداد) پرستار آب است ، دراینجا جام آبی که در خوانچه نهاده شده مراد است.

۷ـ امرداد پرستار گیاهان‌است. در اینجا نان(درون) که از دانهٔ رستنی (گندم) است مراداست. نگاه کنید به جلد یکم یشتهاص ۹۵ـ ۹٦

۸ـ آذر پاد مهراسپندان که از پاکان وبزرگان دین زرتشتی است ، موبدان موبد ایران بوده در روزگار شاپور دوم‌ساسانی. نگاه کنید به خرده اوستاص ۳۰ـ٤۱

بیزار است .

اگر بدروغ سوگند خورم از روان زرتشت اسپیتمان بیزارباشم و او نیز ازمن بیزار باشد، ازگاه وگوشن (تخت وفرمان) اورمزد بیزار باشم . از اوستا و زند بیزار باشم ، از فرهٔ دین نیك مزدیسنا و از فرهٔ آذر خره (آذر فرنبغ) و آذرگشسپو آذر برزین مهر [1] و دیگر آتشها بیزار باشم و اینان نیز از من بیزار باشند . اگر این سوگند بدروغ یادکنم ، هرگناه که اژدهاك جادوگر کرده ، از روزی که هشت‌ساله بوده تاآنگاه که اورا در بند کردند، که هزارسال داشت [2] ، من به چینودپل [3] پادفراه آن بکشم . اگـر سوگند بدروغ خورم ، هرگناه که افراسیاب جادوگر کرده ، از آنگاه که پانزده ساله بوده تاآنگاه که اورا بکشتند [4] ، من پادفراه آن بکشم . اگر سوگند بدروغ خورم هر کرفه [5] که من کردەام بتو فلان پسر فلان رسد و هر گناه که تو فلان پسرفلان کردی، بچینود پل من پادفراه‌آن بکشم . مهر وسروش ورشن [6] دانند که من‌راست گویم، راستی‌مینوی‌داند که من راست گویم ، امشاسپندان دانند که من راست گویم ، روانم داند که راست گویم ، دل و زبانم یکی است ، آنچه

---

۱ ـ درباره سه آتشکدهٔ بزرگ : آذرخره (= آذر فرنبغ) وآذرگشنسپ و آذر برزین مهرکه از زیارتگاهان ایرانیان بوده و هریك پشت وپناه یکی از گروه سه‌گانه ایرانیان بشمار میرفت، نگاه‌کنید به یسناپخش دوم ص۱۷۷-۱۸۸. در روایات درسخن از سوگند ، دربخشی که سوگند نامه بزرك خوانده شده این سه‌آتشکده بزرگ که نگهبان موبدان وهیربدان (ودبیران) و برزیگران ورزماوران دانسته شده چنین یادگردیده : « آذر خرداد که نگهدار دانش است ، داند که راست‌گویم، آذر برزین مهر که نگهدار کشاورز است داند که راست‌گویم ، آذرگشسپ که نگهدار سپاه ایران است، داند که راست‌گویم» ازروایات جلدیکم ص۴۲ »

۲ ـ در بارهٔ اژدهاك (ضحاك) نگاه‌کنید به جلد یکم یشتها ص ۱۸۸- ۱۹۵

۳ ـ در باره پل چینود (= چینوت) یاصراط = Strata لاتینی نگاه کنید به گاتها (دومین گزارش نگارنده) صفحه یت ـ یغ

٤ـ در بارهٔ افراسیاب تورانی نگاه‌کنید به جلد یکم یشتهاص۱۸۸ - ۱۹۵

٥ـ کرفه درپهلوی کرپك = ثواب.

٦ـ از ایزدان مزدیسنا هستند ، نگاه‌کنید به‌یشتها جلد۲ ص۳۹۲ و ۵۱۷ و ۵۶۹

در دل دارم بزبان آورم ، هیچگونه فریب درین سوگند بکار نیارم و بایزد که چنین است.
اشم وهو وهیشتم . . . .[۱]

پایان

۱- راستی بهترین نیکی است [وهم مایهٔ] پیروزی است ، پیروزی کسی راست که راست وخواستار بهترین راستی است. نگاه کنید بجلد یکم یسنا ص۲۱۳

* دربارهٔ آزمایش ایزدی گذشته از کتابهایی که هریك را بجای خود یاد کرده‌ام از کتابهای زیر نیز برخوردار بوده‌ام :

Black's Law Dictionary Fourth Edition . ST. Paul Minnes 1951. P. 1446 ;

Zoroastrian Civilisation by N. Dhalla. New York 1922 . P. 105-110;

Jackson Memorial Volume. Bombay 1954. P.187;

Dinshah Irani Memorial Volume 1948. P.5 -19

از برای سوگندنامه ، متن روایات چاپ بمبئی بایك نسخه خطی ملکی نگارنده که در روز رام و ماه مهر ۱۰۴۹ یزدگردی انجام یافته ، مقابله گردیده است .

واژه نامه

و

فهرست نام کسان، ایزدان، جای‌ها و نامه‌ها

واژه‌های اوستایی

ābərət آبرت ٣٤ ـ ٣٦
ādā آدا ٣٩
āfrina آفرین ٧٨
āfriti آفریتی ٧٨
āfrivana آفریون ٧٨
āonhairya آونگهئیریه ٢٨
āp آپ ١٥٣
āsantar آسنتر ٣٤ـ٣٥ـ٣٦
āstā آستا ٣٦
āthravan آثرون ٨١
ātrəvaxš آتروخش ٣٤ـ٣٥ـ٣٦ـ٤٦
āyapta آیپت ٥٧
āyu آیو ١٧
afsman افسمن ٥٥
ahū اهو ١٩ـ٢٠ـ٢١ـ٣٢ـ٥٧
ahumant اهومنت ٢٨ـ٣٢
amuyamna امویمن ٤٢
anhi انگهی ١٩
anhu انگهو ١٩
əpəm - napāt ایم نپات ٩٢
arətō - karəthna ارتوکرثنه ٢٨
aršāka ارشاك ١١٠
arštāt ارشتات ١١٠
astərəta استرت ٤٢
aša اشه ٢٣
ašavant اشونت ٤٦
ašī اشی ٣٩
ayan این ١١٠
ayar ایر ١١٠
ayō - xšusta ایوخشوسته ٦٧
baresman برسمن ١٥١
buta بوت ٤٩
čisti چیستی ٣٩
čithra چیثر ٧٢
dahyu دخیو ١١١
dainhu دئینگهو ١١١
danhu دنگهو ١١١
draona درئونه ١٦٩
drvatāt دروتات ٣٩
ərəth ارث ٤٥

əvistō kayadha اویستوکیذ ۲۷

frabərətār فربرتار ۳۴-۳۵-۳۶

fra · gāthra فرگاثر ۳۸

fra· marəthra فرمرثر ۳۸

framən· nar فرمن نر ٤۳

fra. sraothra فرسراوثر ۳۸

fravarānē فرورانه ۳۷

fra.yašti فریشتی ۳۸

fri فری ۷۸

frya فریه ۷۸

had هد ۳۰

hadha mathra هذماثر ٥٤

hadhānaēpata هذنئپتا ٤۸

hadiš هدیش ۳۰-۳۳

hāiti هائیتی ٥٥

handāta هندات ۲۸-٥۸

han. Kar هن کر ۲۷

haoma هئوم ٤۷

haomya هئومیه ٤۸

haptō-karšvar هپتوکرشور ۱۱۰-۱۱٥

harəz هرز ٤۷

haurva هئورو ۱۸

hav هو ۲۸

hāvana هاون ۱٦۹

hāvanan هاونن ۳٤-۳٥

īšti ایشتی ۷۲

karša کرش ۱۱۰

karšā کرشا ۱۱۰

karšivant کرشیونت ۱۱۰

karšta کرشته ۱۱۰

karšu کرشو ۱۱۰

kavaēnem xvarenem کوئنم خورنم ۱٥۱

kərəti کرتی ۲٤

marždika مرژدیك ۷۰

marždikavant مرژدیکونت ٤٦

māta مات ٤۹

myazda میزد ۱٥۲

navāza نواز ۸۱

ni - vaēdh نی‌وئذ ۲۷

paiti pərəsva پئیتی‌پرسو ٥۷

paras xrathwa پرس خرثو ٦٥

pərəsva پرسو ٥۷

pourušaspa پئوروشسپ ۸۱

raēthwiškara رئثویشکر ۳٤

rathaēštar رثئشتر ۸۱

ratu رتو ۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲٤-۳۲-۳۷-٥۷

ratufritī رتوفریتی ۳۹

uštatāt اوشتتات ۶۳
uxdhō vačanh اوخذووچنگه ۳۷
vač وچ ۵۵
vačastašti وچس تشتی ۵۵
vaēs وئس ۳۶
vaēth وئث ۱۵۴
varah وره ۱۵۰
varanh ورنگه ۱۲۱
varedha ورذ ۱۲۲
varəsa ورس ۴۷
vāstravant واستروئت ۳۰-۴۶
vāstrya واستریه ۸۱
vāta وات ۱۵۱
verezena ورزن ۱۱۱
vis ویس ۳۶
vispā ویسپا ۱۷
vīspa - taš ویسپ‌تش ۱۷
vīspa - vanya ویسپ ونیه ۱۷
vīspa- xvāthra ویسپ خوائر ۱۷
vīspe - ratavō ویسپ رتوو ۱
vīspāyu ویسپایو ۱۷
vīspō vīdhvanh ویسپو ویذونگه ۱۷-۹۷-۱۸۰
vistō fraorəti ویستو فرئورتی ۳۷
vīthuša ویثوش ۱۵۴
ratumant رتومنت ۲۸-۳۲
sādra سادر ۶۳
saok سئوك ۱۵۳
saokanta سئوکنت ۱۵۳-۱۵۴
saokentavant سئوکنتونت ۱۵۲-۱۵۳
səvišta سویشت ۴۸
sraošāvarəz سرئوشاورز ۳۴-۳۵-۳۶
sraota سرئوت ۷۰
stā ستا ۳۶
star ستر ۴۲
stitāt ستیتات ۴۷
sūra سور ۴۸
syāvaršan سیاورشن ۱۲۲
tanu تنو ۳۹
taršna ترشن ۱۱۰
taš تش ۵۵
tašta تشت ۴۷
thanvan ثنون ۱۱۰
thanvar ثنور ۱۱۰
upanha اوپنگه ۵۲
uruthvan اوروثون ۱۱۰
uruthvar اوروثور ۱۱۰
urvaēsa اوروئس ۳۵
ušta اوشت ۶۳

xvāthra خواثر ۴۶

yao-karš یئوکرش ۱۱۱

zafan زفن ۱۱۰

zafar زفر ۱۱۰

zaotar زئوتر ۳۴

zaranya زرنیه ۱۵۴

zaranyāvant زرنیاونت ۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴

zarathuštrōtəma زرتوشتروتم ۲۱

vīthuša vaitī ویثوش‌وئیتی ۱۵۲-۱۵۳

vīthušavant ویثوشونت ۴۱

vohu xšathra وهوخشثر ۶۷

xšathra خشثر ۱۱۱

xšathra vairya خشثروئیریه ۶۷

xšathrapāvan خشثرپاون ۱۱۱

xvāthravant خواثرونت ۴۶

فارسی باستان

visa ۱۷

visadahyu ۱۷

vispa ۱۷

vispa-uzāti ۱۷

vispa-zana ۱۷

āpi ۱۵۳

dahyu ۱۱۱

hadiš ۳۰

haruva ۱۸

haurva ۱۸

vardana ۱۱۱

پهلوی

آترنان ۳۶ ـ ۳۴

ارتشتار ۳۶

ازوریشگاه ۳۴

اورویس ۳۴

اورویس گاه ۳۵ ـ ۳۴

ایاسرم ۲۷-۳۱-۱۵۲

برسمك ور ۱۶۷

برسینه ۱۶۹

پتمان ۵۵

پتیه شهیم ۲۷-۳۱-۱۵۲

پسمار ۱۲۰

پیشمار ۱۲۰

ختودت ۳۷

خربز ۲۲

درون ۱۶۹

دستوبر ۲۰

راسپی ۳۴-۳۵-۳۶
رت ۱۹
روستاك ۱۱۱
زرومند ۱۵۴
زندپت ۳۶
زوت ۳۵
سترت ۴۲
سردار ۲۰
سوت خواستار ۴۸
سوج ۱۵۳
کاکوم ۲۲
کتك خوتای ۱۹
کر ۲۲
کست اپاختر ۳۵
کست خوراسان ۳۵
کست خورواران ۳۵
کست نیمروچ ۳۵
کیش ۱۱۰
کیش ویچار ۱۱۱
کیشتن ۱۱۰
گاس ۵۵
گرمك‌ور ۱۶۷
گرموك ور ۱۶۷
مشیا ۳۰
مشیانه ۳۱
میدبارم ۲۷-۱۵۲
میدیوزرم ۲۷-۳۱-۱۵۲
میدیوشهم ۲۷-۳۰-۱۵۲
فرمینه ۱۶۹
واستریوش ۳۶
وجر ۱۶۲
ور ۱۲۱-۱۳۴
ورس ۴۷
ویسپ ۱۷ - ۱۸
هاونان ۳۶
هر ۱۸
هرویسپ ۱۸
هرویسپ آ کاس ۱۸
هرویست ۱۸
هماك ۱۸
همپتکاران ۱۴۷
همسپتمدم ۲۷-۳۱-۱۵۲
همه ۱۸
هوم ۲۲
هومیك ۴۸
یزیشن کرتاریه ۲۸

سانسکریت

arani ۹۲
ag ۹۱

deva ۱۲۱
divya ۱۲۱
guru ۲۰
karsh ۱۱۱
pipal ۱۳۹
pri ۷۸
prya ۷۸
sadas ۳۰
sapta dvipa ۱۱۵
sarva ۱۸
svāmi ۱۹-۲۰
tanu napāt ۹۲
visva ۱۷
vrjana ۱۱۲

فارسی وعربی

آب ۱۵۳
آبزور ۲۳
آزمایش چلیپا ۱۴۷
آفرین ۷۸
آلاتگاه ۳٤
آمیزه مو ۱۰۹
آیفت ۵۷
انیران روز ۱۵۲
بال ۱٤۸
باور ۱۲۱
برزن ۱۱۲
برسم ۳۱-٤۸
برسیان دارو ۱٦۹
برماهه ۱۰۵-۱۰۸
بزه گر ۱۲۲
بیدشتی ۱۰۷
بیده سرخ ۱۰۷
پده ۱۰۷
پرگنه ۲۱
پنام ۱٦۹
تاك زبرین ۱۰۵
تاك زیرین ۱۰۵
چرغ ۲۲
خف ۱۰۷
خوان‌آلات ۳٤
داور ۱۸
دوغ ۱۱۷
رازیانه ۱۰٦
رد ۱۸-۱۹-۲۰-۲۳-۲٤
زفر ۱۱۰
زند ۱۰٦
زنده ۱۰٦
سو ۱۵۳
شبگیر ۱۲۷

واژه	صفحه	واژه	صفحه
عفار	۱۰۷	مرخ	۱۰۷
قاو	۱۰۷	میزد	۴۸ – ۲۳
فرجرد	۲۴	نفرین	۷۹
کرده	۲۴	نوش گیا	۱۲۷
کرفه	۱۷۱	نوید	۲۷
کستی	۱۷۰	نهر	۱۳۴
کشتمند	۳۰	وال	۱۴۸
کشتی	۱۷۰	ورد	۱۲۲
گاهنبار	۳۱	ورسن	۴۷
گهنبار	۲۴–۲۷	هوم	۲۲
ماهروی	۱۶۹		

واژه های زبان های دیگر

واژه	صفحه	واژه	صفحه
goris گریس (کردی)	۴۷	Elu الو (بابلی)	۱۳۴
agiāry اگیاری (گجراتی)	۹۱	ilul ایلول »	۱۳۴
āgar آگر (کردی)	۹۱	ilu ایلو »	۱۳۴
szwenta سونتا (پروسی)	۹۱	ilunaru ایلونرو »	۱۳۴
		klima کلیمه	۱۰۹

فهرست نام کسان و ایزدان و قوم ها

آتبین ۷۷-۸۱
آپم نپات ۴۳
آتر ۹۱
آترمهان ۱۵۹
آتنا ۹۶-۹۸
آتور فروبغ ۱۵۶
آتویه ۸۱
آدم ۳۰
آذر ۴۶
آذر پاد امیتان ۱۵۶
آذرپاد مهراسپندان -۱۵۶-۱۲۸-۱۲۰
۱۶۰-۱۶۸-۱۷۰
آذرفرنبغ فرخزادان ۱۵۶
آرمئیتی ۳۲-۳۷-۶۵
آگنی ۹۱-۹۲-۱۰۵
اثیریمن ۷۳
اثیریمن ایشیه ۲۹-۳۳
ابراهیم ۸۶-۱۲۸-۱۳۲
ابسال ۱۲۵-۱۲۶
ابن‌البلخی ۱۰۸
ابن‌الفقیه ۱۰۸
ابن‌المقفع ۱۱۴-۱۱۵
ابن حوقل ۱۰۸-۱۲۳
ابن خردادبه ۱۰۸
ابن درید ۱۰۸
ابن رسته ۱۰۸
ابوالفدا ۱۰۸
ابوحبة ۱۳۳
ابوریحان بیرونی ۱۰۹-۱۱۰
ابو علی‌سینا ۱۲۵
ابومنصورمحمدبن‌عبدالرزاق‌طوسی ۱۱۵
اپولون ۹۹
اپی‌متئوس ۹۸
ارت ۵۲
ارجاسپ ۲۰
اردای ویراف ۱۶۵
اردوی ۲۹
اردویسوراناهیتا ۲۲-۲۹-۳۲
اردی بهشت امشاسپند ۱۷۰
ارزه ۴۷-۵۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۵
ارزهی ۱۱۰-۱۱۴
ارشتاد ۴۲
اژ هاك ۱۷۱
اژی دهاك ۸۰
اسپندار مذ امشاسپند ۱۷۰
اسحق ۸۶

اسکندر ۱۶۸
اشا ۵۲
اشپیگل ۲۴
اش وهیشت ۲۸
اشی ۴۵-۵۰
اصطخری ۱۰۸
افراسیاب ۱۷۱
افشار-احمد ۱۲۸
افلاطون ۹۷-۹۸
اقبال-عباس ۱۳۱
اکبرشاه هندی ۱۴٤
امرافل ۱۳۲
امرداد امشاسپند ٤۶-۱۷۰
اموتیس ٤۲
امین احمد رازی ۱۲۸
انکتیل دوپرون ۲٤
اوپرتات ۲۹-۳۳-٤۵
أورواخشیه ۸۰
اوروتت‌نر ۲۱
اورینوم ۹۷
اوژن دوم (پاپ) ۱٤۷
اوشنر ۸۰
اولیا سمیع شیرازی ۸۳
اون والا ۱۱۷
اووخشتی ٤۲
اهورامزدا ۱۵۰
ایلوترو ۱۳٤
ایندرا ۹۱-۱۰۵
باربیه دومینار ۱۲۳
برهما ۱۱۶
برهمنان ۹۱
بلاذری ۱۰۸
بنی اسرائیل ۸۵-۱۳۶-۱۳۷
بنی حمیر ۱۲۹
بولسارا ۱۶۰
بهرام ۲۹-۳۲-۸۲-۹۶-۱۲۸
بهرام پنجم ساسانی ۱۶۱
بهرامشاه چنگاشاه ۱۶۰-۱۶۳-۱۶٤
بهمن اسفندیار ۱۶۳
بهمن امشاسپند ۱۷۰
پئوروتات ٤۵
پادری رودلف ۱٤٤
پارسیان ۱۶۲
پارندی ٤۲
پانی پتی ۱٤۳
پرومتئوس - ۱۰۰ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۲ - ۱۰۵ - ۱۰۶
پشوتن ۷۸
پلینیوس ۱۰۶
پورشسب ۷۷-۸۱

پوسانیاس ۱۰۰
پوسیدون ۹۹
تبع ۱۲۳ـ۱۲۹
تتیس ۹۷
تسئووانگ ۹۴
تقی زاده ـ سید حسن ۱۲۸
تهمورث ۸۰
تیشتر ۱۱۲
جاماسپ ۷۷ـ۸۰ـ۱۶۹
جامی ۱۲۵ـ۱۲۶
جلال‌الدین بلخی ـ۱۰۷ـ۱۲۴ـ۱۴۴ ـ۱۶۱
جمال بختیار ۱۴۵
جمشید ۸۰ـ۹۲ـ۱۶۸
جنکه Janka ۱۴۲
جهانگیر شاه ۱۴۳
چنگه شاه ۱۶۴
چونگ یونگ ۹۴
چیستی ۴۵
حسان بن تبع ۱۲۹
حکمت ـ علی‌اصغر ۱۲۵
حمدالله مستوفی ۱۰۸ـ۱۲۸
حمزهٔ اصفهانی ۱۰۸
حمورابی ۱۳۲ـ۱۳۳ـ۱۳۶
حوا ۳۰
خرداد ۴۶
خسرو انوشیروان ۱۶۰
خسرو پرویز ۱۶۰
خشایارشا ۳۰
خواجه نصیر طوسی ۱۲۵
خورداد امشاسپند ۱۷۰
داراب دستور ۱۶۷
دار مستتر ۲۵
داریوش ۳۰
داموئیش اوپمن ۲۹ـ۳۳ـ۱۵۰ـ۱۵۱
دسه رته ۱۴۱ـ۱۴۲
دقیقی ۸۳ـ۸۴
دمرکان ۱۳۳
دوجارله ۲۴
دعایر (بهمنجی نوشروانجی) ۲۵ـ۱۶۷
دیونیسوس ۹۷
راکسسه ۱۴۲
رام ۲۹ـ۳۳ـ۱۴۱ـ۱۴۲
رام خواستر ۸۲
رامسس دوم ۸۵
رامین ۲۴ـ۱۲۴
راونه ۱۴۲
رشن ۴۲ـ۴۹ـ۸۲ـ۱۵۱ـ۱۵۳ـ۱۷۱
رشنو ۱۵۰ـ۱۵۳
رفیدیم ۸۶

رنگها (رود) ۸۱
زئوس ۹۶ـ۹۷
زات سپرم ۱۵۹
زاوش ۹۶ـ۹۷ـ۹۸
زرانشت بهرام پژدو ۱۶۵
زرتشت ـ۱۸ـ۲۰ـ۲۱ـ۳۰ـ۴۵ـ۴۹.۵۱ـ
۵۲ـ۵۴ـ۶۰ـ۶۵ـ۷۰ـ۸۵ـ ۱۲۸ـ
۱۳۰ـ۱۳۱ـ۱۴۴ـ۱۵۰ـ۱۷۰
زرتشت ۱۵۶
زمخشری ۱۰۷
زواش ۹۶
زوپیتر ۹۶
ساونگهی ۴۰ـ۵۰
سپیتمان ۱۵۰
سروش ۴۹ـ۵۰ـ۵۲ـ۵۹ـ۶۰ـ۱۷۱
سعدا ۱۲۳
سکا ۹۶
سلامان ۱۲۵ـ۱۲۶
سلطان حسین میرزا گورکانی ۱۶۳
سن لوئی ۱۴۸
سودابه ۱۲۲ـ۱۲۳
سوشیانت ـ۳۲ـ۴۰ـ۴۸ـ۴۹ـ۵۰ ـ۵۱ـ
۷۱ـ۱۱۳
سوم ۹۲
سیاوخش ۸۰
سیاوش ۱۲۲ـ۱۲۳
سیتا ۱۴۱ـ۱۴۲ـ۱۴۳
شاپور (ساسانی) ۱۲۸ـ۱۵۶ـ۱۶۸
شاپور جاماسپ شهریار ۱۶۳
شاه موبد ۱۲۴
شرف‌الدین‌الکثبی ۱۲۶
شمش ۱۳۳
شوتروك نخونته ۱۳۴
شهریور امشاسپند ۱۷۰
ضحاك ۸۰
طهماسپ صفوی (شاه) ۱۲۸
عبدالقادر بدایونی ۱۴۵
عسجدی ۸۴
عطار نیشابوری ۱۳۱
عنصری ۱۹
فخرالدین گرگانی ۲۰ـ۸۴ـ۱۲۳
فخر رازی ۱۲۵
فرخومرت وهرامان ۱۶۰
فردوسی ۱۱۵ـ۱۴۱
فرعون ۸۵
فریدون ۸۰ـ۸۱
فشوشومنتر ۲۹ـ۳۳
فوروئوس ۱۰۰
فیروز ۱۶۰
قباد ۱۶۰

قزوینی ـ زکریابن محمدبن محمود ۱۰۸ـ۱۲۹ـ۱۳۰ـ۱۳۱
قزوینی ـ محمد ۱۳۱
قطب جیسری (شیخ) ۱٤٥
کامه بهره ۱٦۸
کاوس کامدین ۱٦۳
کاوس ماهیار ۱٦۳
کرونوس ۹۸ـ۹۹
کریم‌خان زند ۱٦۳
کیائیان ۱۱۳
کیخسرو ۷۷ـ۸۲ـ۱۲۳
کیکاوس ۸۰ـ۱۲۲ـ۱۲۳
کی‌گشتاسپ ۷۷ـ۷۸ـ۷۹ـ۸۰
گئوش تشن ٤٦ـ٥۰
گرشاسپ ۸۰ـ۱٦٦
گشتاسپ ۷٥ـ۷۷ـ۸۱ـ۱۳۰ـ۱٦۸
گلدنر ۲٤ـ۷٥ـ۱٥٤
گوشورون ٤٦ـ٥۰
گیو ۷۰
لهراسپ ۲۰
ماتریشون ۹۲ـ۹۳ـ۱۰٥
مارد ۱۳۹
مالك دینار ۱۳۱
مأمون خلیفه ۱٥٦
مانکجی رستمجی‌اون والا ۱٦۷
مانی ۱۲۸
محجوب ـ محمد جعفر ۱۲٤
محمود غزنوی (سلطان) ۱۱٥
مجوس ۱۳۱
مدی ۷۷ـ۱٦٦ـ۱٦۷
مردوك ۱۳٤
مرزبان اسفندیار ۱٦۳ـ۱٦٤
مرنیته ۸٥
مسعودی ۱۰۸ـ۱۱٤
معتصم خلیفه ۱۲۹
معتمد خلیفه ۱٥٦
منوشچهر یروان یمان ۱٥۹
موبد شاه ۱۲۳
موسی ۸٥ـ۸۷ـ۸۹ـ۹۰ـ۱۳٦ـ۱۳۷
مهر ۲۹ـ۳۳ـ٤۲ـ٤۹ـ۷۸ـ۱٥۳ـ۱۷۱
مهر نرسی ۱٦۱
میترا ۱٥۳
میتر خورشیت ۱٥۹
ناصر خسرو ۱۲۰
نامخسرو ۱٦۳
نریمان هوشنگ ۱٦۳ـ۱٦٤
نریوسنگ ٤۲ـ٤۳ـ٥۰ـ۱۱٦
نظامی ۱۲۷
نمرود ۱۲۳ـ۱۲۸
نواز ۷۷ـ۸۱

نوشروان خسرو ۱۶۳-۱۶۴
نوما پومپی لیوس ۱۰۱
والتودو ۳۹
والمیکی ۱٤۱
وست ۱۱۲-۱٦٦
وستا ۱۰۱
وستر گارد ۲۵-۷۵
وشتک ۱۵۷
وتند ۷۵
وهومن ۵۲
ویدهه ۱٤۲
ویس ۱۲٤
ویسپ اوزاتی ۱۷
ویسه ۱۲۳-۱۲٤
ویسیه ٤۰-۵۰
ویشنو ۱۳۹
ویوسوت ۹۲
ویوسونت ۹۲
ویونگهونت ۹۲
هاولی ۵۰
هدیش ٤٦
هرا ۹۷
هراکلس ۹۷
هرمزد ۱۲۸
هرمزد چهارم ۱٦۰
هرمزد یار ۱٦۷
هرمس ۱۰۵
هروزلی ۱۳۲
هرون ۸۸
هستیا ۹۸-۹۹-۱۰۱
هفستوس ۹۷-۹۸
هندوان ۹۱-۱۳۹
هندوشاه ـ محمدبن ۱۲۲
هنومنت ۱٤۲
هوشنگ ۹٤-۱۰٤
هوگو Hvōgva ۸۰
هوم ٤۵-٤۸-۹۲
هومر ۹۷
هی گی‌ریا ۳۹
یاقوت ۱۰۸-۱۰۹-۱۲۳
یثرون ۸۵
یزدگرد یکم ۱٦۱
یزدگرد دوم ۱٦۰
یعقوب ۸٦
یعقوبی ـ ابن واضح ۱۰۸-۱۲۸
یوحنابن زکای ۱۳۸
یوستی ۱۱۲
یهود ۸۵
یهودی ۱۳۰
یهوه ۸۵-۸۸

نام جای‌ها

آتن ۱۰۶
آذر برزین مهر ۱۷۱
آذر خرداد ۱۷۱
آذر خره ۱۷۱
آذر گشسپ ۱۷۱
آمویه ۲۲
اباہر (پرستشگاه) ۱۳۳
ابرقوه ۱۲۳
ابر کوه ۱۲۳
اتریوم وستائه ۱۰۱
اتیکا ۹۹
ارنگ ۷۷–۸۱
اروپا ۱٤٦
اسکیل (پرستشگاه) ۱۳٤
اکروس ۱۰۰
امفالوس ۹۸
انگلس ۱٦۳–۱٦٤
انگلستان ۱٤۸
انیران ۱۵۳
اود ۱٤۱–۱٤۲
اولمپ ۹۷–۱۱٦
اولمپوس ۹۷
ایرانشهر ۱۰۹
ایران ویج ۲۲
ایکشو ۱۱٦
ایودهیا ۱٤۱
بابل ۱۳۲–۱۳۳–۱۳٤
بروج ۱٦۳–۱٦٤
بغداد ۱۲۹–۱۵٦
بلخ ۲۰
بمبئی ۱٦۳
بهار ۱٤۲
بیت‌الله ۱۲۹
پاریس ۱۳۳
پرثو ۱۷
پلاتین ۱۰۱
پلکش ۱۱٦
پوشکر ۱۱٦
ترکاباد ۱٦٤
تل هریری ۱۳۲
جل Jala ۱۱۷
چین ۹۹–۱٦۲
چینوت ٤۲–۱۵۳–۱۷۱
حوریب Hureb ۸۵
خراسان ۱۷–۱٦٤
خوارزم ۲۲

خورشید ۶۵
خوزستان ۱۳۳
خونیرث ۴۷-۱۱۰-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵
دایتیك (رود) ۲۲
دجله ۱۳۴
دهی ۱۱۷
دلفی ۹۸
دوگد ۱۱۷
رفیدیم ۸۶
رنگها (رود) ۸۱
روم ۱۰۱-۱۲۹-۱۴۶
رها ۹۸
ری ۲۱-۱۶۵
زرنشتوم ۲۹-۴۵
سراندیب ۱۴۲
سربی ۱۱۷
سورا ۱۱۶
سورت ۱۶۳-۱۶۴
سوه ۴۷-۵۱-۱۱۲-۱۱۳
سوهی ۱۱۰-۱۱۴
سپار ۱۳۳
سیرجان ۱۵۹
سیرگان ۱۵۹
سیستان ۱۶۴-۱۶۵
سیلان ۱۴۲
سیملا دوبیا ۱۴۲
شبه ۱۱۵
شرف‌آباد ۱۶۴
شاك Shaka ۱۱۶
شلمالی ۱۱۶
شنعار ۱۳۲
شوش ۱۳۳
شومر ۱۳۲
صنعا ۱۲۹
طور سینا ۸۷
طوس ۱۱۵
عطارد ۹۶
عیلام ۱۳۳-۱۳۴
فالر ۱۰۶
فرات ۱۳۲-۱۳۴
فراخکرت ۴۳-۱۱۳
فرانسه ۱۴۸
فرد تپش ۱۱۲-۱۱۳
فرد ذفش ۴۷-۵۱-۱۱۴-۱۱۵
فرد ذفشو ۱۱۰
قفقاز ۹۶
قندهار ۱۶۵
کرمان ۱۵۹-۱۶۴-۱۶۵
کرونچ ۱۱۶

کمبای ۱۶۴-۱۶۳
کوساله ۱۴۱
کوش ۱۱۶
کیوان ۹۶
گجرات ۱۶۳
گرزمان ۱۵۳-۴۲
لاون ۱۱۶
لمنوس ۹۸-۹۷
لنکا ۱۴۲
اوور ۱۳۳
ماد ۱۲۳
ماری ۱۳۲
مدیان ۸۵
مدینه ۱۲۹
مرو Meru ۱۱۶
مرو ۱۲۳
مشتری ۹۶
مصر ۸۶
مکه ۱۲۹
نوساری ۱۶۳
نوش آذر ۲۰
نیشابور ۱۱۵
وئورروبرشت ۱۱۲
وئورروبرشتی ۱۱۰
وئورروجرشت ۱۱۲
وئورروجرشتی ۱۱۰
وئوررو کش ۱۱۳
ورجمکرد ۲۱
ورروبرشت ۱۱۴-۱۱۳-۴۷
ورروجرشت ۱۱۳-۴۷
وروزرشت ۱۱۴
وستیپبولوم ۱۰۲
وورربرشت ۱۱۵
وورجرست ۱۱۵
ویدنپش ۱۱۲
ویدذفش ۱۱۵-۱۱۴-۵۱-۴۷
ویدذفشو ۱۱۰
هکر ۲۲
هلاس ۹۹
هند ۱۶۵-۱۶۴-۱۶۲-۱۴۴-۹۹
یزد ۱۶۵-۱۶۴
یمن ۱۲۹
یونان ۱۰۶-۹۶

نامه ها

آثارالبلاد و اخبارالعباد ۱۲۹-۱۰۸-۱۳۱-۱۳۰
اترو ودا ۱۰۵
اخبارالطوال دینوری ۱۲۰

ادیسه ۱۴۱
اسماء العقار ۱۶۹
اشارات ۱۲۵
اشتود گات ۲۹-۳۲-۶۳
البلدان ۱۰۸
التفهیم ۱۰۹
التنبیه ۱۱۴
انجیل ۱۳۰-۱۴۵
اوپانیشاد ۱۳۹
اوستا ۱۳۲-۱۵۰
اهنود گات ۲۸-۳۲-۵۸
ایلیاد ۱۴۱
برهان قاطع ۹۶-۱۲۲
بغان یشت ۷۵
بند هشن ۲۱-۸۱-۱۵۵
تاریخ اکبری ۱۴۴
تاریخ سیستان ۱۰۸
تاریخ طبری ۱۱۴
تاریخ یعقوبی ۱۲۸
تحفه حکیم مؤمن ۱۶۹
تذکرة‌الاولیا ۱۳۱
تقویم‌البلدان ۱۰۸
تورات ۸۵-۱۳۰-۱۳۲-۱۳۶
جامع‌الحکایات ۱۲۸
جمهرة‌اللغة ۱۰۸
حکایت شاهزاده ایران زمین با عمر خطاب ۱۶۵
خداینامه ۱۱۴
خرده اوستا ۳۴
دانستان دینیك ۲۰-۱۱۳-۱۵۶-۱۵۹
درخت آسوریك ۱۶۰
دین آکاسیه ۸۱-۱۵۵
دینکرت ۷۵-۷۸-۱۵۱-۱۵۶-۱۵۷
رامایانه ۱۴۱-۱۴۳
رشن یشت ۱۵۰
روایات پهلوی ۱۶۶
روایات داراب هرمزدیار -۷۶-۱۶۲
۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۷۲
روایات همیت اشوهیشتان ۱۶۷
ریگ ودا ۹۱-۹۲-۹۳
زراتشت نامه ۱۶۵
زند وهومن یشت ۱۱۳
سپنتمد گات ۲۹-۳۲
ستئوت یسنیه ۲۸-۵۲-۷۲
سفر آفرینش ۱۳۲
سفر اعداد ۱۳۷
سفر خروج ۱۳۶
سکاتوم ۱۵۸
سلامان و ابسال ۱۲۵
سیر‌الملوك ۱۱۴

شاهنامه ۸۳-۱۱۵-۱۲۲
شایست نه شایست ۱۵۶-۱۵۹-۱۶۶
شدالازار ۱۳۱
صحاح الفرس ۹۶-۱۲۲
صورة الارض ۱۲۳
عجایب المخلوقات وغرائب الموجودات ۱۳۱
فتوح البلدان ۱۰۸
فرس اسدی ۱۹-۹۶-۱۲۲
فرهنگ رشیدی ۱۲۲
قرآن ۱۴۴
کارنامك ارتخشیر پاپکان ۱۶۰
گجستك ابالیش ۱۵۶
گنباسر نیجت ۱۵۸
ماتیکان هزار دانستان ۱۵۶-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۶
مانی و دین او ۱۲۸
مثنوی مولانا ۱۴۴
مجمع الفرس ۱۲۲
مجمل التواریخ ۱۹-۱۰۸
مخزن الادویه ۱۳۹-۱۶۹
مخزن الاسرار ۱۲۷
معجم البلدان ۱۰۹-۱۱۴-۱۲۳
معیار جمالی ۹۶
منتخب التواریخ ۱۴۵
مهابهاراتا ۱۱۶-۱۴۱
مینوخرد ۲۲-۱۱۳
ناتر نسك ۱۵۷
نامکیهای منوشچهر ۱۵۹
نزهة القلوب ۱۰۸-۱۲۸
نیرنگستان ۳۴
نیکاتوم نسك ۱۵۷
ودا ۱۱۶-۱۳۲
ورستان ۱۵۸
وهوخشتر گات ۲۹-۳۳
وهیشتو ایشت گات ۳۳-۶۷
ویچیتکیهای زادسپرم ۱۵۹
ویس ورامین ۲۰-۱۲۳-۱۲۴
ویشتاسپ ساست ۷۸
ویشتاسپ یشت ۳۴-۷۵
ویشنو پورانا ۱۱۶
ویشنو شمرتی ۱۳۹
هادخت ۲۹-۳۳
هزار در ۱۶۱
هفت اقلیم ۱۲۹
هوسپارم ۱۵۸
یاجنولکیه ۱۳۹
یادگار زریران ۱۶۰

یادداشتهای گاتها ۵۰ - ۹۲ - ۹۰ - ۱۰۹ - ۱۱۱
یادنامه مدی ۱۱۷
یسنا بخش یك ۵۰ - ۵۴ - ۶۵ - ۷۹ - ۱۶۹
یسنا بخش دو ۷۳ - ۷۴ - ۱۱۰
یشت‌ها بخش یك ۸۰ - ۸۱ - [illegible]
۱۱۲ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۶۹ - ۱۷۰
یشت‌ها بخش دو ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۹۲
۱۵۱ - ۱۷۱